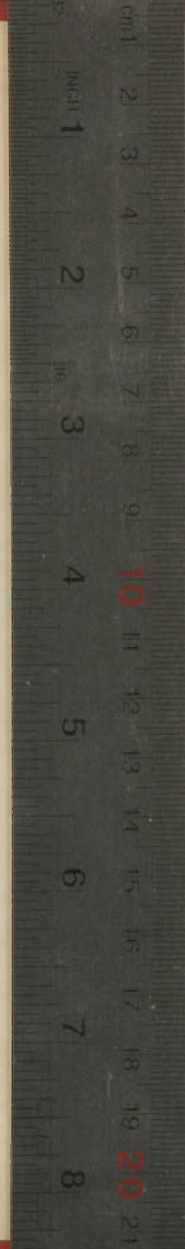


بازدید شد
۱۳۸۱

۷



سر سید
 قدر علم
 سنه
 ترمین
 امیر
 عتیق

مکتب العصر
 غفر له



والله اعلم
 العصر
 سید

تفحصوا النظر والدار
 رزقنا رزقنا قد تغلب
 نزلنا وحيه من
 عالم النظر فاذنك دافع لغواك

من العصر
 مرشد

عقلمها



۹۵

کتابخانه
 ۱۸۷۲

۷

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقي

شکر سپاس مرغانی را که در خلقت ایشان حکمت او بی پایان است و در سجده و درود پیوسته
بادشای را که نعم و احسان او منقوش ایشان بر روز انقضای است که او بر کمال قدرت و او را
وجودت انکان است و دلیل بر همت و در آفت و او را از انقیاد ایشان است فادایی که از کمال
توق و او را در اعضا جاری که ایند صحت و عوض را با اسباب عظمی و معنی داشت و از فضل
بی شائبه خود تنید بر خط و در محنت ارشاد فرمود و خلقت عضو یکم فاحش صورت یکم برت
دربار ایشان انداخت و سمل و در زخم من الطیبات بجهت تنزل ایشان مرتب ساخت و یکم
الله یکم فترا که الله رب العالمین و تحت یمینات و صلوات صلوات مرزبان را که در تن
او اسباب قانون نجات و اشادات او در خورشید تجلیات و ارکان خمش و ستم صریح در
عنی و غیلت و چون سبب طبعی جامع معنی های شناست آفتی میدکوبن و خواجده فانی
مقصود لولا که لولا خلقت الانفال کین فام و ما ارسلنا کیم بحجی محمد مصطفی من
الصلوات اکملها و من الخیات افضلها و بر آگاه و احباب و اتباع او باد که در روان جاوده بین
و اما غایان شافع دین اندر خواند عظیم جمیع **اما بعد** بر نظر اصحاب میر

و بصواب سهرت پوشیده نمائید که عرض اصلی و مقصد کلی از انشاء علوی و ابدا اجسام
سختی از پیش آید است که در صفت وجودی براه و موجودات است و قادر علیهم و حکیم قلیق
اسما و اورا بشری خلقت و لغد که مناجات آنم نوافته و ترکیبش را بر اینها مختلف و کثیفات
متشابه آراسته و اورا بعد و سیات و طاعت و عبادت فرموده که ما خلقت لکن لای
الایله و و حصول این کالو صدور این افعال و وجود صحت که مسئله قابل و موضوع که کامل
شعوری شود پس هر شخص از امت که در محافظت و صحت حاصل و استرداد زانو آن کند
تا از سعادت داین و کمال در منزلت مجرم نمائید و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف مقول
و ایمان و تقیه و تبدل ماکول و مشرب و کمال او ان بر یک حال نباشد لاجرم از این کار تبارک
۲ در ضمن هر موضوعی چندین هزار حکمت آفیه فرموده و در هر ماده و فزاید آن مخصوص در هر
و هر درمی را دانی از فروع و با استعمال آن امر فرموده چنانچه در اجزاء و اوقات که موسی
در حالت مضائق است بدو این فرمودند فلا آتوكم اى موسی و میگوید که ابطال حکمت ماکول
و غیره را لا تاتون پوشیده داری بعد از آن موسی امت خود را بمعزت طلب دلالت نموده
و بیان او کرد و نیز از حضرت رسالت پناه نقلت که فرمود العلو علان علم الا بیلان
و علم الادیان علم الابرار که اعلاها مرتبه و اسناها درجه است شدم داشته زیرا که علم ایا
و اشغال بدان موقوف بر بحث بدن و آن موقوف بر علم ابیان بنا بر موسی مقدم نگاه
در هر علماء عصر در ترتیب تئیین علم می نموده اند و در بیان ادویه مغزیه و مرکب نظریات
و تاتیل کافی کرده اند و چون استغف عباد الله و اعوانا بر مضروب مجرب و معین و مت

شیر

[illegible]

در اسباب ضروری شتمل بر شش **فصل ۱** در هوا **فصل ۲** در حرکات
 انقباض **فصل ۳** در حرکت و سکون **فصل ۴** در غلاب و پیداری **فصل ۵** در کول
 و مشروب **فصل ۶** در احتباس و استغراق **باب دوم** در اسباب غیر ضروری
 شتمل بر دو **فصل ۱** در اسباب محققه بینه ضروری **فصل ۲** در اسباب
 جزئیة **مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علامات شتمل بر دو **باب ۱**
 در احوال و اعراض **باب ۲** در علامات و دلایل شتمل بر هشت **فصل ۱**
 در علامات مزاج **فصل ۲** در علامات اشتلاء **فصل ۳** در بنفخ **فصل ۴**
 در بنفش انسان و اجناس **فصل ۵** در قاروره **فصل ۶** در براز علی شتمل بر پنج
مقاله ۱ در حفظ صحت و عللها **باب ۱** در حفظ صحت
 شتمل بر ده **فصل ۱** در تدبیر مولود و حیوان **فصل ۲** در تدبیر حیوان **فصل ۳**
 در تدبیر باکول و مشروب **فصل ۴** در تدبیر نوم و غیظه **فصل ۵** در تدبیر استغراق
 و احتباس **فصل ۶** در تدبیر جماع **فصل ۷** در تدبیر حام **فصل ۸** در تدبیر حرکت
 و سکون **فصل ۹** در تدبیر شایخ **فصل ۱۰** در تدبیر سافر **باب دوم** در عللها
 کلی شتمل بر سه **فصل ۱** در عللها سوء المزاج **فصل ۲** در تدبیر سهلی
 و حقنه **فصل ۳** در فصد و مجامات **مقاله دوم** در امراض که حادث شود از
 تا قدم و علاج آن شتمل بر پست **باب ۱** در امراض سرد و ماغ **باب ۲**
 در امراض چشم **باب ۳** در امراض گوش **باب ۴** در امراض بینی **باب ۵** در امراض

دهان و لب و زبان **باب ۶** در امراض لثه و دندان **باب ۷** در امراض خلق **باب ۸**
 در امراض حده و آلات تنفس **باب ۹** در امراض قلب **باب ۱۰** در امراض معده **باب ۱۱**
 در امراض کبک **باب ۱۲** در امراض طحال **باب ۱۳** در امراض شفا **باب ۱۴** در انواع
 اسهال **باب ۱۵** در امراض کلیه و مثانه **باب ۱۶** در امراض انشیان و قنیه **باب ۱۷**
 در امراض رحم **باب ۱۸** در امراض مقعد **باب ۱۹** در امراض پشت **باب ۲۰** در انواع
 نفوس و مفاصل **مقاله سیم** در حیات **مقاله چهارم** در امراض که بخاطر
 حادث شود و معالجات آن شتمل بر هفت **باب ۱** در اولدم **باب ۲**
 در ثور **باب ۳** در جراحت و قروح **باب ۴** در کسوف و قطع و امثال آن **باب ۵**
 در جذام و امراض جلد **باب ۶** در امراض که بموی تعلق دارد **باب ۷** آنچه تعلق
 بریت دارد **مقاله پنجم** در ذکر دهر حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن شتمل بر
 چهار **باب ۱** در زهرها و علاج شارب آن **باب ۲** در کزیدن شکر
 و تدبیر آن **باب ۳** در کزیدن آدمی و چهار با جان **باب ۴** در دفع بولام و شکر
 و این آخرین اولست و اما علم بالصواب **فصل دوم** در ذکر بعضی ادویه معزیه و مرکبه
 شتمل بر ده **مقاله ۱** اول در ذکر بعضی ادویه معزیه شتمل بر هشت **باب ۱**
 در طبایع و تاثیرات ادویه **باب ۲** در جویب **باب ۳** در لجم و ابان **باب ۴**
 در نواکه **باب ۵** در بقولات و امثال آن **باب ۶** در قیاض **باب ۷** در جین
 و طیب **مقاله دوم** در ادویه مرکبه شتمل بر پست **باب ۱** در میان کیفیت کسب

ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق **باب ۲** در تریاقها **باب ۳** در مغزات و بیان
 قوت هر یکی **باب ۴** در معاجین **باب ۵** در اشبه و در بیات و لغوات و بیدار
باب ۶ در جوارشات **باب ۷** در زرقها **باب ۸** در چها **باب ۹** در
 ایاریجات **باب ۱۰** در سحرها **باب ۱۱** در مطبوعات و تنوعات **باب ۱۲**
 در حقها **باب ۱۳** در شایفات و فرونها **باب ۱۴** در ادهان **باب ۱۵** در
 سحرطات و سنونات و غرائز **باب ۱۶** در اطیبه و معادلات **باب ۱۷** در ازیه
 عین **باب ۱۸** در هرام و فرووات **باب ۱۹** در ملادات و مستفات **باب ۲۰**
 در سترقات **فصل اول** در تبیین طب یعنی نظری و عملی و چون شرح در شی و کتاب
 از معرفت و شعور بدان شی و بوی و بوی و چون اشارت بر تبیین این علم می رود پس بدانکه
 طب علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت
 مزاج و احوال بدن تا تغییر آن حاصل شود باین حفظ صحت کند حال حصول و استمراد آن
 در حالت نضال و این علم منقسم بدو قسم است از او ای که او را می بیند اعتقاد است با موردی که
 مجرب است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکن که چهار است و از آنکه
 و اگر می بیند اعتقاد است با موی چند مایان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصوف در اول
 شغل باعتبار زمان و وقت جهت دفع و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود علمی
 نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیه او سبب زیادش شعور است
 بآن علم و موجب امتیاز مسائل آن علم می شود از غیله و علل اعادة بر آن جاری شده است که

بعد از بیان ماهیه موضوع بایان میکنند تا از دو جهت شعور بر آن علم حاصل شود پس این
 جهت موضوع هر یک از این ضمیمه اینجا مذکور می شود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست
 که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از آن کنند از این جهت که منسوب به صحت است
 فقط از او ما توفیق القیام علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات در علم نظری
 این علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض
 ذاتی این امور میکند از جهت منسوب اند به صحتی که غایت مطلوب باین علم است و موضوعات
 قسم علمی تقفیت در اسباب شمه ضروری و تدبیر آن و اعمال بعد علاج بادویه و هر یک از این
 احتیاج طبیب بدان گفته شود انشا الله و چون اصل عمل است و عملی علم کلام علمت شیخ
 کنیم در قسم علمی طب منقسم به علم الایم الحکیم **قسم اول نظری** شغل است بر مقدمه و بار
 مقام **اما مقدمه** چون مقصود بالذات این علم محافظت صحت حاصل و استمراد
 زکات است و حفظ شی و بعد از علم بآیات شی بود و علم با اسباب آن و معرفت او در بیان احوال
 بدن گفته خواهد شد و چون معرفت هر شی بحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب آن
 بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بر معرفت خاص است
 پس بدانکه سبب معرفت علم آن چیز را گویند که بدان تو اصل کند بر او حصول امری دیگر
 و در عرف ظاهر که اصطلاح حکماست ما توفیق علیه انشی بود اعم از آنکه بر او ماهیه بود یا از
 برای وجود این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود
 بالقرع آنرا سبب مادی گویند چون چوب بنیت با سیر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب

گویند چون صورت سیر که مرتب باشد یا مسدود و اگر خارج باشد از سبب اگر موجب است
 آنرا فاعلی گویند چون بخار و اگر ایجاد بر او است آنرا سبب غایی گویند چون جلوس بر سیر
 چون این معنی در دهن مقرر گشت بدانکه اسادی سبب است که صحن در آن مقرر می شود
 و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد و اگر مرکب است یا غلیظ بود و یا
 یا لطیف و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری جهت اعتدال
 بود و قوی که بعد از حوادث شود و الی تمام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال بود
 ترکیبات و اسباب فاعلی جهت اسباب است که اگر بوجه مشکلم و اعتدال وارد کرد و حافظ
 و موجب است بود و الا موجب عرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان و جمیع افراد
 محتاج باشد آنرا است ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان جنبه و اگر در بعضی
 زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد صناعات و اعدا و اگر محتاج الیه باشد
 و اعدا و خارجی و اسباب غایی جهت و سلامتی افعال است که از قوی حاصل شود یعنی بعضی
 صادر شود و قوی آن از هر عضوی بوجه اعتدال بود و سبب غایی در دهن مقدم بود و در
 منفر **مقاله اول در اسباب مادی جهت** چون این اسباب چهار است این مقاله تقسم
 می شود چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول و عناصر و اسطقات گویند
 و آن اجسامی چند بسیط است که اجزاء اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار
 بود که یا متوسط مرکبات است یا متوسط محیط و بتدوین یا طالی غایت است یا طالی غیر طالی
 محیط بود آنرا است و طبع او گرم و خشک است و حمل و بالایی دیگر ارکان بود چنانچه محب

که آنرا محاسن بقعه فکرت باشد و فائده او در مرکبات است و لطیف و کسر بود و کثیف
 و این و تفریق مختلفات و جمیع حالات بود و آنچه متوسط جهت محیط است نه غایت آن سوات و طبع
 او گرم و تر بود و فائده آن در مرکبات تخفیف و تحلیلات و حمل و در ترک آنرا است و آنچه غریب
 جهت مرکبات است آب و طبع او سرد و تر است و فائده او در مرکبات سهولت قبول اشغال و ترک
 آنست حمل و در ترک سوات و آنچه طالی غایت مرکز بود خاک و طبع او سرد و خشک است
 و فائده آن در مرکبات حفظ اشکال و حیات و اساک او بود **باب دوم در ارواح** در عرف العباد
 روح جمیع لطیف بخاری که از لطافات اخلاط در دل بحسب استراحتی مخصوص و بتکون شود و بواسطه
 شایان باعضا منتشر شود و اعضا را بدویات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل
 کرد و و آنرا روح حیوان گویند و قوی حیوان بدو قیام بود و این روح چون بعضی بدماغ رسد کفایتی
 دیگر پذیرد و بواسطه حمل و او را مزاجی دیگر پیدا شود و آنرا روح نشانی گویند و قوی نشانی بدو
 قیام بود و او را این روح به نفس فاعلی است چنانکه در کتب الهی مراد روح نفس است و این روح منبذ
 حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کفایتی دیگر حاصل شود و آنرا روح طبیعی گویند
 و قوی طبیعی بدو قیام بود و او را تغذیه و تمیز و تولید حاصل کرد و بدو حس حقیقت و قول معلوم اولاد
 معقن و حکما یکی روح است که در هر محلی و مظهری از او اثری و موردی پیدا می شود و بحسب ظاهر قول
 اطباء این است که هر یک با استقلال روحی اند و اسامی علم یا عقل یا خلق **باب سوم در اخلاط**
 بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آن وقت که جزء تمام اعضا میگرد و او را چهار است و آنرا
 هر یک را از آن نفی گویند و در هر یکی خلایق مضاعف از یکدیگر میتر شود و خلایق جهت تغذیه محفوظ ماند

و قسط بطریق سهل منوع شود و قسم اول از آن زمان است که دهن او را مضغ کند تا در معده
قرار گیرد و بنابر کثرت خوردن و آنرا کیوس گویند لطیف آن بطریق ما ساریقا که عروق قوت
میان کبد و معده بکشد و بدین وقت آن بطریق اسهال دفع شود و آنرا براز گویند و قسم دوم
در کبد است و آن عبارت است از استحاله کیوس با خلط خلصه آن با ورده و فضل که
ماده است بطریق کله و شانه منوع کرد و آنرا براز گویند و قسم سوم در عروق است و آن
عبارت است از استحاله خلط با اعضا بحسب مزاج فقط هم چهارم در اعضا است و آن عبارت
است از استحاله رطوبت و ماده که مشابها اعضا شود باعتبار حیثیات و صورت هر دو
شود بالفعل هر یک از اعضا در تمام نام و فضل این دو عضو مثل عروق و ورع منوع شود
پس عمل هم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل هم سوم
ایجاد رطوبت ثانی است از ماده و معمول خود و این رطوبت یا مقبول باشد یا غیر مقبول
مقبول باشد بدین بیان احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکند متغیر شود و آن داخل اخلاط
غیر طبیعی باشد و آنچه غیر مقبول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صفار دقایق
دوم آنکه مستحیل شود بجز عضو بحسب مزاج سوم آنکه غیر اطل در اعضا منتقل است چهارم آنکه
الیشام و انقباض اعضا بواسطه آنست که بگردد خلط طبیعی رطب سیات کیوس اول بدین
نشد و آن چهار است زیرا که آنچه نفع نیامد است آنچه از رطوبتی بود صفراست و آنچه راسب
سرواست و آنچه متوسط بود و نفع یافتن باشد و چون و آنچه نفع نیافتن باشد بلف و هر این چهار
طبیعی بود اما خون طبیعی بکافور و نفع او برین و طبع او گرم و تر بود و تقوید جمیع بدو باشد

تبا یا با مصلی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از ویانتر خرد فاسد شدن باشد یا بسبب واری و بر تقویدین
نه یا سودا و یا بلغم مایل بود و اما بلف طبیعی طبع او ملین بود شیرین و طبع او سرد و تر بود و فائده آن
که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل خون کرده و غذا بدن شود و آن جهت
او را مفرغیت و یا خون در جمیع بدن جاریست و فائده دیگر آنکه با خون همترج کشته غذا و دماغ
و دیگر آنکه بطبیعی مصلحت کند و بلف غیر طبیعی باعتبار قوام چنانچه است زیرا که شقی القوام بود یا رقیق
بود و آنرا مایه گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد راجحی گویند و اگر
تجلیل نته باشد جفتی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او کم باشد فاضل گویند اگر
عین کمس بود قوام و غیر طبیعی باعتبار طبع چهار است عصب و مایه و قشر و مایه و بلف مایه از اعضا
آخر آنکه بلف بود اما صفرا و طبیعی لون او از نارنجی و طبع او گرم و خشک است و او یکد بود
شود قوی با خون بمرور رود جهت رقیق دم تا نفوذ کند در منافذ متین و تقطیع اخلاط لریجه
و دفع بلف غلیظ کند و غذا بعضی اعضا شود مثل ریه و قوی دیگر برآمده بر ریه جهت عمل اعانتیه
بر دفع براز و صفرا و غیر طبیعی آنچه در رشت خرد فاسد شده باشد اگر در ریه بود مرده دمی گویند
و اگر در معده محترق شده باشد کراتی گویند و کراتی چون محترق شود زکای گویند و او نیز
سرم باشد و آنچه سبب واری شیش شده باشد اگر وارد بلف رقیق بود مرده صفرا گویند و اگر
بلف غلیظ بود و اگر سودا بود صفرا دمی و سودا طبیعی دردی خون طبیعی است و طبع او سرد
و جوهرت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در ریه بدو قسم شود قوی با خون بمرور رود
جهت تمیز و تغلیظ دم و غذا بعضی اعضا مثل عضام شود و قوی با خیال رود جهت تنبیه و دفع غده

ابنه
نصف
در ریه
صفرا طبیعی
مصلحت در قلوب
تفصیل در ریه
زاده اول و غده
مصلحت در ریه
و کبد و اول و
تفصیل حاصل

در قایم **نهم** عدد عظم جراحی که بدان بنشیند می برون آید از آنجا که برون می آید
دوم از اعضا مغز و عضوفت و آن جمیع شیه عظم اما از دست تزلزل و فائده آن
اصول که غلیظ بنظر بود و تدبیر ترکیب اعضا و صلبه بالینه قایم مقام عظام در عضوی که
در وقت مفقود باشد **سیهم** عصب است و آن جمیع ات یقن در جوف انقطاع و مصدب در
انفصال و فائده او بالذات اخافت حس حرکت بود اما با لغزش سد و توتیق اعضا و عصب
دو نوع است نوعی از دماغ رست است و آن هفت نوع است که خویش ظاهر و باطن و حرکت
اعالی و اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته و آن هر یک نوع است و فردی در
حرکت اعضای که درون عظام است بدان حاصل شود **چهارم** عضل است و آن عضویت
مؤلف از لیفات عصب و توتیق است که بر باطن عظام منبسط گشته و فرج و خلل او محسوس است
و غشایی با محیط شده و فائده آن هر یک اعضا است بواسطه تشنج و انقباض آن و عضل که
جهت حرکت اما افزای اعضا و مغز و شمرده اند **پنجم** و تر است و آن جمیع است که مشاب
جوه عصب است و با طرف عضل و اعضا متصل است جهت هر یک اعضا **ششم** رباط است
و آن جمیع است شیه عصب باطن حس است و فائده او در جگر و غلیظ بنظر با عضوی عضویت
بود و آنرا عقب نیز گویند **هفتم** شریان است و آن عروق حرکت باشد و مخلوق از لیف
بود و از مین اسیر قلب رسته جهت حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فائده اتصال
روح حیوانیت به جمیع بدن و شریان بین دو طبقه باشد الا شریان ویدی که یک طبقه است
می برون **هشتم** وید است و آن عروق ساکن است که از مین جگر رست است و روح

طبیعی جگر می ماند و تغذیه و تقیه از آن حاصل شود و جمیع او در یک طبقه بود الا ویدی شریانی
که دو طبقه است و بر می رود **نهم** غشاست و آن جمیع غشای از لیفات منبسط
جهت حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید و توتیق و انقباض آن با دیگر اعضا و افادته حرم
اعضا و مدینه الحس مثل کبد و نخاع و این رستم از غلیظ می شود و چون مفصل گردند انقباض
پذیرند مگر بعضی از آن در محل لغزیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و عظم از غلیظ می شود و چون
مفصل شوند انقباض پذیرند **دهم** لحم است و آن عضوی است که از دم طبیعی تولد شود و
وطل اعضا را ملو و محسوس گزاف و عاقد و حرارت بود و بعضی بین اقسام لحم و عین و شرم
و ظفر هم گزاف و از اعضا و مغز و شمرده اند و در آن نظارت بر کرم و عین و داخل لحم و شرم
نظر از تولید و فضلات و جلد بر که است نه مغز و میان هر یک کشته آید اما شرم جمیع است
که از ماده مای عدم در اعضا و غشای مثل شرم عاقد و بواسطه برودت محل می جگر کرد
و عاقد و برودت و عین شرم با لحم است و از دم هم تولد شود و آن همان مرکب است از دم
و شرم جمیع است که از بخار دماغی تولد شود و طبیعت محبضه آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی
شعر بنیت را بود مثل جاجب و عین و بعضی بنیت قنایه را بجای موی سوزنده و ظفر جمیع است
غشای موی لحم که متصل است بلیات فائده و فائده آن از غلظ و انقباض و غشای بنیت
و جلد و غشای از لیفات و شطای عصب خلل آن عظم منشور و همچون غشایی بود و جمیع بدن را
فائده آن حفظ شکل و هیات و افادته حس و ادراک و لمسات بود **فصل نهم در اعضا و مرکب**
و ادراک اعضا را که بنده را بجهت که بعضی آلات حیات و مفصل و بعضی آلات غذا و بعضی آلات

شعور و بعضی آلات شامل اعضا حیاتی و نفس قلب بریه و مجاری است قلب غرض اعضا و
مطلق و محل ادع حیوان بود و او مؤلف است از ادم صدف اعضا خلایق و غشا و غلیظ برین
که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صوفی است و قاعده او از بالا است و آن عضو نیست و در
و نفقه مربوط و محل دلیان نیست مائل بطرف چپ و او را دو بطول است بطول این محاذی یک است
و در عرض بیشتر از روع بود و از گرد ویدی مرده متصل است جبهه و سایدن خون لطیف
ایسر برنگر است و در روع پیشتر از خون بود و آنرا غلاف قلب گویند و از دور شران طالع
یکی زبان و برینکه بریه و در جبهه صدف شیم از دور سایدن دم لطیف بر یکی و بر شران
که اصل جمیع شرایین بود و او را اهر و اور نظی گویند و بینان این دو بطول منفذی هست بچون قیاد
تقطیع دم که از این بطول ایسر برید و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده
موضع دخول دم و از موضع دخول شیم دور زائده است که آنرا اذی قلب گویند **مجاوب** عضو
مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حاسر و کما و او در ریاست در انقباض و انبساط و جاذب است
آلات غذا و آلات تنفس **میه** مخلوق است از لحم و ریدی حیث و از شیب شریان و بریدی و شیب
مقبیه ریه و غشا و دهانش بچون کشیده و او بود و خلق شده است شوق و این میوه به قسم غریب
و غریب و این بدو شیب و مجموع که قلب برآمده و فائده آن توزیع قلب است بواسطه حبیب شیم و اول
آن با کیفیت مناسب فزاج قلب دفع بخار دقایق و او مبدأ صوت **آلات حلق** اما حلق عبارت
از جمیع مجریین بود که آن مرئی و قصبه ریه است و ذکر مرئی در اعضا غذا کرده شود و قصبه ریه عضو است
منهائی شکل از اعضا است و عسایر بیان کشیده و او از اقدام مرئی دامت و فائده آن است

کلیه

که عبارت از صدف شیم و دفع بخار بود و آله او مجریات و آن عضو غرض نیست که آلات انعام
صوت و صفتش بود و او مرکب است از سه عضو است یکی از طرف اندام که آنرا ورنی و ترس بر گویند و دو
دیگر از طرف غشی که مایل مرئی باشد و این دو کوکب را یکی می نامند و یکی را بچون گویند و او که دامت
بلع بدان می باشد تا چهری و قصبه ریه نرود و در انقباض بخور بدو حاصل می شود و در جوف بخور
حیاتی است شبیه بلسان مزه که انقباض و انقباض بدیند و صوت بدان حاصل شود و لهات عضو است
طبی صنوبری شکل از بالا بخور آورنده و فائده آن تصفیه هوا بود از هوان و بقایا و صوت باشد
و در نیتن دو عضو اند از لحم عصبانی غشیه بدو که از اصل عصبیه کشیده و در سیتانند و او را کمال
بدینان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا و آن مجریین است که فائده آن ظاهر است و
حقن و طعن در دو موجود بود **زبان** مؤلف از لحم ایمن و شرایین و آورده و اعصاب و در اصل او
لحم غده ای هست جبهه اشکاب اعصاب تا بطول مختلط که در زبان در ساعت وارد و در غلب
مضغ و در وقت حش و ذوق و کلام بدو حاصل شود **لسان** مخلوق است از عصب لحم و شریان
و دیده فائده آن سردی و حفظ مضغ و تبسیر لغایر امانت تکلم است **موی** مرکب است
لحم و غشا و در طبقات و متصل بنیات لحم و بدایت مد و چون بر این عظم حجری رسد فزاینده
و از آنم تعدد گویند و در او بنای بود **معد** دو طبقات داخل آن غشیا جبهه شری و خارج آن
لحمی جبهه مد و عظم و عظم حرارت و از آنم معد تبخیر فزاینده که تا بنیات او که نزدیک است
و بر شکل کدوی باشد و غذا در سخیل کشیده شود **امعاء** مخلوق است از انقباض و آورده و این
و لیفات غشیا و اعصابش قسم است آنرا اثنا عشری گویند و متصل بقعر معد بود و بواضری

گویند زیرا که هر وقت غنم متعلق بود و چون غنم تمام شود منقطع گردد و دوم را صام گویند و آنجا که
از قیامت و عروق ماساریقا از تیر جذب لطیف کنند و صفا از تیره بدو منقب شود و سوم را
دقائق گویند و او جدا از صام بود و در وی قیامت بسیار باشد و این هر سه را اعضاء دقائق گویند
چهارم را امور گویند و او همچون کسی است که مصل و مجروح او یکی است و حجم را قیوت گویند و ششم را
اعضا مستقیم گویند و او آخر مرات و بقدر متصل است **رئب** از شش صواب آورده و این
ششیم بود و بطوری رسم بران ترشح شده و بسبب بددت محل می کشند و از جمیع مجروح حاصل
شود و کار مدی بر این بر او کون حرارت و معاقبت غنم **جگر** عضوی در سراسر است و چون در
بود و در حس و غشاء و ذرات حس پیدا شده و محلی و طریقی این است و محلی و بر طایعات و قیوت
مربوط است و معقود و عمار طریقی این از قعر مدی است و آنرا پنج زائده است و نیز پنج اضماع
متمم می شود و از معقود عرق است که آنرا باب گویند یعنی در غنم که منقب شده است
و بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از مدی و بعضی از اعضاء لطیف غذا جذب کنند
و در شش و داخل جمیع که اندک قاعه مایه و اخلاط از آن میترشند و از مدی که در عرق است که
آنرا اجوت گویند و بعضی از شش او در شش که متفرق شده است جهت جذب دم و آنچه از خارج
شده است اصل آورده است و بدو قسم شده قسمی صاعد و اعلی بدن منقب که در بعضی مایه
کرده و با ساق بدن متفرق شود **سرا** عضوی عقیبا است همچون کسی و دم آن معقود که متصل
جهت جذب مغز و از آنکه بدن می آید و بدو قسم می شود قسمی صاعد و اعلی بدن متصل شده جهت رسانیدن
صفا برو و قسمی بقدر مدی متصل است جهت انقباض صفا بدو **محال** عضوی طریقی است بر شکل زائده

در

و محلی او جانب سراسر است و مدی او عمار اخلاط و معقود او عمار قعر مدی است و عروق و شش این
شش مرات و او را دو مجری است یکی متصل که جهت جذب سودا از او یکی متصل بقعر مدی جهت
سودا بدو **کلب** عضوی است مولد از غنم غلیظ و شش این و غشای غلیظ و حساس بران محسوس شده
و آن مانند نیمه دانه است و کلیم دوات و بر باطای قوی و طریقی صلب مربوط است و کلیم یعنی نیمه
از بر این بود و فانیه ایشان آن است که منقب گدی را ایشان بر زده و مدی که در آن باشد که در بدن
جهت غذا خود جذب کرده باقی بماند **ریشه** یکی بطریقی شکل است مولد از لطیفات و دوطبقه
است و بول در و جمیع می شود و ضایع بقدر منقطع می گردد و او را عقیق است که بول بدان طریقی دفع
شود و اما اعضاء سراسر انقیوت و قیوت رحمت **انقیوت** مرکب از غنم سید غزوی و در
ساقه بسیار است و آورده و شش این و اعصاب بدو متصل است و غشای بدو کشیده و غنم در
جمع می شود و جمیع می باید و بواسطه بیاض انقیوت سید می گردد و همانکه در میان دم طریقی میترشند و در
مخ از غنم غنم راجع شود و باقی این که تا او را صلاحه تولید و استعداد آن حاصل شود
و انقیوت معال بر یک خطا هر مستدر بود و انقیوت نوا صغیر چنین باشد و در طریقی فرج پنهان
باشد **ققیب** مرکب است از اعصاب و شش این و او را در محال خلل آن علم محسوس شده است و در
مجری بول و غنی و دوی است و او را غنم عازر است است و اصل او را بطریقی مجری بود و غنم آن است
که تجا و بین آن بر می می شود و شش این و بروج آورده آن دم و حس چشمت او بغایت بود و اما این
از مجامعت ملذذ شوند و موجب بقا و فرج بود و فانیه ققیب اتصال داده و از آن است مستقر فرج
عضوی است مولد از لطیفات عقیبا و دوطبقه است و او همچون ققیب مقوس است و مومع

و این قسم خالی نیست که یک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه یک طرف مایل بود چهار قسمت
 از جانبی یا ابرو یا ایس یا ارباب یا بدو طرف مایل بود و آن نیز چهار قسم است از
 لور و ارباب ابرو و ارباب ابرو و ایس و این قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال است
 و این کیفیت معلوم که بدین قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار جهت
 عقولیت اما اعتدال که محض من الطبیاست و بیشتر ایشان معتدل است که بر هر یکی از ارکان
 قیاسی این کیفیت که نسبت بالاین ترکیب اولی و ایق بود متوف و محصل کرد و بر اعتدال
 و نسبت و این اعتدال ناز نفاذ است و تفاوت مشتق است چنانکه در قسمت عقلی که در
 در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتدال عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع
 شل اعتدال ایشان یا بحسب صفت بود شل ترک مبتدی یا بحسب شخص از هر صفتی که باشد
 یا بحسب عضو چون اعتدال جلد و هر یک از این بیاس یا داخل بود یا خارج بر اعتبارات
 ثانیه منصوص شود و اما اعتدال را خلاصه است که اعتدال اصناف کدام شیخ الرئیس بیان است که حکان
 خط است و اعتدال اصناف و در آنجا یکسان است و صورت کیفیت هر یک از آن
 یکدیگر منکسر شود بر اعتدال بقای بود و نیز مواز اعتدال انوار اند و امام داری بدان است
 حکان اقلیم مایل اعتدال اند بر آنکه وسط اقلیم است و نزدیک و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال
 شخص اعتدال شخصی بود و از اعتدال صفت و بحسب عضو گفته می شود **تبیین** در تهیه الاعضاء
 بدانکه خیرین چیزی در بدن روح است بر قلب پس می بر خون پس یکد پس لم سرطال پس
 کلیه پس شرایین پس آورده پس جلد و سر و تین او بطن است پس شریع عظم پس عروق پس رباط

پس در سر شریع عصب پس مایع پس ریاح پس شریع و اشین پس ریه پس یکد سرطال پس
 کلیه پس عسل پس جلد و ایس آن شریع است بر عظم سر عروق سر و ریه پس سر شریع پس
 پس آورده پس عصب یکد بر قلب پس عصب پس سر جلد و این ترتیب بالیوس نهاده است
 پس برین ترتیب جلد اعتدال اعضا باشد و اعتدال از و جلد کف و اعتدال از و جلد سینه و اعتدال
 از و جلد اعضاء **باب دوم** در قوت و افعال قوت در عرف الطبیاء مبدأ حیاتی عقلی
 و صدور او را با شعور است قوت نفسانی و اگر با شعور است محقق می شود و در آن قوت حیوان
 باشد و با محقق می شود و آن قوت طبیعی و در نباتات نیز موجود است اما قوت
 حیوان از دل نبشت می شود و مرکب از روح حیوانی است و بواسطه شرایین جمیع بدن
 میرسد و این قوت است که قلب شرایین را تحریک با نبض ط و انقباض یکد تا ترقیب
 بحسب بنیم و دفع دماغ حاصل شود و برین اعتبار در فاعل گویند و چون از عوارض قوت
 شریع شود آنرا منعقد گویند و قوت شریع از دماغ نبشت شود و بواسطه اعصاب جمیع
 بدن منتشر گردد و افعال حسی حرکت کند با آن باریقه و این قوت بدو قسم است یکی
 فکر که اما عدم که بدو قسم می شود اول مدک و موطن هر و آن پنج است اول قوت باصره و آن
 قوت است که موجود است در تقاطع صلیب که میان دو عصب واقع شده است که از تقدم دماغ
 بعینین می آید و در آن اشکال و الزام بدو حاصل می شود و حکمت درین است که تا محصل
 بعینین می باشد و مدک را ایسان می بود و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصب موجود است
 بر طبقه حسی می رسد تا ادراک الوان و اشکال کند و دوم قوت شانی و آن قوت است که بواسطه

روح باغی که در دود و دود و غصه که شیب بگفتی آنست که آن مقدم دماغ و رسته تا او را که در کج
 مشغول کند بیوم و آنست که آن قوت که بواسطه غصه که در زبان مغز است و قوت
 اعصاب او را که در دود و دود و غصه که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 شده است موجودات تا بواسطه وصول هوا او را که اصوات میکنند چنانکه است و آن
 قوت که موجودات در لغات و غلطیاد اعصاب که در جیم بدن منتظر است و بدن
 بواسطه او ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر می شود دوم مایه اسود باطنی است
 و از او اسیرا طبعه که در آن هم قوت اول چشم مشترک و آن قوت که هر یک با هم
 مایه که شود و مودی با و یک که در آن چشم مشترک که در مایه اسود باطنی است و آن قوت که در دماغ است
 حیالت و او را از آن چشم مشترک که در مایه اسود باطنی است و آن قوت که در دماغ است
 هم یک است و او را از آن چشم مشترک که در مایه اسود باطنی است و آن قوت که در دماغ است
 و این تصرف ترکیب بود چون تصرف انسان در صورتی که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 و متفکر نیز که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 جزئی که یک است و متعلق است شل و دانت و عدالت و محکم و مایه اسود باطنی است
 هم حافظ است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 و او را از آن چشم مشترک که در مایه اسود باطنی است و آن قوت که در دماغ است
 متفکرات و محکم و مایه اسود باطنی است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 بر دو قسم است شمولی بر دو قسم است و غرضی شمولی است که دماغ شود و جزئی که دماغ شود

و بعضی آنست که باعث برتری جهت دفع مضرت و این منفعت و مضرت هم از آنست که فی الواقع
 بود با محبت بطن بود و فاعل قوت که در عصب غده که تا بواسطه و حاصل شمع و شمع و شمع
 و بعضی و سلطان اعصاب است که در دماغ مطیع و تابع باعث باشد و قوت طبعی در حرکت
 و ترکیب و دفع طبعی است و آن با خود و باشد به بقا دفع یا تخلف یا خامه باشد اما خود که
 متفکرات است از برای قنای شخص غایبه و با بلیت و غایبه قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 چه هر بدن که دماغ و عقل و متعلق با عصب است و نماید قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 در افطار بدن بر وضع و تناسب طبعی هر یک تا بجا الی مقدار و رعایت غایب که نوع دفع
 او متفکرات است بر دو دفعه که متفکرات است برای قنای دفع هم دو قسم است مولده و موده
 مولده آنست که از خون صالح و لطیفات نایم تحصیل می کند و او را مستعد قبول صورت
 کند و موده آنست که باذن خالق تمام اعضا را شکل و مصور کرده و در تجاربت و مفاصل و مفاصل
 اما خامه چهار است اول جاذبه است و آن قوت که در دماغ موجود است تا آنجا مناسب
 و میند باشد جذب کند دوم ماسک است و آن قوت که در دماغ موجود است تا آنجا مناسب
 تا خامه در عقل کند هم با خامه است آن قوت که در دماغ موجود است تا آنجا مناسب
 غایب از آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است و آن قوت که در دماغ است
 و صلاحیت عقل داشته باشد منفع گرداند و کیفیات اربعه خواص این چهار را که احوالت
 بالذات هم خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن حرکات است و آن حرکات است
 بالعرض خادم ماسک است جهت است که و خادم و اندک نیز باشد جهت شمع و عقل و دماغ که مدد دفع

و بیست با عرض خادم ماسکات جهت قبض و خاتم دهنه و دافع نیز باشد جهت تقویت روح
 حاصل قوت و بطویت یا لعن خادم یا ضلالت جهت تشبیل فضلات و جاذبه و ماسک و
 حاضر و دافع خاتم غایت است و غایت و نایم خادم موله اند **مقاله سیوم**
 در اسباب غافل محنت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسباب محنت
 اطلاق شده اول و ششم است و آنکه اهل کونیند که سبب آنست که اولاً او موجود شود پس از آن
 از احوال بدین مبادی گردد بر سبب و او را مقید گویند یا از احوال حافی از احوال
 موجود لازم آید و آنرا حلقه گویند پس بدانکه هر حلقه از احوال بدین سبب هست برای
 آنکه سبب یا مبدی بود شش خلق که موجب حافی کرده یا غیره بدین بود همچو حرارت آفتاب بود
 پس از این را خارجی گویند یا همی غضب و فرج و آنرا ناشی گویند و سبب غیر مبدی یا مادی گویند
 و سبب بدن اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حافی گردد همچون استلا که او حاصل شود و سبب
 عفونت بود آنرا ساین گویند و اگر بواسطه سبب حافی شود آنرا واصل گویند همچون عفونت کتب
 می شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب علی ثلاث بود بخلاف سبب سرد یا استحال آن و بالعین باشد
 همچون تخمین آب سرد بخفیه حرارت و هر سببی از اسباب حافی نیست که منفرد باشد و آنرا
 باشد باز اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این اقسام با مضاد طبیعت
 بود همچون غرق و قتل و تصرف افعال یا مضاد بود همچون نفی یا ثناب و استقامت بر شریعت
 در اسباب ضروری **باب اول در اسباب ضروری** و او را از آن جهت ضروری گویند که
 مادم که انسان در حیثیات باشد لزان لابد بود و این اسباب شش دانده زیرا که اگر وارد ضروری

شود اعراض نشایست و اگر وارد دفع می شود بواسطه و اگر وارد اعضا می گردد اگر این
 عرض با لذت است ماکول و شریک اگر بالعین است استغفار و احتیاس و اگر وارد دفع
 عضو هر دو می گردد اگر بی شعور باشد خوابی بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون
 و جمیع در شش فصل گفته می شود **فصل اول در بیان کتب** هر اشی که محیط است با بدن نام
 ایست از جهت نزدیک و فاصل و بعد با شش حافی آن و دفع فضلات و دخان از وجه هوا
 چون با بدن برسد موجب تقویت و ترویج دفع می شود و سبب حرارت دفع می شود
 و دخان می گردد پس بدن می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و دود و شایسته
 باشد و از موضع اجامی و بخار و مقاب و از مبادی قدره شش بیاز و کذا و کرب و از
 معادن دره شش کربیت و دنج و از اجزاء مضاده شش بخیر و جز و سدا بخیر و دود بود
 میان سقف و جدران همچوس باشد مگر وقتی که هوای آلوده شود و موجب مایه
 گردد بخود باشد که در آن وقت سواد همچوس بهتر از هوا کشاده بود و قیاری که هوای
 شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد طبیعی اما غیر است
 آنست که بواسطه افتالات آن لاحق می شود و پیش می آید هر ضعیفی از سیرت است و در
 از قلیل چنانچه از اول حمل تا آخر حوضا برسد بود و از اول سرطان تا آخر سینه صفا
 اول میزان تا آخر قوس خیم و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش از این برسد آن
 است که هوا متدلی بود در حرارت و برودت و در اجزاء نکوفه و نشو و نما ظاهر شود
 و جزین نه نیست که مقابل برسد بود و تغییر شاد و غار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا

آن نه که سر غالب شود وصفت آنکه که اگر ما غلبه کند و شاید که مصلوب اطباء با مصلوبان
 موافق بود و باشد که قدم قمار کند اما هوای ریح چون بطبقه خود باشد و عدل مصلوب بود
 و اقربا عند الحقیق و مناسب مزاج ریح و موجب کثرت غرق بود و اخلاطی که در بدن
 بواسطه سردی نهستان بسته باشد در ریح حرکت آید و بهترین ریح آنست که معتدل بود
 و با مانع اعتدال آید اما هوای نامنجان چون بطبقه خود بود کرم و خشک باشد و موجب
 تحلیل ریح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط باشد موجب کثرت خون و حرارت و
 و شدت اشتها شود و اگر غلظ بود موجب غرق بودن و امراض صفراوی و در وقت ریح
 آنست که هوا ساقی بود و اگر غلظت باران و برینا شود و کما در نهایت شدت غرق
 اما هوای ریح چون برینا خود بود سرد و خشک باشد و او را بدین مصلوب میخانه اند
 اینست که در مقام ریح افتاده است و او موجب قریب اخلاط و تحافت بدن و کثرت
 سودا و امراض سوداوی و حیات غرق بود و بهترین ریح آنست که باران بسیار آید و
 و شبا کاه بغایت سرد باشد و یقین کاه بغایت گرم بود اما هوای نهستان چون بطبقه
 خود بود سرد و تر باشد و موجب کثرت و غلظت تحلیل بود و اگر برودت بر طوبی غالب بود
 کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود و اگر بر
 برودت غالب بود موجب هزال و استرخاء اعضا و نزلات و زیادهای بلغم و امراض طری
 شود و بهترین نهستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمزور اما تقویت ریح
 که مضاد طبعی بود و لاحق هوا شود بواسطه امرد سادی بود یا ریحی که بدان سبب مصلوب

بهرین

طبیعت خود مانند چنانکه مثلا ریح هوا شدت کند یا صیف بطریق ریح یا بالعکس اما امراضی
 اسهالات و قزانات و کواکب کثرت در ریحی فوق الادی و انحناف و سوء عدم آن بود و در
 ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب به مجازات احد السقیین یعنی
 نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب آن بلد در غایت شحوت بود و اگر این مجازات دور
 بود اگر خط استوا ریح معتدل بود و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر
 بخد بود یعنی مرتفع بود یا دریا باشد و اگر غور بود کرم باشد ششم آنکه بواسطه مجاورت خیابان
 و این بدو وجه باشد یکی آنکه جیل موجب زیادتی و تفراسه باشد موجب کثرت شحوت
 شود یا بکمرین واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه جبال موجب صیف و ریح
 از دیاج یعنی یا مانع کی از آن شود و موجب آن گفته می شود بر تفریح جبال در هوا
 شود یا هر من جهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات تطبیق کند اما اگر شمال
 ترید تر کند و اگر جنوبی بود تخفیف و اگر شرقی بود ترطیب غلظ و اگر مغربی بود تخلیط و تخم آنکه
 بواسطه صوب ریح بود و دیاج مشهور چهار است شمالی و آن بارد یا ملین و موجب
 تقویت قوی و ضم و اشتها بود و اصلاح هوا قاسد کند اما اعضا اعتدال را مغرور و خشک
 حادث طبع است موجب افتتاح شام و نوران اخلاط و از حای قوت و تغلیر و اسر و صدم
 و حیات بود و بهترین او آنست که در روز آید و صبا معتدل است و در غایت لطافت و صوب
 حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که آخر روز آید و گرم
 سکون که بهر صوب که از دیاج در هوا که باشد و او آن موضع بحسب طبعه آن ریح متغیر شود

ششم آنکه بواسطه ترتیب بود و مواد به هم می رسد و خشک بود و از غلظت دور بود و مواد بدین
 و در بعضی کم و خشک بود و طبیعی بر طبقه مایل بود و صمغ و سیم و تری عقیق باشد و غیره و موضع
 محبوسه زین معادن نیز بود و آن محبوسه طبیعت آن معدن بود و بیاید دانست که طبیعت این
 بلد اعتدالی است در ارتفاع و آن مختصض به زمین مهاب مهاب غمال و صبا بود و فانی باشد
 که مهاب او این دو چیز کشاد بود و مهاب خودی بود بسته باشد که اعدای بقاع بود و آن
 که عکس این یا اعتدالی اقرب بود و اما غیرت غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دوش است یکی آنکه
 تغییر فساد در جوهر بود و این آید و آن وقتی باشد که هوای طاعت خود نماند و بسبب اجزاء
 مایه و بجای و دخانی که بواسطه جوارح مطامع رویه و خفا و دق و تقابیر و جیف قیل باطل
 متفرج که در هوا را متعفن کند و موجب باشد و بیشتر در زمین و آنرا باستان حادث شود
 و فساد و با در مرتبه است یکی آنکه موجب تغییر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه مواد و باطریا
 متعفن گردانند و فساد آن جمیع بدن برسد و در مرتبه دوم آنکه موجب خلط چو ناک و فساد ناک
 شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند بر آئینه انسان و دیگر حیوانات
 از این اعضا سازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود موجب فساد و تغییر مزاج گردد و چون
 صورت متغیای شود و موجب فساد ذبح و فساد باشد و این تغییر مزاجی منضم باشد
 چنانکه که از تابستان پدید آید و موجب فساد هوا گردد و **فصل دوم** در حرکات
 نقشه که از اعضا این فساد گویند و آن موجب حرکت یک نوع بود و این حرکت یا بجهت خارج بود
 یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعه حرکت کذب عصب بود و اگر بتدریج بود لغت و فرغ

و اگر بجهت داخل بود اگر دفعه بود خوف و فرغ و اگر بتدریج بود خون صمغ و آنچه از هر دو جهت بود اگر
 اول بداخل حرکت کذب پس بجای حرکت بود و اگر عکس این هم و فرقی میان هم و هم آنست که
 هم در هر دو می کشند که هنوز حادث نشده باشد و غم در هر دو یکی واقع شده باشد و این
 عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصور آن فساد
 موجب تالش و اغفال میکرد چنانکه گفته اند در حالت بخت است نیز صورتیکه در خیال جمیع
 آید بران صورت متشکل شود و از تصور خصوصیات و شاهده آن کندی دستان پیدا
 می شود **فصل سوم** در حرکت سکون و بعضی اما حرکت چون در وقت خواب
 موجب تحیل مضللات و نقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مشام و جودت چشم و اشتها
 و انخاش حرارت غریزی و سکون موجب فساد آن بود و از جمله حرکات ریاضات است و آن حرکتی
 ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفر عظیم متواز و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل سواد
 رفیق و در کشی نشستن و کشی کفایت و بعضی خاص است بعضی مثل قزبات اعضا و مدارا و از
 بلند کوش را و نظیر مایشاء و تقییم چشم را و اعتدال در مجموع موجب خفت باشد و از اطراد آن
 بود و تغییر آن در حفظ خفت گفته شود انما هو **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب
 مشابه سکون است و در حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمیع که در جهت دفعه چشم چرخد که آنرا
 استیلا دان باشند که بهضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از مضللات و قوت
 نشاء را است و نمکند میکرد اندک سبب تضاد بجاذبات و افرات در موجب تیرید بدن بود
 و تولید نفس و تنج روی و ضعف اعضا و عصبانی بود و اشتها برسد و بدن روی تپاه کلدوز
 دوز بیشتر این افعال صادر می شود و بیداری مشابه حرکت است و موجب استیلا خواب و افرات

موجب اختلال وقت عقل و صدق و خفقان و اختراق اختلال و نقصان است و از آن برای
 سود او میگویند که **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول در
 ماکول باینکه هر چه می خورد و مانند بدن دیگر در میان او و حرارت بدن فعلی و انفعال بقای
 و از شش قسم بر وزن نیست یا غذاء مطلق یا غذاء دوائی مطلق یا دوائی معتدل یا دوائی
 یا سم مطلق اما غذاء مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و از تغیری که خارج
 از طبع بود و مشا هدی بدن شود و غذاء دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند
 بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذایه او بدو ایینه غالب بود اما اگر دوائیه غالب بود و دوائی
 کویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر شود و دوائی می آنست که از بدن متغیر شود و او را
 متغیر کند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر شود و او را مطلق متغیر کند
 و اضافی که اگر جاد باشد تجزیه شود و اگر بادی باشد با جاد موجب ملاک شود و اگر بادی
 و جوی دیگر قسم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آزاد و اگر کویند و اگر
 فقط بود غذا کویند و اگر بصورت فقط بود دوائی خاصه کویند و این دوائی خاصه اگر بر کسی
 بود تر یا کویند و اگر موافق بود فاد نه خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم کویند و اگر اثر
 و کبیته نباده بود دوائی غذای و اگر بکیفیت و صورت بود دوائی دوائی خاصه و اگر مایه و صورت
 بود غذاء دوائی خاصه و اگر اثر آن مایه کبیته و صورت بود آنرا غذاء دوائی و دوائی خاصه کویند
 و بدانکه غذا منقسم می شود بطبیعت و کثیف و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء
 و معتدل و هر یک از این مجموع بحسن انکسوس و معتدل بر مجموع است و هفت قسم بود حاصل است

دره قسم دوم در مشروب و او بود و قسم است قسم اول در آب باینکه چون غذا وارد بدن
 گشت ناچار او را سردی و خفای باید تا صلاحه قبول و ضم و دفع و بعد از آن و بعد از آن
 تواند کرد و آن چیز که از این فواید حاصل شود آب باشد و از این فواید دیگر است مثل حماقت
 بطوبت اصلی و نضارت و صفای بدن و بدن در طیب و ترید اعضا و نظیفه حرارت و ضم غنوت
 و آب غذا شود و از این در موی صفت اعصاب قوی و شهور شود و بدین ترتیب آب شش قسم است
 بر کل حالها یا بر شک جاری کرده و منقسم او دو بود و از این یکی معتدل شود و نیز دو بود و در
 و گرم شود و در دگر و صافی کرده و شمال و صافیان و زد و آفتاب بر آن تا بد و هر چه در
 بخورند نند و در دگر شود و موجب مثل معده نشود و بیکبار که بیاضانند و تنگی نباشد و مجموع
 این صفات در آب میل موجود است و آب باران لطیف بود مخصوص که در تابستان از ابرها
 بارد اما از رحمة کثرت رطوبت و لطافت و در معتدل شود و اصلاح آن طبع است و آب کاین
 نقیل بود و آب جاده از آن انقل و مضر بود آب تری و آجایی مضر بود و آب معدنی اگر جدید بود
 تقویت احشا کند و شی منع سیلان نفث دم کند و نوشادری مطلق محلی بود و دفعی و ذبی قوت
 معده و دل و احشا کند و بوری و مایه حراره و تشنه آید و بیکبار قلی طبیعت و تنبیه جلد کند و آب گرم
 سنده معده و غاسل او بود و قوی بخشاید و طبع سم کند و آب سرد معوی معده و مبنه شهور
 و مستحق عطش بود و آب برف و یخ اعضا و عفتها را مضر بود **قسم دوم در شراب**
 اگر چه کلام میبرد و منقسم در تقیم آن نازک گشته است و بسیار شرت آن از جمله کبر است تا که است
 و هر دو در لغت حق که بر تازکر دارند و اخبار و احادیث بسیار در بدین و بخی و جنتی آن دارد

اما طبیب وقتی از وقتی با معالجات و مشور و او را حضرت بسیار است بنابرین
مستقیم در انواع آن بحسب زمان و طعم و لون و رائحه و قوام شروع میرود اما بحسب زمان باید که از
ابتداء ظهور رسک درویش باشد حکم نوزاد و تا ثانی سال متوسط گویند و بعد از یک سال
نیم که دانه و شراب نوزاد بسیار دهنده و مناسب هر دوین و اوقات حاره باشد اما
کبد را زبان دارد و اسهال و نفخ از نوزاد کند و کینه نوزاد نفوذ کند و تلطیف و قطع خلط که در نفی
خبر از دوا و اراضی بارده یعنی را میزند بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط
بود اما باعتبار لون بهترین شراب از اصل است پس از قوی و آنچه نوزاد بود حاره که غذا باشد
و نفع نفوذ کند و بخار آرد و این غذا نیکو دهد و تلطیف کند و اسودترین انواع بود اما
طعم شراب شیرین معوی و متوسط بود و دیگر دزد و دیگر پسر نوزاد معز بود و شراب نوزاد باشد
و نوزاد نفوذ کند و احشای را معز بود و شراب قوی تقویت معده و احشای و نفوذ آید
را میزند بود و خاصیت برستی کند و طعم را معز بود اما باعتبار رایحه شراب عاریطه الراجح
تقویت و تنبیه بیشتر کند و معده را تقویت کند و حار غیر تلطیف معده باشد و قوی الراجح
برستی کند و مستقیم بقایات بدن باشد و موجب خاد و هارود اما باعتبار قوام شراب غلیظ
کود بر کند و معده آرد و بقیه صافی از هر چیزی که باشد نیک بود و دیگر و خوار آن نوزاد شراب
بجای غلیظ اما بنده و میوه یک معده را میزند بود لیکن قبضه و نفخ و صفرا و دیگر آرد و در شای
کرم و ترسمن بود و عسل حار و معطر بود و نوزاد نفوذ کند و ادرار آرد و وجه مفصل را میزند
اما صناع و بنیاد و خربانی معین و مفصل بود و در جاج و سودا نوزاد کند اما همین بدن کند

و آنچه از جویب شده و الم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در این متفق نباشد
و موجب قوت باشد اما اسکا نوزاد است شراب قوی گویند که در جرح معز و مرکب این
نی تواند بود که در پوست و این مستقیم یا نسا ن بود یا بدی متفق که نسا ن است سرور
نفاذ از لاله نگرها ناسد و ترغیب بجماعت و سخاوت و شمع و حشمت و دفع سوز و نفخ
جودت دهن و نکات و صفاء خاطر بود و آنچه بدی بود تخمین لون و برکت و اثر آن و
الغاش و ادرت غریزه و شمع شام و جویب و تقویت معده و کثیره تلطیف دم و ترغیب و تنبیه
اخلط و استخالات بجم با حزن و کسر قایله سودا و معادیت طبع در دفع فضلات مثل اسهال
و عرق و ادرار اما حضرت او آنست که لذت عقل یکد که اشرف مخلوقات و اشرف مکررات
و تیزان و سایر حیوانات از نوزاد و قوی را ضعیف میکند و منع ادرار و کسائی و بلذت
سقط است و شهوت و طعام و جاع و ادرار و اعصاب و معال و معز و غفلت و نیت و نسا ن
و هر شمع و قیام و تحریر کلام و صورت و شکل و نقل حرام و غیر آن از نوزاد کند **فصل**
ششم در اجتناب و استغناء مفرط موجب تری و تنبیه و ضعف و تحول بود و اجتناب مفرط
موجب سستی و عجز و نوزاد حیوانات و سقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را تحلیل
کند و چون از استغناءات معناده و جماع و تمام است در آن شروع میرود اما جماع معنی
که بر جهت و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است بر آنکه مبداء او قوت تخلیه و با عثر شهوت
و محرکه که تبدیل آن عضلات میکند و قوت حیوان که از سال حلاوت و در جمیع مدائن
میکند و قوت لطیفی که تولید ماده منی و احداث آن و دفع آن میکند و اینان خود مخصوص این

مفل است بنا بر این باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلق است
 بر طبق طبیعت یافت صادر شود چه هر گاه این موجب ضعف این قوت بود و جمیع قوت
 اعتدال و احسن اوضاع و اشکال استمال کند موجب اشعاش حرارت غریزی و تبریح و تقویت
 اشتها و دفع وسوسه و امراض بودایی و بطوری بود و دفع اعتدال و نقل بدن و کلاله و کسب
 و ترک آن موجب دور شدن از این بود و از اطراف در این موجب ضعف قوی و قبول بدن
 بارده شود و اعضا را از این اما جام فعل طبیعی آن تحقیق است بواسطه موازنه و استقامت
 آب و استمال جام و افعال بدن از آن بحسب بیوت و نکته سه مرتبه دارد پست اول مرج و مرط بود
 و پست دوم سخن و مرط و پست سوم سخن و مجفف بود و استمال جام اگر باعتدال بود موجب
 و دفع آن و تقویت شام و تقویه و تبیین بدن و افعال حرارت غریزی و شهورت غذا و تبیین جلد
 و دفع کلاله و خفت بدن بود و ترک آن موجب اعتدال این بود و از اطراف در تمام موجب تبیین و ضعف
 قوی و عدم شهورت جمیع و اعضا را با اعضا و صفت کرده و استمال آب سر و موجب تر
 و تطبیق و استمال قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب حیوان محروزی مزاج باشد
باب دوم در اسباب غلبه و قوت و ضعف و فصل اول در اسباب
 ملقه بسته قوی و آن پنج است انسان و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی
 از آن جمله است که اول تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اصناف در شقی ضعیف و
 باشند و چون اعتدال کنند بشقی قوی و صحیح گردند و با انعکاس چنانچه محروزی مزاج درین
 شباهت مرصع بود و درین کموت قوی کرده و سر مزاج بکسب این بود و در حالت سن جهل است

از سن نمو و آزان حدیث گویند ابتدای آن سن طفولیت است و آن زمانست که مولود را
 استعداد حرکت نباشد و از آن سن حیوانی بود از متوفی بود و قبل از سخت شدن اعضا
 سن ترشح و بعد از آن سن غلبه و آزار را قوی گویند و این وقت بالغ باشد و جوهر آن سن
 قوی تلخیص سی سال که سن شباهت دوم سن و قوت و آزان سن شباهت گویند و بعد از انقضاء
 سن نمو باشد تا ترتیب سی سال و حرارت در صوم شباهت بر ناهای غریزی که کثرت متاخر
 اما در صوم بواسطه کثرت رطوبت شدید باشد و در شباهت بواسطه قوت رطوبت شدید
 بود چنانچه هرگز خشک و تر را علاوه مستعمل کردن در نادرین سن و پندد یکت بیوم سن کموت
 بود و آن از انقضاء و قوت تا ترتیب شصت سال بود و درین سن حرارت در نقصان و پست
 در ترکیدن و چهارم سوز شوقیت است و آن از انقضاء سن کموت تا آخر عمر بود و درین سن
 پوست غلیظ شود و برودت بسبب طریقات غریبه و این مجموع که گفته شد کتب اغلب باشد
 بحسب مواضع و بدان متفاوت کرده چنانکه گویند در چشم و در نهار انسان تا میان استخوان
 شود اما اجناس مزاج ذکر و پوست ملل بود و مزاج انات و طوط و برفعت ملل باشد
 نیز باعتبار غلبه و نه آنکه کل و احراز گویند و نسبت با کل و احراز انات و طوط و برفعت ملل باشد
 هر گاه از آن موجب امری شود مثل آنکه صنعتی که بسیار مجاور آب باید بود همچون مصايف
 تطبیق شود و صنعتی که مجاور آتش باید بود موجب تبیین و تحریف بود و از اطراف در آن سبب کثرت
 تحریف موجب ترمید شود و صنعتی که مجاور کل باید موجب پوست ملل و طریاقان اما عادات
 از آن جمله است که رنگ او معتد مزاج بود و مو عادت و حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات

معلومه مثل آنکه کسی عادت بپیری کرده باشد موجب سردی ترن مزاج شود پس بتدریج ابدان با آنکه
و از تجربه آنکه ادا العاده طبیعه الحامسه اما واردات خالق مثل خداد و الطبله و کلاط و شحمیات
که کم حافظه است و کم منیلاط می باشد و قوی که از شحمیات حاصل می شود و از دیگران نمی خورد
و آنچو طبیعت است بواسطه مناسبت با دماغ و سرعت نفوذ معنی و حافظه است بود و آنچه که بود
با لکس و از آن جمله منعی با ثبات است که موجب تحلیل لطوبات و استقامت بر دو در و بر و صانع آید
و مانند بود و چنان اذنان در در کم ارضی و طبعی را مانع باشد و استقامت در مدت تسخیر و
میدان و مثل در شب روی موجب غناش قوت و از آنکه کرب و اسباب می خورد و صفت
با کلاط بود **فصل دوم** در تفریق اسباب جنسیه عارضه بدنی و اینکه اسباب
حکایت غضا بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکت ریاضت و ملاقات مسکنات از اغذیه و
خواه محب و داخل بود و خواه محب طریح و کثافت و شام و عفوقت و خلط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین و استعمال برودت و اخی و خارجی و یا حیث خلط و او را بر استعمال
مسکنات و او را بر یقین و تمیز غذا و اسباب رطوبت استعمال می طابت بود و کثرت کلاط
جودت و هم و سکون و نرم و اجتناب از محذورات و محققات و اسباب پوست و استعمال
محذورات و محققات بود و محب داخل و خارج اسباب است از داخل مثل قند و در می طابت
و مولدات احتلاط رطبه لریه بود و در خارج مثل استعمال موم و روغن و اطلیه و موم و اسباب
خشونت و ملاقات محذورات و محققات با او را و مایعات بود خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوه دافعه و صفت ماکرویت ماده و ترقیه طبقه بلان لریه بود و اسباب اجتناب

فوق

و سوانع تغفل و یا ادری داخلی بود مثل ضعف هاضم یا داغده یا سادت یا سکو یا ضیق
مجازی اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا دارد یا ندارد و یا مخلو جرم عضو شود
یا دارد روح یا دارد قوت کمر دارد عضو سوء المزاج و سوء التریب و تنقیر اتصال
بود و اگر دارد روح شود و سوء المزاج بود و تغفل بکثرت استغراق و اگر دارد قوت
شود و کثرت صدور و تغفل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعدی کند فلا هو
و یا بکل و یا شرب نیز از اسباب ضعف در حرکات عارض غیر طبیعی یا سستی ضعف
بود محصور عظم یا به یا بوسی تشنج مجنون فراق بایس و یا ضنوی مودی می بیند
مچون ناقص یا مودی بلغم مجنون تشنجه را یا در یکی مطلق خرمع بود و مجنون اختلال
مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مشتمل بر بدیاب است
باب اول در احوال و اعراض بلکه احوال بدیاب انسان بدیاب جانور سر حالت
صحت و مرض و حالت آنرا ما تحت هیئتی طبیعیه یکبار و وجود آن افعال از بدن انسان
سیلات صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی یا بنی کبی واسطه موجب آن افعال
بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه در صحت بود صادر یکبار و نه در مرض زیرا که
که افعال مطلق عیلم نیست و مطلقا غیر عیلم نیست چون شیخ و طفل و نافع و سکران
یا تحت مرض هر دو بمقتضی معرفتی واحد نسبت با شخصی در عضوی مجنون حال هر
یا بمقتضی در شخصی یا در بدنش مجنون صحت خراج و مرض ترکیب یا صحت خلقت
و مرض مقدار یا اجتماع شوند اما در وقت مجروحی که در تابستان یا در شرب آب

2

[illegible]

بدن و انوار که از قوی صادر می شود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرضی کند
 همچون سرعت و اختلاف فقر که دلالت بر کمی کند یا دلالت بر کثرت کند همچون سفیدی
 که دلیل بر کمبود یا دلالت بر سبب مرضی کند همچون علامات استلزام یا علامات طمان
 بود چون تب حار و ضیق نفس و وجع ماضی در برسام یا دلیل بر ارضای هری بود چون کوفت
 لمس یا دلیل بر ارضای باطنی بود و این نوع شکل تر بود و موقوف بر معرفت نیز است و استلزام
 در آن چند چیز که اولاً افعال اکثره بر مجرای طبیعیه بود دلیل آن می بود در مبداء افعال اکثره
 است و آخر قوی دلیل آن آن عنوان بود و منظره است چنانچه دلالت افعال ارادی حتی
 بر حال دماغ و دلالت بر احوال دل و دلالت بر یکدیگر و بران بر معده و امعاء دوم
 موضع مرضی که در این که دلیل بر کمبود و طریقی است که دلیل بر کمبود طحال بود و سیم
 شکل مرضی همچون دلالت بر کمبود طحال شکل بر کبد بر کبد است چهارم مایه ترغی همچون
 بول و براز که در محل خود نادره آید و چون استلزام یا مزاج است در هفت فصل این
 کرده می شود ان شاء الله **فصل اول** در علامات مزاج بود که علامات و امارات
 مزاج ده است اول طبع است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و سبب کثیفی دلیل آن کثیف
 باشد دوم غناست کثیفی دلیل حرارت و رطوبت بود و سخن نخی دلیل برودت و
 بود و هزار از کم دلیل برودت و سبب است و از شحم دلیل حرارت و سبب است سیم کوفت
 یا ضاؤون دلیل برودت بود و حرمت و حرمت دلیل حرارت و صفوت دلیل صفاه و
 کدورت دلیل سودا چهارم مری است کثرت سواد و جودت آن دلالت بر حرارت مزاج

کند و شفت و حرمت بر اعتدال و صفت و بیاض برودت و سبب هیئت اعضاست
 عروق و سینه و غلظت و قلی خلقت دلیل بر حرارت بود و صفوان دلیل بر برودت و شحم
 است سرعت افعال کثیفی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود بنعم افعال طبیعیه
 از افعال آنچه کمال بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سرح بود دلیل حرارت بود و غلی
 دلیل برودت باشد ششم نرم و یقظ است کثرت نرم دلیل لطوبت بود و قسوت آن دلیل
 حرارت بود و کثرت پلاری دلیل برودت نرم افعال نفاست طیف و حرارت و حرمت
 ذهن و کثرت کلام و سرعت افعال دلیل حرارت بود و وجع و بلاوت و فطیج او قار
 و بطور افعال دلالت دلیل برودت بود دم فضول و نفاس و شدت رانجه و سبب آن
 دلیل حرارت بود و صفوان دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قسوت آن کثرت
فصل دوم در علامات استلزام استلزامی که اختلاط در بدن با اختلاط صالح بود و علامت
 استلزامی که افعال و کسل و ضعف است و استلزامی که اختلاط در بدن با اختلاط صالح بود و علامت
 قادر و کمال بود اما مفضل علامت غلبه هم شکل سر و قلی و تشاوب و غناست و کدورت
 و بلاوت حواس و علاوت ذهن و حرمت لون و زبان و ظهور شود و در قی خون از مزاج
 سبب شمل بینی و بن دندان و تحیل چیزها سرخ و علامت بلغم بیاض لون و سستی و نرمی
 بر رزاعنا و کثرت بزاق و قسوت عطش و ضعف مضغ و جفا و زشت و کثرت خواب و بلاوت
 حواس و تحیل آب و سرا و چیزها سید بود و علامت غلبه صفرا صفرت لون و جشم و قلی
 ذهن و خشونت زبان و خشونت و خشکی ذهن و مغز و تشکی و ضعف اشتها و غشایان

و در مقابل او در مقابل سر بر بود سیوم معتدل در سرعت و بطور جنس
 سیوم موقوف بود از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواترات و آن آنست که زمان سکون
 او کوتاه بود و بسبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و او در
 مقابل متواتر بود سیوم معتدل سه در متواتر تفاوت جنس چهارم موقوف است از قولم
 آن و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که اکثریت با عقاید تمامی حرکت کند
 او و نشانده و سبب آن بیست جرم یک باشد دوم لبر و آن در مقابل صلب است
 سیم معتدل در حرکات و این جنس هم موقوف است از هلاکت و آن سه قسم است اول
 و سبب آن اسباب سخت بود دوم بار است و او در مقابل جرم بود سیم معتدل در حرکات
 و پروت جنس ششم موقوف است از اشتلا و ظهور و آن سه قسم است اول متلی و آن
 باشد که در اندرون عروق چیزی ناید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن اشتلا
 دوم خللها و در برابر متلی بود سیم معتدل در خلل و اشتلا جنس هفتم موقوف است از کیفیت
 قریع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که در این سطح سخت برکنند و سبب آن قوت
 مزاج بود از غذا و شراب و قریع معتدل دوم ضعیف بود و او در مقابل قوی بود سیم معتدل
 در قوت و ضعف جنس هشتم موقوف است از استواء و اختلاف و آن دو قسم است اول
 مستوی است و آن عبارت از آن باشد که در جمیع مشاغل بعضی قریعات مساوی بود دوم
 مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منظم و غیر منظم مختلف منظم آن
 که خللها و انطوائی و این دو معنی و چند در گذر بران یک اختلاف باشد و مختلف غیر منظم آن

حاجت

و در مقابل او در مقابل سر بر بود سیوم معتدل در سرعت و بطور جنس
 سیوم موقوف بود از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواترات و آن آنست که زمان سکون
 او کوتاه بود و بسبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و او در
 مقابل متواتر بود سیوم معتدل سه در متواتر تفاوت جنس چهارم موقوف است از قولم
 آن و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که اکثریت با عقاید تمامی حرکت کند
 او و نشانده و سبب آن بیست جرم یک باشد دوم لبر و آن در مقابل صلب است
 سیم معتدل در حرکات و این جنس هم موقوف است از هلاکت و آن سه قسم است اول
 و سبب آن اسباب سخت بود دوم بار است و او در مقابل جرم بود سیم معتدل در حرکات
 و پروت جنس ششم موقوف است از اشتلا و ظهور و آن سه قسم است اول متلی و آن
 باشد که در اندرون عروق چیزی ناید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن اشتلا
 دوم خللها و در برابر متلی بود سیم معتدل در خلل و اشتلا جنس هفتم موقوف است از کیفیت
 قریع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که در این سطح سخت برکنند و سبب آن قوت
 مزاج بود از غذا و شراب و قریع معتدل دوم ضعیف بود و او در مقابل قوی بود سیم معتدل
 در قوت و ضعف جنس هشتم موقوف است از استواء و اختلاف و آن دو قسم است اول
 مستوی است و آن عبارت از آن باشد که در جمیع مشاغل بعضی قریعات مساوی بود دوم
 مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منظم و غیر منظم مختلف منظم آن
 که خللها و انطوائی و این دو معنی و چند در گذر بران یک اختلاف باشد و مختلف غیر منظم آن

عظیم بود و اگر غلبه و یا سبب غلبه بود و متواتر و مختلف بود و باشد که
مرتفع بود اما با اعتبار دایمت اگر بعد تقبیل رسد یعنی قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر
بعد تقبیل رسد یعنی در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید و اگر باطل بود
یعنی دومی و غلبه شود اما با اعتبار استحکام اگر استحکام بآب گرم بود و با اعتدال باشد و تجلیل
رسد یعنی سریع و قوی بود و اگر تجلیل رسد و معتدلت و تفاوت بود و اگر تجلیل باطل بود
سریع و متواتر باشد و استحکام بآب گرم یعنی در قوت زاید کند و در سرعت و تواتر نقص
و اگر باطل بود و عظیم و بطی و معتدلت و تفاوت کرد و اما با اعتبار عوا و غرائض و حالت
عظیم یعنی عظیم و سریع بود و متواتر شود و در خوف و محال عظیم و بطی و متفاوت بود
و در قوت سریع و مرتفع و غیر منتظم بود اما بعضی در اوج و در ابتدا و جمع یعنی عظیم و سریع
باشد و اگر متعادل شود و معتدلت و متواتر شود پس دومی و غلبه شود و اگر در درم اگر
درم حاد بود یعنی متعادل و معتدلت و در ابتدا و در انتها در سرعت و تواتر افزایش
در درم باطل یعنی متفاوت بود و در درم لاین موجی و در درم صلب متعادل و معتدلت
اعمال جمیع الامور **فصل پنجم** در تار و ده و آزار و غیره گویند و استدلال بدان باعتبار
موت جسم بود جسم اول و لئون است و طبقات آن پنج باشد اول صغرت و در ابتدا و در
است بقی و آن دلالت بر قصور وضع کند دوم ارجی و او دلیل حسن حال وضع باشد و سیم
اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری
و او زاید از نارنجی باشد ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مغرط باشد و در مکرر باشد

عظیم

حرمت است و مراتب آن چهار است اول اصعب و او دلیل غلبه دم باشد دوم وری
و حرمت او زاید از اصعب بود سیم احرقانی چهارم احراقم و او در حرمت کمال بود
و مجموع دلیل غلبه خون باشد سیم خفرت و مراتب او پنج است اول تنقی و او دلیل برودت
بود دوم اسمان چون و او دلیل برودن تحت باشد و سبب زهر سیم و بطی و او دلیل
برودت باطل بود و این هر دو در میان و شلخ و دلیل تنقی و قباله بود چهارم کثرت
و او دلیل احتراق احتلاط بود پنجم نخیای و آن دلالت بر احتراق شدید و دلیل هلاک
چهارم اسوداست و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماز از زعفرانی باشد یعنی نخلان
باشد که بسیاری ریزند و او دلالت کند بر یقین و تکلف صغرا دوم اسودی که از احراقم
بسیار ریزند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سیم اسودی که از خفرت حاصل
باشد و آن دلیل سودای صفت باشد چهارم اسودی که از نیا مناجز و باشد و آن دلالت
بر احتراق بکثرت کند و او دلالت اسودق الحیدر دلیل حرقت مواد یا قوت حرارت غریزی بود
بد باشد خصوصا در شلخ و منا و ابتدا حیامت اما اگر از تنا و لچیری سیاه شل
آبجاده و اکثر مویز بود از اعتباری باشد پنجم نیا مناجز است و آن دو قسم است اول رقیق
شفاقت است و آن دلیل برودت بود و نومی و تحت بود از وضع دوم امین حقیقی و آن
اصناف است اگر محلی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر آن رسی باشد یا چون شر
بود دلیل رویان باشد و این در آخردق باشد و نقای نامه دلیل قوی آلات بود
بود و نقای سه دلیل خصانت یا سواد خام بود و صافی رسوب نبات بد باشد

و اگر شبانه می بود دلیل بحران اسهال باغی بود و آنچه مشابه ماست و شبانه بود در این حاله
 دلیل هلاک بود و از این بول یکی آنست که شبانه می بود و آن دلیل ضعف کبد
 و یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که شبانه لونه دینت باشد و آن دلیل بر حال باشد و نیز
 که متعین بود و جنس دم از دلایل قوام بول است و آن قسم باشد اول رقیق و آن دلالت کند
 بر دمت و عدم نضج و ضعف کبد و آن دوم غلیظ و آن دلیل بر برکت است اخلاط
 عدم نضج و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انقباض لایم یا افتتاح سده باشد و غلط
 بول اگر تند ریخ کم شود نیک باشد و اگر متعادل کرد خصوص در حیات حاره جدا باشد
 سیم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس سیم را به بول
 است و آن شش قسم باشد اول عدم الراجیه و آن دلیل بر دمت غرام بود و نقصان
 حرارت مزجری دم متعین و آن دلیل قریع مجاری بول بود یا اخلاط عفنه سیم
 الراجیه و آن در مرض حاد دلیل موت حرارت مزجری بود و یا دلالت کند بر حدوث
 حرارت مزجری که از مواد باورده حادث شده یا شش چهارم خلوه الراجیه و آن دلیل غلبه
 دم باشد پنجم خرف الراجیه و آن دلیل ضا و صفرا بود ششم زهیم الراجیه و آن زهیم
 بود و آن دلیل ضا و رطوبات بود جنس چهارم رند قار و روست ماده رند رطوبتی
 رنج بود و فا عمل آن یکی بود که در جوهر بول بود و سواد و شرف و جوی رند دلیل بر
 بود و کرد دلیل لرزه اخلاط و کثرت آن دلیل رنج و رطوبت پنجم قلت و کثرت
 بول است و آن اگر کمتر از آن باشد کمی باید نسبت با شرب و دلیل بقیه

یا اسهال یا تعدیل معزله بود و اگر بیشتر از آن بود کمی باید دلیل استفراغ رطوبات زائد بود
 یا دوفان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدورت
 دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج
 کند جنس هفتم رسوب است و رسوب هر چه باشد از ماده غلیظ تر بود و از رقیق تر شود
 خواه که راسب شود و خواه که مغلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کند اول از جوهر و
 و آن باطبیعی بود یا عین طبیع یا طبیع سفید باشد یا زرد و متصل الاجزاء و متصل به
 تن و راسب بود و چون ترکیب کنند رود و بسط شود و منقرق گردد و رفس راسب
 نشود و دلالت کند بر وضع طبیعی و نضج تام اما عین طبیعی بایره شمس است و هر یکی با
 اسی هست اول خراطی و آن چون صفایج بود و کبار باشد و صفرا باشد اما کبار
 سرخ بود از قریح کلبه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیده شدن اعضا بود و اگر
 کدورت بود یا شبیه بملوس مای بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قویع و جرب شانه بود
 و اما صفرا اگر سفید بود عتالی گویند و دلیل جرب شانه یا دوفان اعضا بود و اگر سرخ
 بود آنرا اگر کسی گویند از کبد یا از کلبه آید یا دم مخترق بود و دم دشمن بود و سوتی تر
 گویند و از بخلا خود تر باشد اگر سفید باشد دلیل دوفان یا جرب شانه بود و اگر
 سرخ یا سیاه بود دلیل احتراق بود سیم طی و آن شبیه بچهره گشت بود و سبب آن
 که می باشد چهارم و سیم و آن بچون چوب باشد و دلالت کند بر دوفان و مانع شمس
 یا سیم پنجم عنی و آن دلیل انقباض و رمی بود یا قریح شمس مخاطی و آن خلط سیم

بنیم شعری و او همچون پاره‌ها می باشد و آن از اخلاط عام و اعتقاد رطوبت و حرارت
 غیره بود هشتاد و شیب نقطه‌ها و خیر و آن از ضعف معده یا اعصاب و یا از تناول
 لبنیات نهمه و علی و آن دلیل صحت و رسل بود و اگر سرخ بود در کلبه و اگر بنفشه
 یا زرد باشد در شانزدهم رمادی و آن بجهت خاکستر ناید و دلالت بر احتراق
 کند یا مده که بطول لیث و منعقد شده باشد یا زرد معلق میسبب بخون بسته اگر با لایه
 متمیز باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح میاری بود دوم استدلال از مکان سینه
 و آن سه قسم است اول غلام و آن آنست که در وسط باشد لای طافی بود و بر سر آید و طلا
 کند بر علت نفخ و کثرت ریح دوم معلق و آن آنست که در وسط باشد و دلیل وسط
 حال نفخ بود و سوم راسب و آن اگر طبعی بود یک باشد و اگر عرضی طبعی بود یک باشد
 ریز که بر استحکام سبب دلالت کند سوم استدلال از وضع رسوب بود ملاحت است و
 در رسوب بخود دلیل یک بود و در رسوب مدوم بخوبی این بود و پراکنده آن دلیل
 هضم و کثرت ریح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب شدت مخالطت و عارضیت آن
 با بول دلالت کند که اگر کثیف و حرالی آن باشد و اگر متغیر بود و متمیز نباشد دلالت کند
 که از شاد و یا علی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب بود باشد دلیل
 هضم یک باشد و اگر در بول عکس این باشد و باید دانست که بول زمان سینه تر و غلیظ تر
 از بول مردان بود و بول زنان آبتر و صغافری بود و در وسط آن همچون بنفشه متغیر ظاهر
 بود و بول ایشان در ابتداء حل مایل برقت بود و انتهاء مایل بحکرت بود و بول نساء مایل

بسودا باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شیان مایل بناری و معتدل المقام بود و
 بول کهنون بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد و اسو علم **فصل ششم**
 در بران و استدلال بران از چند وجه کنند اول از کثرت آن اگر زیاد بود از مقدار طعام دلیل
 کثرت اخلاط یا دویان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دانه بود یا احتیاج
 در اعصاب قویون یا امور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و ریح دلیل بود
 بر اخلاط لزیه و در سخت حار دلیل دویان باشد و اگر رقیق غیر ریح باشد دلالت بر سده و یا
 ضعف میاری یا سوء هضم یا تناول رطوبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیاختیم باشد از
 و حرارت یا بسبب اغنیه باطله کثت بود و اگر بر طوبت غلیظ باشد دلیل کثرت رطوبات
 و قوت حرارت بود سوم استدلال از لون بول که لون برار طبیعی آنست که ناری بود و شدت
 آن دلالت بر غلبه سفر کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و یا غلظت آن از شاد
 مراره باشد و هم برقان بود و حضرت آن از مراره رنگاری و کرافه باشد و باقی دیگران
 بران همچون الزان بول بود چهارم استدلال از هیئت آن و هیئت طبیعی آن آنست که چسبی
 بود پس اگر متغیر بود همچون ذیل کاه و تسایل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از
 وقت افتخار کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صغرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخر
 کند و بطی الخرج باشد از ضعف که ضمه یا دانه یا تناول قاصبی بود ششم
 از دایره اگر تنگ و زاید باشد و آنچه متعارف است از غفوت اخلاط یا دویان اعضا بود و باقی
 همچون نزوح بول بود و هضم استدلال از رنگ آن کند و رنگ دلالت بر غلبه یا کثرت ریح

و بر این طبع است که منشأ به اجزاء بود و مقدر باشد در وقت غلط و از قوا و خلل
 باشد و منق و عیبه از این نباشد و سهل المزاج بود و غیر لاذغ **صلح**
 در بحران بدانکه بحران عبارتست از تنگی عظیم که منفعه واقع شود و از مقاومت طبیعت
 با مرض تشعیه کرده اند طبیعت را سلطان و مرض را دشمن یاعنی و بدین اصطلاح در روز
 بحران از بروز قتل بر اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بکشد
 و بر غالب آید و از مملکت براند آنگاه بحران تمام میگردد و این بحران موجب تشعیه
 بر مری و اگر سلطان غالب شود لیکن چنانکه دشمن را بجای دور کند بلکه محتاج باشد
 دیگر آنگاه بحران تشعیه و دلیل طولی مرض باشد و اگر بغیر مابین مرض غالب شود و سلطان
 را بکشد و مملکت بدست دشمن آنگاه بحران تمام ردی گویند و بقاییت بد باشد و اگر
 دشمن غالب شود و محتاج بود که بکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را بفرستد آنگاه بحران
 ناقص بقی گویند و بدانکه انهای مرض یا بحران باشد یا تشعیه ماده تبدیلی و وقوع بحران
 یا با اشتغال ماده از عضوی بعضوی و این را بحران اشتغالی گویند بر اگر ماده از عضو رئیس
 بجنس دیگر نقل کند اشتغالی میگویند و اگر از عضو جنس رئیس نقل کند اشتغالی میگویند و تشعیه
 گویند و بحران محمود است که بعد از دفع تمام در روز با عزی واقع شود و بحران بدفع ماده
 باشد و با اشتغال و در عقیبت آن صحت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد
 و چنانکه در روز جنگ و صاف که از طریق تنبیه اسباب و یا جوال شیء مشغول می باشد
 هائیکه مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز هائیکه مثل اضطراب

و سوء حال مریض واقع می شود و بحران که بدفع ماده باشد بقا یا اسهال یا رصاف یا ادرار
 یا عرق که دفع ماده کند و هر یکی از این علائق باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت یکدم جتنه دفع
 ماده خواهد کرد اما علامات فی حقیق نفس و عقیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و
 نقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال نقل بطون و قزاق و درد پشت و عدم علامات
 بود و علامات رصاف هم و طبعین و اشتغال سر و سرخی نو و خارش بینی بود و علامات ادرار
 نقل شده و غلط و کمزرت بول و علامات عرق نفس و معی و مذرات و اشتعاج بر مری و
 بحران که معرقه ادرار واقع شود ماده دفع کند ازین جهت بحران که بدان باشد اکثر ناقص
 بود و در انهاء تمام بود و در اشتغال و بر بحران که در ابتدای مرض واقع شود مملکت باشد و در وقت
 نزدیک ناقص بود و در انهاء تمام بود و در اشتغال بحران باشد و در روزهای بحران طریق آنست
 علاج فوری بحران بخند و در روزهای بحران که ایام با عزی گویند اول آن چهارم مرض است و باشد
 که در ارض چاره تقدم کند و در سیم واقع شود و بحران جید در روز چهارم مندر باشد و بحران
 عظم دردی مندر باشد و بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در ششم
 واقع شود نیک باشد و روز ششم روز بحران است و درین روز بحران جید فوری واقع
 شود روز نهم مندر است و بحران در یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد
 و در ششم نادر است و بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد و روز بحران است و مندر است بحران
 در چهاردهم و در روز دهم بحران بد باشد و در سیزدهم بحران روز ششم بود روز چهاردهم
 روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید و سلامت بود و بحران در یازدهم بد باشد

روز نهم روز بکران است و مندرجات بکران بیستم و در مجدهم و نوزدهم بحب نادر
 بکران واقع شود و بعد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بکران است اما بیستم انوری
 و روز بیست و چهارم روز بکران است و درین روز بکران قوی واقع شود و روز بیست
 و نهم روز بکران است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر یک که بعد ازین واقع شود
 آنرا قوی باشد و روز سی و نهم روز بکران است و بعد از آن روز بیستم و بقول قراط
 چهل روز بکران باشد اما بقول بعضی در ششم و هشتم و دهم و صد و بیستم نیز واقع
 شود **فصل هشتم** در علامات رده و نحوه در امراض بیکه علامات بخوبه
 در امراض نبات قوه و اشتها و سلاطه عقل و حواس و خلق و اشتغال بحالجات
 بود و در حیات ظهور شرات بر لبه بینی و بکران جید در روز بکران و خواب بسیار
 و اول روز و صحت و راحت بعد از خواب و نفس طبیعی مجموع علامات یکجا باشد و
 علامات دیر خلافت این باشد و چشم در کوفتادن و کشاده ماندن دهان و
 نفس بیانی و حدوث سرخ و سر شدن کوش و تیره شدن چشم و دایما نظر در یک جای
 داشتن و آفتاب در پیشی کردن و پیچیده شدن لب و پشت باز افتادن و روی از مردم
 سر دادن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت و گفتن بسیار
 گفتن کم کوی واضطرار به ریخته روز هاب بکران و هر طلقه بر جفت و مشتاق و از ترک
 ترسیدن و برقان پیش از نهم رعاف مغز بلغم و رطوبت و غلظت در اول مرض و علامات
 بد بود و بر حیات حاره بر سوزن دندان و برودت اطراف با حرارت و سبابت و

بنفش

بنفش و وجع احشا و حدوث رسته و سواد زبان و شور غدی سیاه یا بنفش و رعاف سیاه
 انگه و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و تن بی و حدوث خلاق و غریز
 آیام بکران و طبعی تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و وفاد
 و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پشانی و سر شدن بینی و کوش
 و بول یقین بعضی در سهام و اختلال عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کفایت
 ماندن چشم جمیع دلیل مرکب بود و بسیار بود که نزد مرکب مرض و وجع ساکن شود و نشانه
 بینی ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت از حیث قوه میگردد و ترک معرفت کند و آن
 دلیل دلیل مرکب باشد و علامات شکر ساکن شدن تب بودی و وقوع بکران و ضعف
 و عدم اشتها و عینان و حث نفس و مناد و غم و غراب بسیار و تنگی روی و پشت
 و صیغه بول و علامات طول مرض و استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در ابتداء مرض
 بود **فصل نهم** فی الاقذار بالحوادث و الانتقال من علل الی اخری اما انذار بکران
 چنان باشد که کسی که تغییر حادث شود در معادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع
 و بران بول و عرق و در معادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و
 طست مندر بر مرض باشد و حقیقتان دایم مندر باشد مرکب مفاجات و کامیوس و دوار
 صبح و سکه و اختلاج بسیار بیش و ضرر شدن اعضا و بنالغ و اختلاج وجه بلغم و شغل
 و کلال بدن با کثرت عرق مندر باشد و فالج و حرورت روی و چشم و سیلان و مس
 و نفرت از روشنی مندر باشد برسام و خون بی سبب و کثرت مکرها بد مندر باشد

آب بدهند و بتدریج مقدار بطعام گردانند و بیشتر برنج و نان در شیر و برنج و عسل بنفشه
 میدهند و چون از برآمدن تنایای او ظاهر شود و روغن بابونه و عسل در لثه او مالند
 و پیوسته مرغ و مغز جگوش در کردن بین دندان بماند و اگر آفت بسیار خایند دهن او را عسل
 و عسل بشویند و قطعه پنج نمک است او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را بماند
 و در لثه او را عارض شود معالج طفل در موضع هر دو باید کردن و مرغی که الحاق لثه
 عارض شود ذکر کرده می شود اما در اسطوخودس شکم او را بکوبند و انیسون و ورق کل و سرکه
 اگر ده طلا کنند چنانچه از آن مشاوری نشود و اگر پیوسته مایه بزغال آب سرد بدهند و در
 شیا فی از عسل و بودنه و سرکه منوش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در شکم
 بن کوبند و روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام طفل را
 گرم دارند و اندک عسل بدهند و سوسن تا فی کند بماند آفت با بر مرغ چرخ کرده بکوبند
 او فرو برند چنانچه از پی باورزد و در سعال صفح عرب و کثیرا و به دانه و فایده بیشتر
 یا روغن بنفشه بدهند و در وجه گوش حنظل و مسخر و در گوش در روغن بوشانند
 گوش بچکانند و اگر از گوش طریقی برده آید پاره صوف عسل و شب یا ف و در غفلان آلوده
 کرده در گوش بزنند و در فی کردن بسیار شراب سیب و اندک پوست پسته بدهند و
 را بجا بماند طلا کنند و در چیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم نیز
 بزنند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از شربانی بود که در دهن
 حادث شود و از آن هر چه سیاه بود قالی بود باید که دهن را با عسل بشویند

در بچ

و بنفشه و کل و کینین بنشیند و بران افشانند و ساق و کلنار و پوست انار نیز میفروشد
 و اگر عطسه متواتر کند و علامات درم دماغ و حوالی آن ظاهر بود علاج کن باید کرد و اگر
 درم ظاهر باشد باید روغن بپایند و در پی او دهند و اگر از قطع ناهات دران موضع حادث
 شود شکم را عسلکالطیم در روغن بپوشانند و اندک در جلق او بچکانند در ناهات نیز بماند
 و اگر در مندل شود عروق خون سیاه و شان و از زردت و بر داشته بپایند و بران افشانند
 اضطراب و بچاوی او روغن خنخاش در سر بمالند و با پوست خنخاش و کاه و آب بپوشانند
 بر سر بمالند و شراب خنخاش بدهند تا لثه کند و در فراق چوبه نعی و دیگر بدهند و در
 و هم حلق تلین بنشیند و رت قوت و شراب بنفشه کنند و در خرقه خواب بزرگ بکوبند
 با عسل بدهند و در ریح الحبیان که عبارت از هیانیت شبیه بر صحر میوه بپوشانند
 و کان و عود الصیلب بپایند و بدهند و در خروج مقدس جنت و کل سرخ و مورد کلنار
 و پوست خار و سبب عیان بپوشانند و دران آب نشاند یا آند آب برمی چینند و بران بپاشند
 یا آب و بقی بارنگ بر مقدس بماند و در نصیری که از سر یا بود کون و سبب دوان باروغن کاه
 بدهند و آجری گرم کنند و منقوی بر سر آن افشانند و بران نشاند یا زرده تخم مرغ یا بخته بر سر
 منقوی بپاشند و بر سر آن نشاند چنانچه آن زرده مقدس او رسد و در قود که بهای خورد در ناهات
 مقدس را سن و عروق و شکر بدهد و شاف از مغز استر زراکی تخم و آسته سننا و ایا برنگ
 استعمال کنند و در کم و در آن که در شکم پدا شود افستین و درانه و زرد کاه و تخم حنظل بر شکم
 طلا کنند و چون طفل از شیر یا آبگری باید که با طهر لطیف لیس کند و تا قوت بکشد بچام بزنند

و از خونت و غلبه و اخلاق بد و غیره و بخوابی که دارند و چون قوت دویدن و باریدن کردن
 بازید آید و هکذا تا بلع میخورند شود چنان ریاضت ایشان است و چون شش ساد شود
 بعد از آن بسیارند و در آسایش دادن بدن هیچ کم میکنند و بر ریاضت می افزایند و بجهت آنکه
 و شغل مول شود و چیزی را موری رعایت میکنند تا با اخلاق حلیه پالیده شود **فصل**
دوم در تهیه مصلی **فصل** **سوم** سواد که در ریاضت اشربه باشد در حرکت آید
 و منبسط گردد و تدبیر آفت که آنرا کم کنند به تعلیل و تعلیل غذا و استفراغ و آن بهیچ
 یا اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از بحقیقت و سخفات شوییده و کثرت حرکات
 و استفهام و کثرت اکل طعم و خلاوی و شراب اختراجه باید کرد و از اشربه شل شلای خاص
 و لیمو و صندل و ریاس و کچین اختصار کنند و از اغذیه زرد شک و سماق و انار و شغل
 مناسب باشد و مصلی تا ایشان با آسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در جهت
 شال مرتب آب روان که از بخار و بخار و عبار دور باشد و سکن سازند و از حرکات
 عینقه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صحت و سخفات اجتناب نمایند
 و کبابی که بغایت گرم باشد و در دوزخ و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطوب بود خورند
 و از جامهای کتان پوشند و استفراغ بجا کنند و مصل حریت از سرهای بامداد ها و کرمه
 یا نهاده روز خورند و کلاه می باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب
 و فواکه و استفهام بآب سرد اجتناب نمایند و در ریاضت خود را پوشیده باید داشت
 و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و طعم و شراب درین فصل مینماید و مصلی و استفهام

استعمال

و استفهام و استعمال سخفات شاید کرد و اکثر جامه مویش و پشمینه باید پوشید اما در و یا
 نفوذ باشد مگر سواه از اجزاء طبیعی بگردند و تدبیر آنست که قلیل خلط و رطوبات بکشد و شل
 غذا و استعمال بحقیقت و اصلاح موی مسکن کنند شل سبب و ترخ و شحمیات شل شوند
 و کافور و عنبر و مشک و خوراک شل بجز روغن و قطره و مسکه و روغن و قطره و مسکه و روغن و قطره و مسکه
 و مسکه و از خوراک و پسته انار و مسکه و روغن و قطره و مسکه و روغن و قطره و مسکه و روغن و قطره و مسکه
 و یا سرکه و اکثر جامه مویش و پشمینه باید پوشید اما در و یا نفوذ باشد مگر سواه از اجزاء طبیعی بگردند و تدبیر آنست که قلیل خلط و رطوبات بکشد و شل
 و حجامت و ریاضت و استفهام اختراجه نماید و در مواضع بکشد تا سکن نشوند و قطعا قوت
 بخورد و دهان و از اشربه شراب خاص و لیمو و صندل و سماق و انار و شغل و از اغذیه
 بحوضات کنند و آب سرد بسیار بخورند و کباب و مرغی با شراب آورده اند که مینماید و بزیان
 فاروق و مشرو و دیوس میسر از غلبه و یا مینماید و مسکه و روغن و قطره و مسکه و روغن و قطره و مسکه
 در قرض سازند و بامدادان یکدم بخورند **فصل** **سوم** در تدبیر فواکه و مشرب در
 و بخت است **بحث اول** در ماکول بهتر از غذای آن است که از آن خون یک حاصل شود
 و لذت یابد و چون نان کدم آفتاب نارسیده و گوشت کوسند یکساله و از میوه آنچه تر است
 بخورند باشد اکثر است و آنچه تر است و آب و میوه ماکولات درین دوم گفته خواهد شد
 در بهتر از وقت غذا از زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت و بی اشتها
 چیزی نباید خورد و اشتها هاجمه دفع باید کرد و از اذخالی و قلیل نشان اکل اجتناب
 باید نمود و جمع میان الران اطعمه کنند که موجب تحریط طبیعت شود و یک غذا نیز رعایت

باید که عادت بحضرات صفت و نفاخت آورد و اعصاب را مضروب و غذا نعم
موجب کسالت باشد و شتاببرد و شریخی بجای اثبات باطل کند و بدین کرم که در آن غذا
مالح هزل و خشونت آورد دفع مضرت خلوص میامش کند و بالعکس و از آن تمهیل
و حریت و بالعکس و عادت با احتیاط آن دایم مزاج ضعیف کند و مناسب مزاج صفا
اغذیه مرتبه بارده و حوضات غیر را به و دوی مزاج را سیر می کند قاع رطوبات بود
تر بود و بلغم مزاج را سخن ملطف و سوداوی مزاج را مرطوب و متولد در حرارت و بقیه
نوبت آنست که روزی دو نوبت و دوی کیوبت اتفاق افتد و آب رعیق غذا و
غذا تا فرزند خورد و خواب حقه هضم می شود و حرکت خفیه جهت اخراج رطوبات
و شراب شیرینی بر سر غذا شده مضروب به سعه باشد و بر عقیق غذای که بر روی غایب
باشد ریاضت مناسب بود و صاحب عله ناری را اغذیه لطیف بناید خورد و صاب
سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کم تر باید خورد بخلاف مزاج
که او را اغذیه غلیظه کثیره غذا مناسب بود و کسی که بعد از غذا احساس جوعی کند
انکه اندک باید خورد و مطلقا از غذا احتراز باید نمود و اگر استلا محسوس باشد و غذا
بمزاجه معده باشد قی باید کرد تا بدین طبیعت ضروری بود و سه و در اکثر اوقات
و شهر یاران و محدود را اطریل و کلفت مناسب بود و اگر هیچ از این تدبیرات نکند خواب
باید کرد و شبان روزی مسکون شود و بعد از آن استقام و اصلاح اغذیه حاره بکنجین کنند
و از آن باره بعمل و دفع مضرت اشیا غلیظه مثل هریبه و پاجه و فالوده و نان

نظیر یا شیا، ملطف باید کرد مثل آبلیم و سرکه و یک ترب و بچین دفع مضرت هم
بدان کنند که در مزاج سرد او بود و جمع میان لطیفات و حوضات و مای تازه و لبنیات
باید کرد و ماست و ترب و مرغ خوردند و پوست باریج و انار بر سر هریبه و کغور
بر سر برنج و کله و سرکه و باریج بناید خورد و کبوتر بجه با سر پیاز و عمل با جزیره و خربزه
و با قلا و ماست بام جمع کنند و از کباب که بچوب قوع کرده باشند و بریان که
پوشیده باشند احتراز باید کرد و از دسومات و حوضات که در ظرف سیرین
خصوصا که در اینجا بخت باشد اجتناب نمایند **بحث دوم** در شرب اما
آب بعد از آن خورد که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب بخورد و بعضی
گفته اند که غذا هرگاه که آب بطلبه باید خورد خصوص که در میان غذا خورده
عادت کرده باشد و حاران و محرومی مزاج را از آن منع بناید کرد اما عقیق
استقام و ریاضت و جماع و کمال فو که خصوص که خربزه و در انار خواب مطلقا
آب بخورد خصوص آب سرد و اگر صبر نخواستند کرد اندک محسوس کند و ملط
عطش کا در بناید کرد و جمع میان آب و ان و آب چاه مفید و اصلاح آب ناسد
بطبع کنند یا با خاک یا سینه زد بر صافی کنند و آب غلیظه و کمر را اصلاح بشیر یا بنایب
کنند و آب شور را بکنجین و آب را بچیزهای چرب و شیرین و تر باقی همه
آبهای مختلف پیاز است خصوص که سرکه پرورده یا خنک اما شراب قرشی در سوزن کفک
بهترین شراب است که طعم و بوی و خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندک

اوقات در ظاهر کنند و چند روز نهند فاسد نشود و باید که تا چهارده سال و بقول
افلاطون تا سیصد سال نرسد در شراب شروع نمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را
شراب محروم و صفر غیر مزوج مناسب است و محروم مزاج را ابیض یا صفر مزوج یا
مروق اما بدو ساعت یا پیش از تشریب مزاج باید کرد و کحول را صرف باید خورد و در
زمرستان و بلاد باره پیش تر محمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بر عکس و در بهار
صفت و اندک باید خورد و در حریت کهنه و مزوج و شراب آنگاه خورد که غذا هضم شده
باشد و بعد از اعتدال روی آسمان بخون و غلظتی که مناسبت از شک و حاق و لاد
و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع در هضم
باید خورد و اگر برای عانت هضم بآن مقدار باشد اندک شاید و مادام که سرور و نشاط
در تریا بد باشد و ذهن سلیم و عقل بجای خود بود از کثرت شراب حرفی بود و حد اشباع
اولین باشد که گذاردن که طالع شود و چون خواب غلبه کند و عیان بداند شود و دماغ و
شکل کرد و دهن مشوش شود حرکت سست گردد و بیاید کرد و ترک شراب و بکار
مشغول شدن و بر شراب اندک بیاید کرد و شراب بکاشند و کو بکثر مناسب بود و
بیای خودی و یک دفعه خوردن صفر یا سفید مگر کسی که بدان مقدار باشد اما عقل در شراب
حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان مقدار و محتاج باشد و مزاج را بیست و بدو
و انداز و زعفران و روغن و در بابت حاض و قهر لیمو و سکنجبین و از بقول کاه و خیار
و کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قهقرا و زعفران داد و اندک و مزاج

سر در کبریا و مصلحتی و مورد و شغلان و کلفت و فدا و پسته و جو مناسب بود و مطبوخ را
بغیر و پسته و فلفل و بادام بریان کرده بکشد و کرده و یا بر مزاج را بکشد و در طبقات مثل
باید کرد و در میان شراب غذا باید خورد و تشریب در مجلس فراخ و روشن و در باغ و تابستان
و کتا و جوی بکشد و با صدق و احتیاط و کسایک از ایشان تغریب باشد و بشنوند و اگر احتیاج
آنست که تریب بدن کند بلکه انعام را از او منع پاک کند و جامه او لطیف و پاک در پوشند و غن
بچینند و اصلاح دین بکشد و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تغیر باشد
مثل قی و شستن و بوی پاک کردن احتراز کنند و اگر عقیان بداند شود از مجلس بجزند و چون
کند با مجلس معاشرت کنند و کلمات لطیف و حکایات لطیف کنند و از حکایاتی که بکثر
عزم باشد احتراز کنند و اگر مجلس هم بر این زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند
و یک هنوز مست نشده باشد خود را مست نمایند و در مجلس مزایر و دیاجین طبع حاضر باید
کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و حلو و الویت و میمنه بود و
مستی از او نباید نمود و درستی جماعت بکشد که موجب صفت اصحاب شود اما شراب
افکند و خاره میند بود و بقول حکما در مایه دو بریت یا سه بریت پیش تشریب باید کرد و آن
مقداران دلی باشد و بیک سرعت سکر از نصف دماغ یا لذت اکل باشد یا حرارت مزاج
و با تدریج بیای و یا تا اول بجزات مثل شغلان و جو زرا و قرضل و طوره سکر از عین اینها
بود و تا اول عرویات و علوی و عسل و جوی و بیکر و کثیر و فک و سداب و دود و زره
و آب سره با سکر از آن بکشد است که در مستی آمد و گویند که اگر کسی پیش از شراب بچاه عدد بکشد

و محتای نرم مدد کند خصوص شایخ راجه خواجه ایشان ضعیف باشد و محتاج بخدش
بود و اگر طبیعت نازده از محتاج محیب شود و نه بسبب استلا از اخلاط یا بخلا یا تاوانا^{غلبه}
مختلف بود و سعی باید کرد که زاید نشود مثل حاق و در شکم و قلبه سبب و جسمانی بخند و جزو
الامور رعایت کنند و باقی علاج و حبس طبیعت و ریاضت خود کنند شود انشاء الله **فصل**
ششم در معجزه راجع بهترین وقت جماع آنجا است که غذا مضمت شده باشد و در وقتی
بود که معتدل بود و بدن معتدل بود و جماع در خلوه معدود ضرر نرساند از آن بود که در استلا و^{باشد}
آنجا شروع کند که خلوت و شرع محال باشد نه آنکه بتجلیف و تصور و تجمل خود را بدین
دارند و بجماعت با آنجا از کبر و التواء و کمی که از او مشتق باشند و با حیاض و صفیه نباید
کرد و از اول در جماع بخند که موجب امراض عقیبت ضعیف بمر شود و در عقیقت و عقب
و فرج و عظم فطین و اسهال و فصد و جماعت نباید کرد و کمی که با سوزش بود یا خفت با معده
یا اشیا یا چشم یا اعصاب و ضعیف بود یا جماعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب
سریع بود ضعیف نیارد و با وجود کثرت استغفار غنی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زیر
زن در آید و بدین هیأت عکس این بود زیرا که این تمام مستغفر نشود و شاید که من فرست
با حبیل و فرو رود و موجب اعتقن و درم تقبیح کرده و بهینو خفته هم نباید بسیار
ضعف آرد و باید دانست که مدار این فعل جرات باشد که فاضل است و بر طوطی که
متعل است پس اگر هر دو نقصان یابند تذکره آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص
تذکره آن آسان تر باشد و آنچه بواسطه بی رویی باشد تذکره آن میتوان کرد بر اجناس حرارت و

و بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل اثر کم
استقلال و میان بردن آنکه در مقام یا از تحولات فاسد و او هام بود چنانکه تصور
و جلالت قدر انکس که با اجماع میکند در نفس متاثر گردد و یا عم کند که او را بسته اند و در
محبت و عشق نیز موجب ضعف این فعل باشد و تدبیر این دفع این تحولات بود و مطالعه کتب
در شمع جام نوشته اند و حکایاتی که خلق بدان دارد و استماع کلام شایسته و نظر در ساقی و
موجب بهمان این قوت و وجود و معاینه این ضم در باب خودش خواهد آمد و بدین قدر
اکفا کرده شد **فصل هفتم** در تدبیر جام بهترین جام آنست که سوالات بلند باشد
و مکان او فراخ و آب آن خوش و نبات آن قدیم و برهمنی کرم نقره باشد و معتدل بود و
استحمام آتگاه و یا چنگ که غذا معضم شود باشد و بدین وجه در اندام جام باید رفت و خوش
اول رسانی و وقت کند پس در خانه دم پس بخانه سوم رده و آب بر زمین ریخته و نشینند
و آب بریزند تا هوای جام در هرگز نماند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر کسی خواست
و آب بر بدن ریخته و نشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج استحمام برین
باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای اثر نکند و کسی که او را درم با تفرق اتصال با محلی
بر که نفع یا ضار باشد بحمام نباید رفت و در عقب جام غذا خوردن بدن را فربه کند
و در عقب غذا استحمام بچین بود اما با آن خوف سق باشد و بر خلوصه حمام نترس
هزل و جفا آورد و مرطوب را چنین مناسب بود و کسی که استعمال را باعث سکر کند
استحمام معرق باید کرد اما استعمال آب سرد خوانان محروم الزام با در تابستان مناسب

باشد و صبی و شیخ و کوی که او را اسهال باشد یا نزله یا آب سره نشستن مضربا شد و غسل
 با آب کبریتی تحویل مضلالت کند و امراض جلد را زایل گرداند و رعشه و فالج و تشنج و طبل
 میند بود و عرق آتسک و معاصر و او جاع و رک را میند باشد **فصل ششم**
 در تدبیر حرکت و سکون بلکه بعد از استقرار غذا در محله حرکت مناسبه در تمام بدن باشد
 بر وضع و انحلال و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضل بدن از بول و براز دفع شود
 و غذا هم کشته و هم و هنوز غذا نیامده و ریاضت بر استلا مضرب و تا حرکت لول و
 در حرکت باقی باشد و سیلان عرق بدید نیامده باشد ریاضت میند بود و چون تشنج
 در لول و کلاله در حرکت بدید آید ترک کنند و برضو معده بعد از جماع مضرب و ابدان
 را ریاضت نباید کرد و اعصاب و مالم را بچین ریاضت داشت و مثل کسی که دو انگشت
 و ریاضت باید کرد که پای او در آن حرکت نباید کرد و علی هذا ریاضت بعضی بغایت
 و شدید بود و مناسب ابدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوایند و پیاده رفتن
 و کوی رفتن و شتاب کردن و نیز انداختن و دولا ب گرفتن و نیزه باری و شیر باری
 کردن و معنی لطیف و نرم باشد و مناسب نا قهار و ابدان ضعیف بود و چون سوار شدن
 و آهسته رفتن و در درون مشق و این ریاضات منتهی با جمیع اعضا بود و آنچه مضرب
 خلص بود همچو اشکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات عاود و الحان لعینه که ریاضت
 کوشاقت و نظره را شباهه دقیقه ریاضت چشم بود و ریاضت آلان کلام و تشنج قول بود
 با و ارنشیل مالد و ابتداء بتغییل باید کرد و بتدریج عباد رسانیدن و در یک نوعی از ریاضت

و او را تا اثر تمام است و در یک سخت بدنه را قوی گرداند و در یک نرم مشکلی با نزل کند و در یک
 بسیار لول آورد و در یک بجزها درشت جذب کند و بجزها نرم و دست نرم
 خون کند و پیش از ریاضت و بعد از آن در یک عظیم نافع بود و بعد از آن در یک اعضا را باید کرد
 از اعالی بنیا دیار کردن و با سائل قطع کردن و بکسر این نشاید **فصل هفتم**
 در تدبیر مشایخ بلکه درین شیخ حجت برودت و پیوست غالب می شود و قدیر ایشان
 بسخنات و مرطبات کند و در یک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و قدیر
 کنند و اگر چه به دفعات خردند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طبعها
 غیر ولادن و غایبه و تدهین بر وزن زکریا و عین و رزق مناسب بود و از اغذیه آب
 گوشت چرب و جوی حلیم کدم و شیر و عسل بخورند و از میوهها انجیر و میوه رطب و از
 شرابها شراب کهنه و متوسط بجز هر چه و از بقول کف و کدونا و سیر پیاز و باید که طبیعت
 ایشان مختص باشد و الا تلخین کنند آب کرب و لبلاب و شیر و حنکدانه و کنکد و ورق
 سرخ کرب و سلق و اگر در دم حکما الطعم با حکم بخورد طبیعت را نرم گرداند و اگر انجیر خشک
 ما و العسل بخورند بچین بود و اگر احتیاج اخذ خنبا و سمل نرم بکار دارند و اینها را خضد
 مضرب بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان ایسانا اطیر مثل کبر و زنی دار و ماده الحشوق
 و قهقری مصطکی و عود و غیره و اشال آن نشا و آن کنند **فصل هشتم** در تدبیر سنان
 کسی که سعی خواهد رفت باید که اگر عقلی بود تنبیه بدو کند از فضلات و بتدریج ریاضت
 افزاید و بجمع و غلظت و سهر و پیاده رفتن و اشال آنکه در سفر با آن احتیاج می باشد عادت کند

اما در علاج بدو با قانون رعایت کنند اول احتیاط کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر خیز
 کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حاد باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالج
 معذب باید کرد و بخلاف حفظ صحت که پیشا کل کند دوم احتیاط کیفیت دوا و آن موقوف بر معرفت
 و کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حاد باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض
 چنانکه اگر مرض حاد باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالج باشد
 کرد و بخلاف حفظ صحت که پیشا کل کند سوم احتیاط کیفیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت
 و درجه دوا باشد تا عذیر و زدن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف است بر آنکه
 از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و شغل و مسامت و عادات استنباط
 اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد
 زیرا که چون مزاج اصلی عضو معلوم شود و محدودیت دریا بد که بجه مقدار از آن مزاج خیز
 یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود با آنکه مضه یا جوف و خفیت
 یا کثیف بدانکه در عضو صحت و کیفیت ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو جوف و ضعیف
 ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو معین بود بجه یکی آنکه دانند که عضو بیدار یا ادویه
 قویه علاج کند و قریب بالعکس و دیگر آنکه بدانند که با دوا چه باید آمیخت که تا بدان عضو
 چنانکه رغبات یا ادویه قویه و سردات یا ادویه اعضا و برل مزاج کنند و دیگر آنکه دانند که دوا
 کدام جهت عضو رساند چنانکه در اعضا سفلی بخت و در اعضا علیا بمهمل و دیگر آنکه دانند
 که جذب ماده کدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نرخیته باشد چهار شرط

رعایت باید کرد اول مراعات محالوت چنانکه از عین بسیار و از هرق با عقل جذب کنند
 دوم مراعات مشارکت چنانچه در چهره طریقه مجهر برستان نهند و جذب کنند سوم
 محاذات چنانکه در عمل کبد با سلیق این کشاید و در عمل طحال با سلیق اسیر چهارم مراعات
 بیضوی یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکنند بسیار نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند
 باشد و اگر ماده تمام رخیته باشد اگر ممکن شود باشد اگر نفس عضو جذب باید کرد و عضوی
 که قریب بدو باشد و شرط او آنست که از عضو اثرش بعضو احسن نقل کند لا بالعکس و نسبت
 قوت عضو معین باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو قویه ادویه قویه
 استعمال کنند و مولد را دفعه از آن مستفیع بکنند و ادویه او را از مقویات خالی
 دوم آنکه مراعات نقل شکر عضو کنند یعنی عضوی که فعل او بسبت با جمیع بدن
 بود مثل معده و ریه که در آن ادویه قویه استعمال کنند و این باشد که در حیات اگر
 منفعت معده باشد و ادویه که آنرا برودت شیده باشد بکار نهند و سوم آنکه مراعات حسن
 عضو کنند چنانچه در اعضا که کثیر الحس استعمال ادویه لافعه و ادویه شویه التحیل بکنند و
 معرفت مقدار مرض میدان باشد که اگر کثیفی که عارض شده است شیده باشد از ادویه
 قویه علاج کند و اگر ضعیف بود ادویه ضعیفه و اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج
 و هر سن با چگونگی علاج باید کرد و عادات را مری باید داشت **سوم** قانون در
 استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا و درم استعمال را رعایت کنند و در انتها
 محالوت منقیات و دیگر در مرض که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا

استفراغ ماده کند و اشتغال بضمیمه نکند و اگر مرض بخطر رود و مواد آن معتدل المقدار بود و
آن باشد که قوت بعضی ساقط شود اول دفع دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و ام با هم
جمع شوند اول تسکین و جمع باید کرد و اما معالجه باید مثل جبر سحران سکور و در دفع
و دیگر عبادت از شکافتن است و کسی که دماغ گردن بود و قطع خراط و اشتغال آن و چون معالجه
انواع است و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک در فصل گفته شود **فصل اول**
در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج سادج را معالجه تبدیل مزاج فقط کنند چنانکه
سوء المزاج کرم را با شیره بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ باید کرد و
بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج باید کرد و تخمین مزاج باید در ابتدا اسهال باشد
و در انشمال شکل بود و تری در حار و کس این بود و اگر ماده مستحکم نشود باشد بلکه در ابتدا
ظهور بود و ضمیمه سبب کند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کند که ده شرب بود
اول امتداد از مواد دوم قوت بدن بیوم مزاج حار و طبع چهارم غنیمت معتدل در مخافت
و صمن پنجم بله معتدل در جرأت و برودت و ششم عادت استفراغ و غنیمت عدم اعراض
از مزاج پس در دفع امعاء و دهن باشد هضم من منصف یعنی من یخو خفت و طریقه
باشد نه آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرها سرد و کرم کرم نباشد و هم آنکه ضمت
اوشوریده التحصیل نباشد و در استفراغ رعایت هیچ چیز نکنند که از اجزای آن خلطی درین
ازان متاد می شود دوم رعایت جهت میل ماده کند چنانکه غشیا مزاجی دفع کند و معض با
با سهال سیوم آنکه خروج ماده مجزئی بود چنانکه آلات بود بنیت با مجذب کبد و امعاء

بجز

ثبت با معض و چهارم آنکه ماده را چنانکه احتیاج باشد مستخرج کرده اند و اگر بعضی متخل
باشد از اکثر استفراغ اندیشه باشد پنجم اعراض عادت وقت استفراغ کنند چنانکه در بعض
مزمنه و بی خطر بعد از دفع تمام استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر اسهال و قه
اما تا نون سهل آنست که پیش از خوردن سهیل ماده را دفع دهند و پیش از آن یکدرد
بجایم بودند و در عقب سهیل پیش از آنکه در معده آنرا بجا بیاورند اما اگر سهیل قوی باشد
پیش از آنکه در معده آنرا بجا بیاورند و بعد از شروع در معده قطعاً خوابید باید کرد و تا سهیل
در معده بود غذا نخورند و آب کرم بر سر طبع قوت آنرا باطل کند اما اگر کرم بجا بیاورند
که اندک آب کرم بخورند و در سقلی بنهند و بعد از آن چهارم و پنجم بنای آب کرم معین بود و در
از شرب سهیل غشیا باید مقویات معده مثل سیب و وریاس اندکی تناول کنند و کسی که
قی شود پیش از شرب سهیل بدو روز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع سهال شرب از
بیات با دق تر سیاه و نموری مزاج تخم بنکوب بر آن کند و صبر در تخم مرو معتدل تخم
در میان و چون این شربت بگذرد غلظتی لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی سهیل
بخورد و عمل کند بیات و حقه نرم حرکتی باید کرد با دق متعال مصطکی بیاورد و بر سر
جلاب کرم تناول کند و اگر در سهیل اعراض مکرر حادث شود سبب آنکه ماده بعضی
در معده میل کند ضد باید کرد و گاه باشد که سهیل مقفی شود و سبب آن منفعت معده یا غنیمت
یا بیوست قتل یا کراهیت دو بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود
قطع باید کرد تا که اطراف به بدنند و قاضیات تناول کنند و بر معده متعاد کنند و قوت

باید در وقتان مجنون و خف او در تابستان بکسر این عروق مفصول آورد
و شرايين باشد اما ورده آنچه مشهور است در دست شش عرق است اول قفاله
اعلى بدن و اعصاب دماغ را ميند باشد دوم باليق و آن توره بدو و ذات الحجاب
و امراض جگر و سپر و امراض اسفل را ميند بود سوم اکحل و آن از نزالدين تر كند و او
تر متوسط است میان هر دو و از مجموع ديک استفراغ کند چهارم جبل الذراع و او صم
فيقال دارد پنجم ابطي و او صم با سيقن دارد ششم اسليم و او از طرف اين اوجاع كويده
طرف اسير طحال را نافع بود و آنچه در پايت چهار و ديده بود اول عرق النساء دوم صافق
و او را بر او عظم الاعضاء اسافل و او را رحيض كفايند و در امراض دماغي همه انا آمده
با سافل مخصوص ما يخلو ميند بود سيم دك باغي و او در باطن كوتاهي با سافل و نقد
آن در ادرا طست و اوجاع معتدل از صافق اوتوي بود و جاري براي بود چهارم عرق
عقب يا بنه و او عین صم دارد و آنچه در سر است يارده است اول عرق جبهه و او عرق
چشم و جوب و غور چشم دوم عرق يافوخ و آن را در معقه و قروح سر كفايند سوم عرق
براه رسد و در معه و عشاوه و جرب عيون كفايند چهارم و داجين براي عظام و خلاقه
صيق نفس كفايند پنجم عرق ارنه براي بود و صكه و ناصور بين ششم عرق ثلاثه در
كوش است براه ابتداء و تولي و بخارات سر و قروح كوش كفايند ستم عرق كه
در پس شوي بود كه در پس كوش است ترديك بقره كه در نه جبهه سده و موی و اوجاع
سر كه مرقن باشد نافع بود شتم چهار دك براي قلاع و قروح و شور دهن نهم عرق كه

تر زبان است در باطن فمق را و خاق و او را دم لوزين دم عرق كه بر نفس زبان است
از نيز و او را عقل زبان ميند بود يازدهم عشفه و آن كوتير است براي جگر كفايند اما
شرايين مفصوله چهار است و آن شرايين كه بر طر كفت است میان اهام و سباه برا و اوجاع
كه كفايند دم شرايين صديغ و آن را بر او جوس ثلاث و اشفا كفايند سيم شرايين پس
كوش است و او را بر او رمد و عشا و صديغ مزين كفايند چهارم شرايين و داجين و اوجاع
و جدام كفايند و اين شرايين از قلب و در باشند و آنچه ترديك با سافل چون كفايند خون
از يارده است و از اين جهت شتر عرق اونشوند اما كينيت فصد فيقال او را از سر عصل دوريد
كوش و فراخ و پوريب بايد كوش و اگر او را نيايند شجره او را كه در وحشي ساعد بود بطلبد
و در اكحل احتياط بايد كرد كز او عصب است تا سرش بدو رسد و بطول كفايند و جبل
الذراع پوريب كفايند و فصد با سيقن را خطر چيست بود ريز كه شرايين و عصب عصل در ذراع
و باشد كه شرايين از طرفين او در مده باشد و اسليم از میان خضر و منفر كفايند و دست در
آب گرم نهند ريز كه چون او غليظ بود و بطول كفايند و عرق النساء بطول كفايند از نيز
يا بالاولان و اگر بر پشت پای میان خضر و منفر چيزين سلامت تر بود و بايد كه صاحب آلا
از خنده تا كويست سدي بكم بچينه و بای بر آن با هسكي نهند تا دك ظاهر شود و ميشان
فصد بجام روند و صافق پوريب كفايند بهمين شرايط و عرق جهم پوريب كفايند و عرق
ارنه ظاهر نيايد آكشت بر سر مین فرو نهند آن موضع كه در او چون شق ظاهر شود شستر
فرو برند و عرق مافين و صديغين بآنكه خلق بگيرند ظاهر گردد و در شستر بسيار فرو برند

و غرق زبان و نیز زبان بطول کشاید و در مضطرب و دامن میل بر جانب شد مفسد کند
و بعضی که سر آن بنایت باریک بود بطول کشاید و مضطرب در حالت مضطرب بایک بیشتر
با بهام و وسطی بکشد و ستابجهت تقص عرق نهانند و اگر بیشتر بصب رسد و عضو مایل
کند مضطرب و شباف مایش و آب کشید بر اماس اند و اگر غرق باشد از غرق
دیگر مضطرب کند یا صاف بکشاید و اگر بیشتر بر سر آن آب علامت او آفت که خون است و غرق
آید و همچون حرکت مضطرب هر باید که در حال گذر و صبر و دردم الا حوزین و قسطا بکشد
و بپسند هم مرغ بیا میزند و به چشم غشاش یا قریا بخور و هیچ عنکبوت با آن آلوده کند و در غش
نظم آنگند و آب سرد بر دست میزنند و دست میزنند و در روز کشاید و اطراف را بکشد
بقا بنات خوار کند و اگر بعد از آنکه بکشاید اگر حوزین باز بنفشه باز نه بپسند باشد با دیگر
این ادویه را بنفشه و اگر حوزین نیز پوست کرده آید و سیاه شود و بران دست هیچ کار نکند و اگر
هر روز که آید را با ده شود کمتر شود دلیل نیز باشد و اگر زیاد شود از جای دیگر نمائند آن
مضطرب کند یا صاف بکشاید اما حجات با شرط باشد و بی شرط باشد و آنچه شرط باشد
استفراغ از جوهر عضوی که بی قوی استفراغ از اعضا و ریس و استفراغ بسیار و حجات
مردم نیز را مناسب اند و بهترین وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان اند و در
هم از روز بعد از استیقام حجات نکند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجات برود
بدن حس و ذهن را مضطرب و نیز کردن خلیفه الکلی بود و جرب عین و بحر را میزند
اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که در تران نقره باشد و بر میان شاهنا خلیفه بایق

بود و خفقان و غم معده را مضطرب و بهترین آن باشد که با لا تر کند و حجات مضطرب
که در کهای که بدن است خلیفه فقال باشد و بر ساق خلیفه صاف بود و محدود و هامه
در احوال عقل و دوار نافع بود و بر دقن و ده دندان و روی و حلق را میزند و بر دقن
دما میل و شور و خف و نیز بر دوار الفیل و مشابه و درم و مضطرب نافع بود و حجات بر شد
از قدام و دم خستین و حرات فزون را نافع بود و از غلظت خراجات این را میل کند
نیز از غلظت زبان زانو و حرات ساق مناسب و در کعب بر او دار طشت و عرق است
و غرض میزند بود و حجات بی شرط بر آن باشد که ماده را از حقیقی بکشد جذب کند و در
غالبه را خا هر گردان و یا ماده از عضوی بعضوی نقل کند یا بر او جذب دم و شش
یا بر او تحبیل و یا ح یا تنکین و جمع کند و حجات با شرط از دوسال تا شش سال جایز
داشته اند اما در سال اول و آن که نیست و یکی که در آب می باشد و او را در دهن میزنند
و در امراض جلد از او عضوی میزند و حوزین می کشد و گفته اند که او حوزین بد جذب میکند
در حوضه و قویا و جمع امراض جلد را میزند و قوام مقام حجات باشد و بهترین وقت آنست که
از آبی بکشد که در وضع و طبع است از اجام خواب یک میگویند باشد و آنچه بر پست او
رزد باشد و آنچه شکم او سرخ و نیست او سبز باشد و آنچه شیبه بدینال موش بود و اشقر
چکری سرنیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ برود و آنچه شیبه عارهای باشد و آنچه از
آبهای بکشد و آنچه بر خطه اء الاوردی و طلا و سی بود مجموع مد بود و باید که چون حوزین
بکشد بدین دوز و در سال کند و او را در سر بکشد باید که تا قی کند و میزنند و عضو را

باب دوه عاقله تا سنج شود پس علق بران بپزند و اگر بخیزد چاره خون دران عضو ماند
خواهند که جدا شوند علق و خاکستر برافشانند و چون بپزند بران موضع بپزند و بر فرق
مصر کنند تا اگر بقیه مانده باشد بیاید بر پیشین و اگر خون باز ناست حسابات برود
افشانند **خاسته** جدا کنند چون امراض جمع شوند ابتدا به الجب مرضی مایه که در او با
یک از سر شط بود اول آنکه بر ثانی موقوف بود بر اول مثل دم قرصه که جمع شود ابتدا
بجلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرصه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگر بود مثل
سده و تب که سده سبب است و ابتدا به الجب او ضروری است و اگر چه حاجت نمی
افشد که تب را معهود و مثل سبب که علاج بمخففات میکنند و از تب باکی ندارند سیوم
آنکه یکی از دو خطر پاک تر بود مثل حمی و فاج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال
اصلا که فاج را معهود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول به الجب
مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در و جمع که عرض قویع است و استعمال
جایز داشته اند و از بعضی آن عقوبت اندیشه نگردد اول و این مجموع گفته شد بعد طیب
باز مبتداست و باید دانست که غیر از این معالجات دیگر است مثل تعریق و غشط و بعضی
با بخار و حکایات ملائم و کلمات طیب و احضار و ستان و آوازها و لطیف و بویا
خوش و از آنجمله است اشغال مزاجی و هوایی و از مسکنی مسکنی و تفریحیات نیز موزر بود مثل
آنکه صبی را تحلیف کنند که نظر نکوشد چشم نکند صاحب لغوه و اگر در آنه چینی کند و اشغال این
بسیار است و به مقتضای آفرید که راست چه مقتضای او صحت بی رعایت این امور را نمی شود

شعر اوست قادر بر همه خواهد و عوارض هر چه خواهد که حکم او راست است و علم
علی مراتب الحدی و علی کاتبه **مقاله دوم** در امرای اعضا که حادث شود و علاج آن
مشکل بر پست یاست **باب اول در امراض سر و دهان و از آنجمله**
و از با برسی در سر گردید و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا سادج آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صدامی که از غلبه دم بود علامت آن حرمت و اشتیاق
وجه و تشنگی و زهره بآن سر و غلظت نفس و غلظت قاروره بود و علاج آن فصد شیطان بود و تین
طبیعت عطش فواکه و شرقی از شراب عناب و نیلوفر از هر یکی مجردم خوردن با تر هندی
و ترنجبین و نبات هر یکی ده دم و غلظت تر هندی یا الوبه یا بن ماش و مغز بادام و اگر
عاض شود کنگا ب یا بل خورد و سرکه و کلاب و بیدک و لعاب بنکو و خطی با سرکه بر سر نهادن
و تسبیط بر وزن بنفشه و کدو میندود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت بلغم
و خشکی مخزن و تلخی دهان و سهر و سرعت نفس و صفت قاروره بود علاج آن
از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یکی ده دم و ترنجبین و نبات از هر یکی ده دم تناول کنند
یا شراب بنفشه و نیلوفر آب گرم حل کرده یا شامه و غذا ندارد نه یا تر هندی یا الوبه
و رب فواکه بارده و سکنجبین و فواکه و امهال طبیعت کنند عطش فواکه یا عطش هلیل
یا ترنجبین بنفشه یا این حب بنفشه و درم مقویا و بریان کرده نیم دانگ و دونه تربد کوفته
دیروغن بادام چوب کرده هلیل در د نیم درم بکوبند و آب را از اینا میسرند و با
سازند و تره بند یا نیم دانگ مقویا و بریان کرده یا ده دم شراب خاص بخورند و کافور

رصند و کلاب نکند و کاه و خیار و بید و پای شوره با آب گرم و بنفشه
 کنند و آنچه از طبع بود علامات آن شغل سر و سبات و کور و حواس و بصفت ملو
 تخون و بنفشه و قانده میند و غلیظ بود علاج هر دو پنج یک چیدم و در از زان
 دم و کلفتند در دم تناور کند و غذا خورد آب و شیر و حنک از خورد و نیت کند
 نفع بخت صبر یا جبهه طیفون و با بویج و شیت و اکلیل الکک بخورند و بر بیان
 بشویند و آنچه از سوزا بود علامت آن شغل سر و جفاوت بدن و کور و لون و تجوی
 بود و بنفشه و قانده میند و کلاب با شد علاج هر دو و جلابی از با لک و پنج یک
 از هر یک چهار دم و در زان دم نبات ده دم تناور کند و غذا خورد آب و شیر
 حنک از خورد و بنفشه نفع نیت طیفون و غار و قون و اسطوخودوس کنند
 شبیار و بعد از نیت و غرض و کس و بادام و سوسن برسانند و آنچه از زان غلیظ
 که در مایع مختل شده باشد علامت آن آواز گوش و اشتیاق و جمع و صرمان بود علاج
 تحلیل و تلطیف بکلفتند و انبان یا بید که و از میوه ها و اغذیه قنار اختلاط نمایند
 و استعمال نظولات و بخور از حاره میند بود و اگر مزاجش بویند یا آب آن در
 پی کنند یا روغن او در سر مالند یا نفع افتد اما صدای که از سوز المزاج ساوچ باشد
 یا حار باشد یا باره آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حاکم شود مثل ملقا
 آفتاب و قریب آفتاب علامت آن عطش و حرارت و ملو و قنات آب هین و شکی
 منجر می و زبان باشد علاج شیر قنات و بنفشه یا شراب عذره یا شراب زرشک

بر

آب سرد و عرق کلب و بید یا شامند و شیر قنات و آب حیار کدو یا بنفشه نیز میند
 بود و غذا بنوش یا مغز بادام و اسفناج و تر هندی خوردند و در جالبه خشک از آب بپزند
 و شحمات باره بپزند و روغن بنفشه و کدو برسانند و اگر اسباب اصلی باشد مثل
 تناول او و یا حاره عین علاج کنند و در این نفع تلین طبیعت بقیع فوکه و تر بنفشه تنا
 بود و آنچه از سوز المزاج باره بود علامت آن خدم سبب بود و قنات و بلاست و حواس و صل
 صلاح بود و خمر سر علاج آن تناور کند جلابی از پنج یک و در از زان و کلفتند یا شراب کاه و
 و با لک و کلفتند و از زان و اطریل کسر و جارشهای حاره تناور کند و غذا خورد آب یا لک
 و بنفشه و بید و در جانی خوردند و شحمات و نظولات حاره استعمال کنند و صدای بخت
 معده نیز می باشد اگر از سوز المزاج معده باشد علامت آن اشتداد و جمع بود حرارت
 شغل معده و سکون و جمع در صفت معده علاج آن اصلاح و تقویه معده بود اگر بسبب
 اختلاط بلعی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غلبان و حشا و زرش و کزب و قن
 بود و علاج آن نیت معده باشد یا کدو قن شیت و تم حرنه و برک ترب بخورند و انک
 غسل و یک دران حل کرده یا شامند و قن و بعد از نیت کلفتند و از زان بخورند و بنفشه
 و مسک و اشال آن تقویت دماغ کنند و غذا خورد آب و صرمان خوردند و اگر قن سکن نشود
 احتقان کنند و اگر بسبب رطوبت باشد علامت آن غلبان و تلخی دهان و قن قن
 و سوزش معده در حالت کرسکی بر باشد علاج آن آب گرم و بنفشه نیز میند و جلابی
 شراب نار ترش لقی کنند و غذا انار مر یا تر هندی خوردند و اگر بسبب اختلاط سودا و و یا

و بنفشه چیدم و عتاب هفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین و تره هندی ده
تا اول کند و بنفشه و بنفشه مر یا و شراب خنکاش معتدل کند و تبیین طبیعت
فواکه یا فلقه آن کند و این حقنه نیز مفید بود بنفشه و خطی و سپوس هر نیم کوته از هر یک
کفی عتاب و پستان از هر یک بست عدد نیلوفر چهارم سنا چیدم چو شامده صا
کند و مغز خیار چیس و ترنجبین از هر یک ده شقال در آن حل کند و ده درم روغن
بر سر آن ریخته استعمال کند و اگر حرارت و خشکی غالب باشد که کباب بست شقال لعاب
بکوه و روغن بنفشه و روغن کدو از هر یک ده درم یا م بیا یزند و استعمال کند و شربت
میانه روینچا که گفته شد یا شامده و نقل باله مر می کنند و در هر دو نوع شکرین
آب خیار کدو و شیر تخم کزک و شراب سفید و حاض و بنفشه و نیلوفر و اسال آن کند
و یک بید در فراش بریزد و کدو و خیار و بنفشه بویند و سر بام از ماده سودا و خلط
نیز حادث شود و علامت آن ندیان بسیار و ترس و کرب و مجرای و روال عقل و خشکی
حلق و دهن و ترنجبین بود و بعد در ربع تفریق ظاهر شود و بنفشه و خطی و مختلف
و صلیب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج جلای از بنفشه و کاوربان هر یک چهارم
چم مبهک سه درم نبات ده درم یا شامده و غذای و مغز و با شیره خنکاش و بعد از پنج
شبه بچقنها کند که سهل شود **م** سناست ده درم چم مبهک بنفشه نیلوفر و تخم
کاسنی و تخم کثوث هر یک سه درم موثر لطیفی دانه بیرون کرده ده درم برسیا و شان
سغاچ نیم کوته از هر یک چهار درم و دق کل چیدم کاوربان یا لنگوز از هر یک دو درم خیار

چیز ده درم ترنجبین با زده درم و بعد از شش بنفشه و بنفشه و بایوبه و ریحان غلظ
و بر سر بزند و روغن بادام و شیره خنکاش بر سر مالند و میانای روز شربتی از نبات و عرق
کاسنی و عرق کل و کاوربان و تخم ریحان تا اول کند و بنفشه و کاوربان معتدل کند **لش عرس**
سر بام یعنی بود و علامت آن تا در کسب نام و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
سکوت و نسیان بود علاج هر روز جلای از لنگوز و تخم مبهک از هر یک چیدم و نبات ده درم
تا اول کند و غذای و مغز و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
حاده استعمال کند **شیات** زهره کاه و یک درم تخم حنظل نیم درم بوره خطی از هر یک سه
درم بکوبند و بنفشه چو شامده تا صفت شود و بعد از بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
کند و در ابتدا سر که کلاویه روغن کل در سر که مالند و بعد از آن محملات مثل بایوبه
و بنفشه طلا کند و بنفشه یا کدش یا شونیزه عطر آردی و الشافی بپاورد **س** راوری
دعوی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و کاه باشد که سر را نیز فرو گیرد و آن از غلیظان
دم باشد علامت آنکه اشتغال و حرارت و مزاج و وجه و جی حاده و خشکی و کرب و آید بود
علاج فصد معتدل کند و جلای از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم عتاب و بنفشه
عدد و نبات ده درم تا اول کند و تبیین طبیعت فواکه کند و در آن روز که
سهل جزند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و یا شامده طلا کند تا ماده تبول کند
و بعد از شش با بنفشه و کدو و شیر تخم کزک یا بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
کند و طبیعت را محبس گذارند **د** و **ا** مریض بود که چنین خصل کند که چیزهای دیگر

و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام کم در دماغ باشد یا در معده یا در بعضی دیگر
مقتضای عود شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این حالت بظهور
رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بطن باشد علامت بلاد است حواس و طین و فود
بود و علامت بطن ظاهر باشد علاج از ایشان و با لک و کاردان و پنج همک از هر یک
دو درم کلفتند و شغال تناور کنند و غذا بخورند آب یا شیر خشک و زنده و زنده و زنده
خوردند و بعد از نفیج شقیه برب ابار و شیار کنند و شویین و خردل و فلفل و مرزنجوش
بگویند و در چتر فم بپزند و در پیوند و با بون و اکلیل الملک و صحر و مرزنجوش بپزند
و سر پیاز آن دارند و اگر سودا بود علامت آن و سواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نفس
عصب و ضعیف و قارور که در باشد علاج هر روز جلای از بالک و پنج همک و کاردان
و نبات تناور کنند و غذا بنوش و بخورد با مغز بادام خوردند و بعد از نفیج شقیه برب
انقیوت و مطین هلیک کنند و تقویت دماغ بشویند حاره بطیه مثل عین و ز
کنند و عرق و نطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی و جلیله
پرورده و اطریش کوچک و کلنگین با ایشان و مصطکی سینه باشد اما دوار
بیکت معده باشد علامت آن عثیان و حبش و موی صم و صنعت معده و اختلاط
دوار و اشتداد و سکون با اختلاف حال معده در نفس و استلا باشد علاج پنج همک
نیم ترب و برکد آن و سبب و تخم حزنه مجموع یا بعضی بخورند و با اندکی عسل و نمک
یا شامند و ف کنند و بعد از آن کلفتند و رازیان بخورند یا کنجبین لعق کنند بحسب

نواج و تقویت معده بخورند سفر جلی سبیل و عجون خیار چتر و اگر احتیاج اخذ حقه کنند
مر سنا بخت دم قطره برون با یک سدرم بزرگ حبه قطری و سیوس و بنفشه از هر یک
کفی بخورند و صافی کنند و پوره از پی و تنگ از هر یک نیم درم و روغن شیره ده درم
هم کرده استعمال کنند و اگر دوار سبب ضعف قلب باشد یا در حال نفاست از غایت
ضعف ما دت شود علاج آن تقویت شراب حاض و لیو و صندل و ریاس سبب
باید کرد و مغزجات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خوردند و دوار سبب غلبه صفرا و
دم نیز بود و علامت صفراوی تعلق و التیاب و عدم اشتها و سبب نفس و بول باری
علاج آن جلای از تخم کاسنی و بنفشه و پنج همک و نبات تناور کنند و غذا بنوش یا
مغز بادام خوردند و بعد از نفیج اسهال صفرا و عطیوخ هلیک یا قرص نشسته یا سقینا کنند
و علامت دوار دمای حمرت لون و عین و شغل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد
علاج فصد و قیالی و حجامت ساق مناسب بود و از اسهال تر هندی و نبات آلب
انارین یا نبات یا شراب عتلیب و نیلوفر یا کلاب و عرق بید خورند و بنفشه
عطیوخ فواک کنند و اگر دوار سبب سر که بر سر زدن عارض شود نفیج دماغ بکارد
و ضادات سخته باید کرد و تناور اغذیه که در آن برزور و نوا باید بود و اگر بیکت عثوری
دیگر دوار حادث شود علاج آن باید کرد و تقویت دماغ **م**ر نمین باشد
که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متعادل میکرد و سبب آن چشم تاریک
شود و طین کوش بود و ده این مرض اکثر سودا بود علامت آن بید حواس و تخیر

و مثل سوداگر و سکوت و دفع و تحیل اشیا سیاه بود علاج آن هر روز جلای از چ
همک و کاه و نبات هر یک سه درم با لک و دو درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخورند
آب با مغز بادام خورند و بعد از نفع نیمه حب یا راه یا مطبوخ اینستون کنند یا این
حب هلیله سیاه و اینسون از هر یک سه درم بنفشه دو درم ترد سینه خراشیده
و کوفته و بر روغن بادام چرب کرده یکدم اسطوخودوس بسنج از هر یک در می نیم
بگویند و آب را ریخته بر شند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلای
از نبات نیم گرم یا شامه و علاج او از نیک علاج مدار باشد و آن حقه که کوفت
میدادند و اگر سبب مزه و سقطه حادث شود فصد کنند و سر از بخار و شلب
نگاه دارند و بوم روغن و کل و بنفشه و کثیر طلا کنند **سبب** خواب طویل و غلط
بود چنانکه دشوار بود و شود و سبب آن سوء المزاج یا رمدی بود یا ساج اگر باشد
بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و جستن چشم و ابرو
و صعوبت انتباه از خواب علاج هر روز جلای از بانکو و پنج همک و کاه و نبات
و اینسون و نبات تناول کنند و غذا نخورند آب یا شیر خشکانه خورند و غلظت دار
چینی و ریزه و شراب بانکو و حق کنند و بعد از نفع نیمه حب یا راه و لوغافیا کنند یا
این حقه **صفت** خشک و سخت و با بونه و سنا از هر یک نیم درم و راویانه و تخم کرش
از هر یک سه درم حب نیم درم اشته و مثل از هر یک نیم درم یکینج و اقوی در شش و طبل
آب بخورند تا با دو و طبل آید و تشنگی کنند و بوره و نمک از هر یک نیم درم و آبجا سه و ل

و روغن زیت از هر یک ده درم با آن تم کنند و بعد مغات استعمال کنند و بعد از نیمه
کبیر و صغیر تناول کنند و ستر و مزه و خوش و غلام بپزند و روغن زکس و زینق و جیرق
کنند و اگر سوء المزاج ساج بود بواسطه ادویه مرده بخورند که از داخل یا خارج استعمال کنند
یا سراجی که بعد از رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره و برودت طبع بر باشد
فکودت خون و سیاض قاروره و حاد و شید بخورق علاج آن عین معالجات مذکوره باشد
اما درین تم تقیه احتیاج نباشد و تدوین سر بر روغن یا بوم و شبت و رقیق میند بود
مشر و دیلوس مناسب آخند و اگر سبب بواسطه بخارات معده بود علامت آن سبوق
استلا و تجمه دروی و طین کوش و سخت آن در حالت جمع بود علاج شقیم معده کنند قی
و اسهال بجهت و صفتها و اگر سبب مزه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات و تقویت
طلکند مثل ماسر و مغاز و کل و مندل و علاج مزه و سقطه کنند و در سبب و ج
تجلیل و شوز با عمل میند بود و موز و جوز و قار و جیل و قلا که در وقت اول بسیار باشد
ناقص آند **سهم** جلای و بخاری با فراط بود و طبیعت ماع کذب شراب بنفشه و کدو
و غذا بنوماش یا شیر خشکاش و اسفاناج خورند و خیار کدو کاه و جوز و د و بوبیدن
بود و نیلوفر و بنفشه و کاه و بومست خشکاش بخورند و بر سر و دین و اسفام
و دلد و آواز یار و آب و جوب خواب بود و اگر قحطان و شبت و اشته و زعفران و سنا
درین و این همه عینا صیت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول تقیه بود باید کرد
از سودا و بولان استعمال و طبقات **سبب** **سهم** مرضی باشد که از اجتماع اسباب

سیات و مبرمات شود و علامت آنست که کای غلیظ و طویل باشد و کای هم غلیظ و
 براند و سنگ آن مایل برمی یا سیای و غلیظ آن نشانه دماغ کننده از غلیظ شدن
 استعمال شحمیات و سوطات کنند و درین مرض این حبس می نمود بنفشه دوم تریه
 یکدم حیل یکدم دانه و کافور و ملح فلفلی از هر یک نیم درم سهوی یا و بریان کرده نیم
 دانه بگویند و آب از این حبس را در دماغ از نصف ماده بالغ کنند حقه می شود و بنا
 بر نیم درم بر سیاه و شان جهانیم بنفشه و نیل و فراز هر سه درم حلبه کفی عذاب ده
 سیستان پیست عدد باورنه و اکلیل الملک از هر یک کفی مغزی یا جینبر ده درم عمل
 روغن کچال با نرزه درم یک و برونه از می از هر یک نیم درم **شکر ص** حلقی است که
 مردم ناکاه بر حال با نرزه مثل آنکه اگر استاده باشند چون استاده باشند و اگر غفقه و نشسته
 چنین دیدین سبب الحقه نرس گویند و سبب آن سده باشد که در مخرج دماغ بواسطه
 خلط غلیظ حادث شود علامت آن شحمیات و ساد حرکات بود و هر چه مرض را گویند جلا
 نهد علاج اگر مویجات قصد باشد فعال بکشاید یا حجات ساق کنند و جلاب
 از بالنگوا و یسوز از هر یک دو درم کا و زبان سه درم با کلند ده درم تناول کنند و
 غذا بخورند آب و شیر و شکلاته خوردند و بعد از وضع تنقه و طبع و افیتون یا حی آن کنند
 و استعمال هفتها کنند و تدبیر سر بر وزن نشسته و کدو کنند و استعمال فطولات بملک می نمود
 بود حقه آب سلق و حلقی و شیر سهوس یکد رطل حاصل کنند و یک درم بوره و دانی نیم
 نیم حقل و ده درم روغن کچال ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کارس** آنست که

چون در خواب روند چنان خیال کنند که در برنجی نشسته یا ابوی باشند یا کلبی و را
 می فشارد و غرض او تنگی بیکد و آواز بگوید و سبب آن بخاری بود که از غلیظ غلیظ شحم
 شود پس اگر غلبه یون باشد قصد فعال و حجات ساق و فلفلی غذا و اگر از بلغم یا سودا
 باشد نشسته کنند چنانکه مکرر معلوم شود و تغافل نباید کرد که این مقصود **صرع** بود
 سده منزه نام باشد که در بطون دماغ و بخاری اعصاب حادث شود و روح انتشار از مغز
 در اعضا متعین کند و جمیع اعصاب تشنج گردد و سبب آن خلط بود که در تجویف دماغ
 شود پس اگر بلغم باشد علامت آن بزاق و مخاط و کثرت نود در حالت صرع و کوروت
 حواس و بلاد است و یا منزله و بطور و اختلاف پیش و یا من و غلیظ فارورده بود علاج آن
 هر دو ز جلاب از دانه یا یسوز و بالنگوا از هر یک سه درم کلند ده درم تناول کنند
 و غذا بخورند آب و شیر و شکلاته بخورند و کدو و یسوز و کدو و یسوز و کدو و یسوز
 تنقه بخت یاره و اصطیخ فزون و قوتایا و مطبوخ تربید و حقه یا قوتی کنند و این حب
 می نمود **ص** ایاره فترا تربید صبر از هر یک نیم مثقال یسوز و حب الیل از هر یک نیم
 درم شحم حقل و شکلهندی از هر یک دانی نیم مثقال و کدو و شکلاته از هر یک دانی نیم مثقال
 و بخت آب دانه یا یسوز و حب سازند و صرع را از کدو و سرخ و جاع و نظر در آب
 روان و شستن در مهب باد و جامه های بید و سنگ در حمام و تناول بخارات مثل بیزان
 و کرم اجتناب باید کرد و همچنین از مسق و سوزی خصوص از آب دوانیدن و دو گلاب
 گرفتن و در چهره ها و برقی نظر کردن احتراز از کند و چند پوست بار و عن دهنی کنند

و حلیت در ماه العسل بچو شانه و به وقت صبح بخلق ریختن در دیوس و زرباق آن
 تاول کند و همچون سیسالیوس نیز میگوید **ص** آن سیسالیوس و عاقبت زنا و
 اسفوف و دوس از هر یک با زرده دم خاریقون بخوردم و زرد مانا و حلیت و زردی
 و سدح از هر یک با زرده دم بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
 و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افتخار فاسد و حوصت علم زدیود
 علاج آن شقیه دماغ کند و عصبون و حنظل و مقوی دماغ بوییدن
 زکس و زرباقش و یا بونه و مشک و غالیه و سوزن کن و یا بونه و اکلیل الکلب
 و شبت و زرباقش بچو شانه و بر سر بزنند و شرباب با کتوبا زرباق اربعه و
 مشرو دیوس تنه و کند و عود فادیا بسایند و در بنی کشند و بر که عسل
 و عسل و زرد ل غرغره کنند و اگر از ماده حزن باشد علامت آن ظهور علامت
 غلبه خون بود در حالت صبح و داجین متلی شود و روی براید و سرخ شود باشد
 که عاف حاصل شود علاج بعضی صاف کنند و تقیل غذا و تقویت دماغ بوییدن
 سرکه و کلادی مالیدن و عن کل و تنا کردن و بوب فوکه و اگر ماضی صفا بود
 این ماده را در علامت آن التهاب خلائط عقل و صفت روی و چشم بود علاج
 آن شقیه مدکن کنند و مطبوخ فوکه و قرص شنبه و رب سیم و رب بتا و کند
 و پای شوره و آب گرم و سوسن و قطی کنند و آنچه الحفال را حادث می شود که از آل انبیاء
 گویند این قیل باشد و اگر هیچ بزرگن معده حادث شود علامت آن غشیان و اختلاج لب

و رعشه در حالت خلط معده و کثرت اوابیشتاد صبح در ابتدا و سخت آن در عقب قی
 علاج آن قی کنند و مطبوخ شبت و زرد اندک عسل و مک و تکیه طبیعت همچون حیدر چتر
 یا آن کنند و بعد از آن تقویت معده بخورند و مصلکی و عنبر و ماده الحیون کند و غذا بخورند
 شرب مشکدان و در اینجا و کرویا و کیک و تهر و زرد و اگر بزرگت عصبی و تکیه بود مثل قی نیست
 ساقین و تندی و دم بواسطه ریج غلیظ یا ماده یا بخاری غلیظ بود که از آن عضو متعاضد
 شود و علامت آن باشد که احساس چیزی کند همچون بخار یا ربیب غل که از آن عضو بر تفع
 شود و دماغ رسد و با آن تکیه و تحوض عین و شکوب باشد علاج آن شقیه مدکن و غ
 حجب قوت یا و یا یاره کند و تقویت و شقیه سر یا دهان حاره و اصلاح حال آن عضو
 بکک و بوند و بجه بی شرط و یا شرط و صبح بواسطه بخار است که اگر گرم کرد و دانه و حیات
 پیش و دو حادث میگرد علامت آن کثرت اوابیشتاد صبح است و همچنان اشتها و وجع بطون
 و احساس تشنگی بخار بود علاج آن قتل و اخراج گرم بر چنانچه گفته خواهد و اگر سبب
 دغ عقارب و گردیدن حشرات حادث گردد و از این دو دم کلنگین ده دم بچو شانه
 و صافی کرده بکندم زرباق اربعه در آن حل کرده یا شانه و احتیاق دم نیز شقیه صبح
 است و علاج آن بجا بود که گفته شود اما در دم و جالیوس گفته است که صبح در اکثر اوقات
 بغالغ انجامد و سدا و او آن دشوار بود و اگر شرب غاره را صبح حادث شود و را علاج کند که خود
 زایل شود و گویند عاف و چاک بکوبند و در بنی مصروع و مند اگر عطسه کند باید بزبان
 داشت و زرباق ثانیه مصروع را عظیم نافع باشد **قرآن** زراوند طویل و درین چینی

و بویست چو کبر و جلالند و جنبطیا نام عروق متساوی بگویند و بعضی گفت گرفته
 بهر شد و یکفقال از آن شقی باشد **سکه** سکه نام باشد که در بطنها و دماغ واقع
 شود و مجموع اعضا از حرکت باز دارد بواسطه آنکه جالبش در میان روح حیوانی از
 دماغ و میان روح نبات از دماغ جمیع اعضا و این مرض بختی حادث شود و بسیار پیش
 ترجیح باشد و علامت آن ترش شدن و بیاض لون و کثرت بزاق و غفلت سر و کلاه و غما
 و کثرت خواب بود و باشد که بآن خمره و زید نیز بود و آن دلالت بر احتیاج دارد
 غریبی و مناد جوهر بدیه و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهد که معلوم شود که
 دنده است یا نه پاره پنجم یا نه و اشیاء بر بینی او نهد اگر حرکت شود دلیل چرخ باشد
 یا طریقی که در بر سینه او نهی و تنفس نفس کند یا اصبع در بر او گذارد که اینها
 هست که تحقیق باقی باشد که حرکت بود و یا چشم او باز کند اگر چه در او ظاهر شود
 نده بود علاج او اول آنرا بر آید و پاره پنجم که کند و بر سر سکوت نهد و اگر
 کرده بر آید او نهد و گذش و هر زدن و قرانفل و چند بدست و در نه به بام یا بعضی بگویند
 و بر بینی سکوت دمنی و اطراف او بچیزهای درشت تحت پیماند و بر مرغی بزنند
 و آید یا لایند و در جلق او فرو کنند و بچینا بند باشند که و فریون و چند بدست
 و گذش و غفلت و تشبیل و شو نیز بگویند و بزا و لالا کنند و یکفقال شود و بطور آید
 کبر در مراء العسل که در ده جلق او ریزند یا اینسون و قیره و مصلکی و کلکین
 بچوشاند و بریزند و زهره کلکند و مزاجش در بینی بچکانند و گفته اند که تا هفت روز

بج حرکت کنند اما بعد هفت روز جلا باز اینسون و را دیانه و کافور و زان از هر
 یک سه درهم و کلکین ده درهم تا در کند و غدا بخورد آب با یکد و نیم و خورد و
 و در چینی و غفلت در آن کند و میان روز مراء العسل یا شامد و بعد از شام
 شقیه حب ایانه و آید و لو غدا بیا کند و در هر هفته کیوت حب خراج و قه
 و احتیاج و تا پست و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکه
 اگر بره باید بلقوه و فالج منتقل کرد و سکه از استلا و خون نیز حادث شود
 و علامت آن علامات غلبه دم باشد و در آن فصل قیفان کند و حجامت سابق
 و اخراج دم بحسب قوه و جلاب از شرایشان بکشند و بنویسند و خورد و غدا
 آب و بنواش مقشر و مغز بادام و شقیه بحسب ششم و قرص آن کند و حجامت
 و اگر سکه بر اسطه مزه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود ضد کند و تقویت
 دماغ بمشروبات بارده مقویه حقه که سکه بلغمی را میزند و در قفسه قسط و
 مزاجش جلد خشک اکلیل الملک و رقیق پدایخیر مرا خور سواب کربن شقیه
 از هر یک ده درهم تخم الخنظل اینسون از هر یک یک درهم قطور دیون باریک دو درهم
 و صاف کنند و غسل پست درهم و آبکاه بازده درهم و بوره و شک هندق و مثل
 از هر یک یک درهم بر آن کنند و مشک خالص و بکار دارند **مالجولیا** تغییر طبع
 و احکام بود از مجرای طبیعت و سبب آن سودایا اخلاص سوخته بود که در دماغ
 خود یا جمیع بدن از آن متلی بود و نیز حرکت مزاج نیز بود علامت آن آنچه از استلا و

بدن و دماغ و غنای بدن باشد و سودا و لون و بطوره و صلابت و اخلاق بنفشه
 قاروره و کثرت فکر و غم و سکوت و غلبه نیز باشد علاج ضد صافن کند و هر روز
 جلابی از بنفشه و نیلوفر و کاکوربان از هر یک سه درهم غنای صفت عدد سه پستان بست
 دانه نبات ده درهم تناول کند و بعد از نفع ثقیله دماغ بحسب احتیون و مطبوخ آن در
 مطبوخ هلیک کند و بخورد آب یا مغز بادام و اسفناج خورند و پالوده از شیر پیوس
 و نبات و روغن بادام نیز میند بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و اشیاء غریبه
 و مالحه و مضار احتراز کند و استعمال قی و ریاضت نباید کرد و از معالجات این مرض
 معلول نباید شد و مکرر ثقیله باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رقت
 مخزن و سیلان لعاب و تلکوت و کسل و سکون و قلت اضطرابی در علاج آن هر
 جلابی از بالنگ و نیلوفر و رانیان و پنجه و کفشدن و کد کند و غذا بخورد آب یا زیره
 باج یا شیر خشک از خورند و بعد از نفع ثقیله باین مطبوخ کنند سنا هفت درهم بالنگ
 و نیلوفر از هر یک سه درهم نبات ده درهم چغندر و صغیر و عجم بچ شقال هفت
 شقال دمن حل کنند و بخورند و این حب نیز میند افتد احتیون چهار درهم اسفناج
 و ایاده فیض از هر یک دو درهم غار پیون یک درهم عک هندی نیم درهم اسطوخودوس
 یک درهم و نیم کوبند و آب را در آن بر سر شد و حب سازند و سه درهم شرفی باشد
 و این مغز نیز نافع بود **در** آن بالنگ و ترنج و قرفل و مضطکی و قرف و دارچین و
 جوز و باقلا و قاقلا و نار مشک و جمن معین و سرخ و زرنیاد و در روغن عرقی و تخم بادریغ

و تخم و تخمک از هر یک دو درهم مشک خاص و کاکوربان و صغیر و عجم و هلیک کالی
 حبل عدد سه رطل آب چغندر شانی با بارطلی آید بر صافن کند و بارطلی عمل بقیمه آید
 و از آتش فرقی کند و ادویه در آن بریزند و نیم زنند و ایسانا شقال تناول کنند و اگر
 از احتراق صفرا بود علامت آن عذیان و اضطراب و غلبه کسب و صبیاح و صفر لون بود
 علاج آن ثقیله عطبوخ یا لیلید یا احتیون یا صغیر و عجم یا قی بنفشه کند و دهین
 بروغن بنفشه کند و شیر زنان بر سر دوشد و منبسط و سماع الحان و غنای و حضوران
 ایمن مشغول کند و استقام معتدل میند بود و بخی و بنفشه و یک پد سر و اندام بشویند
 و پوست شش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاه و خطی چغندر و سرخا آن و زود آردی و
 سر تریزند و اگر از احتراق سودا بود و سکوت آن بیشتر بود و معالجات آن مسک و عجم
 آن کثرت فکر و غم و بخوابی و کزهر و قرف و تخم کاه و فاسه و دوس و خوت بود و علاج
 هر روز جلابی از کاکوربان و نیلوفر و بنفشه از هر یک سه درهم و بالنگ و دو درهم و کفشدن
 ده شقال تناول کنند و غذا بخورد آب یا بنفشه با اسفناج و مغز بادام خورند و بعد از
 نفع ثقیله عطبوخ احتیون و ایاده حالیوس و ایاده فوغا دیا و صغیر و عجم بچ شقال هفت
 لکین درین قسم میند بود **در** آن شیرین بللی چغندر و در حالت چغندر یا دلت
 و زکیریل و یک و نیم سکینین احتیون بریزند و بریم زنند بر صافن کند از نیم زنند
 نمایند و ایسانا این مغز خورند **در** آن ورق کل و سعد و قرفل از بخورم قزم و تخمک
 و پوست ترنج از هر یک سه درهم مشک کافور هر را کون و چغندر شرباب سبب بر سر شقال

در شلک و زبان حکم کرده تا واکند و در دار المسک حلونیز میند بود و اما آنچه بیکت
معلق بود بواسطه ورم آن باشد یا سده آن از خلطی سودای بدان سبب بخار است
کرده و انحراف سینه کرده و علامت آن اشغاف و بلین بطین و ضیق صدر و کثرت یقین
و جمع و احساس بخار است که در متعاضد شود علاج هر روزی جلابی از بالکوکا و
و رازیان و کلکند تناول کند و غذا بیره باج و بعد از نفع سنا بخورم و مکرر ده دم
و همچون خیار جنبه رخ شغال در آن حل کند و با سنا متد و حقه با لیمو استعمال کند
و اگر بالین نفع حراقی باشد جلابی از بلور و تخم کاسنی و بیه تریک و ترنجبین و سنا
خورد و شل ریشنه و ششخاش حق کند و غذا جو و بنواس خوردند با مغز بادام و اسهال
کنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان برسد و هین بر وزن بنفشه میند بود
و استقام و آب گرم بر مرق و یخچن مناسب بود و از جلابی از انواع مایه لیا **مایه** بود
چون سبب که علامت آن غلبه و مقصد و ایضا باشد و از جلابی **دار الکلیس** و آن بیشتر
از اصرار دم حادث شود علامت آن تشنگ و لعاب و عجب و قصد و اربیت مردم
باشد همچون طبیعت کلاب و از آنجمله **طریب** و علامت آن تحرک بسیار و بی ارامی
و از اصرار که عین و شدت عبوس بود و بر مایه ایشان اکثر اوقات ترش می بود
علاج همچون علاج مایه لیا است **عشق** رایت از مایه لیا شمرده باق و آن و سوسه
باشد که مردم را بر فکر هوای غریبه که علامت آن صفرت کون و غفلت و صبرت
و سکون و کثرت فکر و بخل و وسعت بنف و صغریت و صلاح است آن بود و دعا

نفس سر کشد علاج آن است که کارها بر روی و سفر و بی اشتغال نمایند و ترطیب دماغ
با دهان و نظرات کند و تقویت قلب بتراب حاض و سندی و سبب و فرج با قوت
و غذا بیره باج خوردند و ترک دیدن مجوس و ذکر او کنند و اگر مصلح ممکن باشد بتراب
علاج آن باشد و الا بنفشه و تقصیر معشوق و سر زدن و امثال آن سو کنند تا از آن
بازاید و کثرت مجامعت با غیر محبوب میند بود **شیا** فراموشی بود و آن ضاد
فکر یا ذکر یا محبت باشد و سبب آن استیلا و بلیغ باشد بر اجزاء دماغ علامت آن
کثرت خواب و تری مخمور و جیم و کرافس و کدورت حواس بود علاج آن هر روز
جلابی از بالکوک و تخم کاسنی و بیه تریک و ترنجبین و سنا خوردند و در دم تناول
کنند و غذا بخورند آب بشیره خشکانه خوردند و بکک و تیمو و دراج و قوایل در آن کنند
و بعد از نفع شیه بجا آید و قوایا کنند و خوردند و خردل در مارا اصل بخورند
و بدان غرضه کنند و روغن زیتون و خیزی و سسط و مرزنجوش بر سر بالند و چندید
و خوردند و مشک بریند و مرزنجوش بخورند و سر بخار آن فرو دارند و احیاناً ماده
اللیق و صمغ و زنجبیل برود و سرکه غصیل و سنجبین آن تنا و اکند و مصطکی کند
بخانید و غسل بخورند و کند و از آب سه و بقول اصرار کنند و اگر بجاء آب ماء
اصل یا شلک بجای آشناند میند بود و بخت و در سر و مجاهد و استماع اواز
بلند میند بود و لای میند غفلت و دار چینی و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی ده دم سنا
بخم جو بپا سه دم زعفران و عود از هر یک دو دم مشک با کنی سه را کوفته و پیچته

در شلک و زبان حکم کرده تا واکند و در دار المسک حلونیز میند بود و اما آنچه بیکت

با غسل بر سرش و هر دو یکفالی تا و کند آخر کند و روغ و سودا از هر یک ده درم فلفل
 و زنجبیل از هر یک پنج درم دم سه را کوفته با دو جندان غسل برشته و سیاه بسبب
 نیز واقع شود و علامت آن سر و خشکی نخیزن و کبودت لون و بطی و عظم بود علاج آن
 جلاب از نیلور و کا و زبان و بالک و نبات تا و کند و تنقیه دماغ عیب انقباض و
 مطبوع آن کند و غذا بخور و مغز یادام و نخود خورند و استجمام و غذایین بر روغن
 و ترکس میند بود و نباتان بسبب سوء المزاج کرم سازد حادث شود علامت آن خشکی
 نخیزن و دهن و کرمی و لمس و تحقیر آتش و شعله و چیزها و رنگین بود علاج آن شرب
 و نیلور با عرق بید و کلاب آب سرد یا شامند و غذایین و ماش با مغز یادام و استعمال
 یا حنظل یا شیر پیوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغن و طولهای
 میند بود **فالج** استخوان بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلط بلغم بود که
 ساکن در موضع نشسته را منسد کرده علامت آن بطمان حس حرکت بود و نیز بلغم و
 شفا و مت و قاروره سینه باشد و اگر لون عضو متبلور متغیر نشود و لاغر و بزرگ
 نکرد و آید بره توان داشت و علاج او آنست که چهار روز تا نوزاد تعلیل طعام کند
 و از ادویه قویه هیچ ندهند و با کد آب گوشت یا ریزه و دارچینی سیاه و بجا
 ماه الصل خورند و بعد از چهار روز جلاب از زرافار و بالک و انیسون و جی و هر یک
 خورند و خواب با شیر و کد را و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نفع تام این جی
 بر غصبر سقطری یکفالی بوز زبان و مای ریزه و ترب و جزا شده و کوفته بروغن یادام

کد

کرده از هر یک درم عا و عیون و انیسون و شحم خنظل از هر یک نیم درم بگوهند
 د آبی و نیم کوفته و بخت آب و از این بر سرش و جب سازند و بعد از نفع دور و زاین
 حقه استعمال کند بزرگ و ورق پودا و جیر و سلق و شبت و ناخواه و مرزنجوش و مشک
 و اکلیل الملک صلب و هر یک از هر یک هفت درم یا ده درم بخورند و صاف کنند بکسر
 سرخ و غسل و آب که از هر یک ده درم دران حل کرده بار روغن ریت یا زنده دم استعمال
 کند و اگر مزاج قوی بود حقه که در سینه ذکر رفت مناسب باشد و تر یا قی کبر و شری و بطور
 و جوارش بلا دی از هر یک که باشد شقایق تا و کند با غراب بالک و فلفل و کد
 و جی و از هر و عا و تر و جی و این و چون آثار بر ظاهر شود روغن قسط و نارنج
 و شونیز و سداب و فلفل سفید و امثال آن در اعضا و علیل یا لند و مشک و کد
 و فلفل و نوشا در کوفته در پیچ د مند و سوسن و ترکس و یا سیمین بویید و باین مایه
 مداومت نماید صفت آن جی را زرافار و جی کرمش و از هر یک هفت درم نیم را
 و کرمش و انیسون از هر یک درم ناخواه و زرافار و شونیز از هر یک دو درم در روغن
 آب بخورند تا یک من آید و باین من غسل بقوام آرند **شیخ** آنست که عصب یا
 سدا و حنظل و جی و عصب و نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت ایستای باز ماند
 آن بطور جی بود که عصب و عضل را متعلل کند و در طول آن نقصان و در عرض آن نفاذ
 واقع شود و از آنجی رطب و اسلاخ و تر کوبید و این بخت واقع شود و علامت آن علامت
 املا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر بسبب پیوستی باشد که

حاره استعمال کند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد و کثرت شرب با بیکره و قوت دماغ
 بر وزن کل و مورد و ریب و کرم میند بود و آنچه بسبب اعراض نفسان شل و عینت و خلالت
 بود از آن بسبب باید که در هیچ یک باشد و اگر بسبب کرمیدن حشرات حاصل
 شود شرب با لک و باقی تا و کاند و در آنرا سبب کوشند و کاه با لک و عینت
 بسبب بیوست بدن بود و استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم شکل تر بود و علاج
 آن ترطیب بدن بود و تناول کردن شرب خفیف و بنفشه و غذای با مشام مغز با دم
 و اسفناج و فروغ و نه و حریره از شامسته و روغن بادام و نبات و قند هین بروغن
 بنفشه و بادام **اختلاج** جستن انعام با سر و جستن ابرو و چشم و لب و روی مقدمه
 لغوه باشد و سبب آن طوطی زنج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل با ریج و بخار کند
 و بسبب غلظت دود از شام پیردن تواند شد و قوت دافع خرا هدر که آنرا دفع کند
 پس میان ایشان ملاوتی واقع شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تر باقی اربعه
 با شرب با لک و کتتا و کاند و آن عضو را بروغن قسط و نار دین مالند و اگر احتیاج باشد
 تشویه جها و یا راه که سهل بلغ باشد بکنند **خدر** آنست که اعضا تیره شود و بخوا
 رود که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که بحسب واقع
 شود بواسطه خلط غلیظ و مانع مغذی و دم شش گردد و کانی علامات غلبه خون ظاهر باشد
 مضد کند و تحلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغ باشد تشویه کند و معالجات باطل استعمال
 کند و اگر بواسطه بیوست بود علامات آن تشنج بود و علاجه من مان باشد و اگر بسبب

قسط

منقط و می باشد یا تحت بتن عضوی یا بران تشنج علاج آن منع ضاعط و تقویت
 عضو باشد **تکام و فزله** عبارت از تضلای بود که از دماغ فرود آید اگر بخون آید
 تکام بود و اگر عین و سینه نرود آید و اگر کرمیدن و سبب آن اگر سوء المزاج حار بود که عارض
 دماغ گردد بسبب حرارت آن یا بی تا و لاشاء حاره خفیه علامات آن حرورت و حریت
 چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا مضد کند اگر سن و مزاج مستقی آن باشد و اگر
 بنفشه و نیلوفر و مناب تنا و کاند و غذا بنوشد و مغز بادام خورد و اسفناج و از
 گوشت و شیرینی و میخات احذر کند و اگر علامات استلا باشد بغرض بنفشه یا بطیخ
 فواکه تین کند با شرب بنفشه و ترنجبین و شیر خشک یا خیار خیر هر یک ده درم و بعد از
 تشویه استعمال کند و روغن بنفشه استعمال کند و اگر سیلان بطو بات خفای شود بیوست
 و سرکه یا صندل و کشمش تر کنند و اگر سبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخل یا خارج
 عارض شود علامات آن تری مخزن بود و کلال حواس و قتل و کسل و بوی کرم استراحت
 کند علاج سرمد ستاری پشمین و عین کرم دارند و جلابی از ج کرم و بر سیا و شان و نبات
 تنا و کاند و غذا بخور آب با ریج و مغز بادام خورد و اگر طبیعت مختل باشد و بنفشه
 و بنفشه و نیلوفر و بر سیا و شان و ج کرم از هر یک سه درم و مکر ریخ و خیار خیر از هر یک
 ده درم بخار دارند و بنفشه و یا بون و ج کرم و اکلیل الملک و روزن کوشنند و سر
 بخار آن فرود آرد و اگر هر جام بنزد سر بریزد میند بود و اگر آنچه از مخزن آید رقیق بود
 شونیز و امیون بگوید و در هر قه بنزد وی و بنفشه نیز بر آتش نهد و اگر سیلان رطوبت

تشنج

طبیعی خاک و نفوذ آن کند و قطره خون یا کبودی یا بطلتها یا با کل ارضی و شیر خنجران
در چشم چکانند و درون کل و سفید چشمه نیز شاید و در ابتدا ما بینا و کل ارضی و فوکل
بروان چشم ضاد سازند و در ابتدا کل الملک و منج همک و دم الاخون و رعزک و زرد و
یا روعن کل ضاد سازند و اگر طرفه سبب مد حادث شود از کورت و شیرینی احتراز
کنند و شراب بنفشه و عناب خردند و بنفشه بزهر بنفشه یا سفویا یا مطبوخ هلیله کنند
و شیا ف ابر کنند **در** اسیدلج معبول ده دم از زوت سه دم نشاسته و کثیرا
از هر یک دو دم اینون نیم دم حق کنند و شیا ف سازند و در وقت حاجت بآب
سپایند و در چشم کشند **طغنی** ریاضی بود که از کین چشم ظاهر شود و منتشر گردد و تابش
چشم رسد علاج آن دلیله فضا فضا باشد و بنفشه بجا یاره و ایاره جالینوس از
لبیات و دسومات و مولات بقم احتراز کنند و شیا ف با شلغون و قشور و شانی
در چشم کشند و اگر قطره غلیظ بود بهترین علاجی کشط باشد **سبیل** رده باشد که از
اطراف چشم ظاهر شود و بندرج زائد شود و سبب آن استلا عروق چشم باشد از عروق
علامت آن حلقه سیلان رطوبت و کثیف بصیر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از شد
چراغ متادق باشد علاج فضا عرق شانی و عرق فاق کنند و احتراز از عناب و دود
و جاع و طول بچند کنند و هر روز جللی از بنفشه و بنوف و عناب و زنجبیل و نبات
تا ول کنند و غذایو ماش با مغز بادام خورند و بعد از نفع این مطبوخ بیا شاند و
و کل بنفشه از هر یک چندیم بنوف چهار دم هلیله سیاه و زرد و کابلی از هر یک هشتیم

تبدل فراییده و درون بادام چرب کرده و در دم جوارچهره و زنجبیل از هر یک ده دم
سفویا و بریان کرده نیم دالک بعد از آنکه فوکل بند بر سر مطبوخ ریزند و شیا ف احمر
و شیا ف روشانی و قلع و درو یا سلقون و دنیا در چشم کشند **در** آن شین
قلند و در سنجج بچندیم زنجار دود دم فوشله و پوره و زرنج مسعد از هر یک هشتیم
حق کنند و شیا ف سازند و وقت حاجت بآب از ایانه سپایند و در چشم کشند
و اگر با این معالجات به نشود و بقرض لعط باید کرد **در** عین خنجران باشد که
بطن جن حادث شود و با آن خارجی بود علاج فضا فضا کند و شیا ف احمر و
و روشانی کشند و اگر با جرب رسد بنفشه شود و ادویه حاره استعمال کنند و بنفشه
مطبوخ هلیله یا حب انجون کنند و جن باز گردانند و مار و حق کرده بر آن
و نه آن بکارند بر بجز آب روند و اگر مرمن شود و جن غلیظ شود هر با مد و آب
جن باز بگردانند و بیکر یک میکنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاره بر آن افشانند
و شیا ف ایض و شیا ف آبار در چشم کشند **در** عین سبب آن ماده تیر بود معلا
آن وضع ناخن و زبان باشد علاج فضا حجات کنند و بنفشه بجا یاره
کنند و شراب بنفشه و عناب تا ول کنند و غذایو ماش با مغز بادام خورند و اگر چاره
باشد کتکاب با شیر خنجران خورند و شیخ سوخته و شایخ بنویسد و در دوازده
در سوزن چشم سبب انصباب اخلاط تیر یا ارتفاع بخارات بود علاج او اگر
علامت استلاطها هر بود فضا کنند و تبیین طبیعت و بعد از تقیه این کلان بکشند

غالب باشد و استقامت میابد و عدس و کلاب و آب نیز که کوشا شد تا مری شود و قند
سازند و سینه بصر و روغن کل بام زیند و بران نهند و آنچه زمین باشد عرق پشانی
و جاست نقره باید کرد و نخاس سوخته نیم درم و زجاج سه درم و زعفران و مغزل از هر یک
درمی بایند و شراب برشند و ضد سازند **شراب ق** تخم زائده نو که در بعضی احوال
حادث شود و آنرا شکر گردانند و پخته بسیار از مرطوبی مزاج را حادث شود علاج آن
که شکر کنند و برون آرند و مکرر بزره در آن ریزند و بعد از آن با دویه ملصقه علاج کنند و
مرطوبی بود که در باطن جنین میخیزد و آنرا با زوت و صمغ الجبم و سرکه طلا کنند و اگر نمید
باشد شکر کنند و برون آرند **شکر قلب** این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار و احشای
شعشع شود حادث گردد و علاج او لا تنقیه بدن و دماغ بایاره و قرقا یا کنند و مکرر
باز کنند شده باشد بر کنند و شیر بخور و خون شقیع یا خون قوادسک موضع صحت را
طلا کنند و نه در خارج است و خون کبوتر یا جندب ستر نیز میبرد و یا موی لایر کنند
کم کم که ده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو موی پیش نباشد یا موی هائی که
بدون جیب اند یا سوزن باریک در جنین فرو برند و آن موی را موراخ سوزن کنند
و بطرف ظاهر جنین برون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از شیمی نیست و آن
چنان باشد که بعضی از پوست جنین بچینند و بعد از آن هم دو زدن تا پوست کشیده
شود و موی را از طرف خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و زنجار باید
و در چشم کشند و شیاف خضر و روشنائی و باسیقون میوند و **اشعار** از جنین

ببر

بسیب رطوبتی بود که در اداب جمع شود و علامات آن حرور و صلابت جنین باشد و
تغیبه دماغ کنند و بعد از آن تدوین سر و روغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل بنفشه و اسفناج
و کدو و خوند و اگر اشعار از اشعار بعد از امراض حاده و اسفناج بسیار بیاید که در بعضی
احکام مناسب بود و گاهی که صفت اشعار بود و شیخ و ستمه و کدو از
هر یک درم سه بنبل و حبسبسان از هر یک درم جرجا و درم چهارم تخم کند و میل
در اشعار می کشند **قل اشعار** جانوری بود که از رطوبت حفته در اشعار حادث شود
علاج تنقیه دماغ کند عجا یاره و قرقا یا و احشای از آب و نمک بشوید و روغن
آستنه زرد الو تلع در لایق بالذ و صبر و مویز طلا کنند یا بوره و سبب یا زینق مقبول
با حشا و نمک و از اسفناج و غذاه شب احتراز کنند و استقامت در حالت خلوصه بنشیند
خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و نماید که آن بسبب قوت حس
بصری بود که عیار هوا و تجار احساس کنند و علامات این سلاطت و قوت ابرار بود
تدوین آن با غلبه غلیظه کنند و گاه بود که تحسین اسطوانات و دو کنند که از چشم چشم پدید
آن خلطی سوداوی بود که در میان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود عجا یاره
و بعد از آن تناول الطریل میبرد و اگر تحسین کنند در حالت عطشه یا مالیدن چشم که
چیزها سیند از زیر بالایی آید یا از بالا بر زیر رود دلائل برائتله و معده و حوال
عین کند علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ جب و دهب و حبسب یا و بعد از آن
اصلاح غذا و تناول الطریل صغیر **حول** که سلاطت چشم اگر خلطی بود علاج پدید بود

و اگر عارض بود بسبب آن تنگی بود که در غشیه دماغ حادث شود و طبع غلیظ را جذب کند
و آن اگر برسطه بود یا بشکر از اسفناج و سطر یا سقاسات ارضی حاره و حرارت شیده
حادث شود علامت آن تقدم استغراق بود و علامت تنگی بایس علاج آن شراب بنفشه
خنک شتر تا آید کند و غذا بنوش و شیر بامام و اسفناج خورند و روغن بنفشه
کدو و شیرینان بر سر باند و بنفشه و برگ ید و کدو و خنک شتر بخورند و بر سر بزنند و اگر
از اسفناج غشیه دماغ بود علامت آن علامات تنگی استغراق بود علاج تنقیه کند عجا یاره
و ایا راه و روغن باقوزه و شیت و زکس و سر بایند و اگر در طبعیت از بیات شیر
دادن و خوابیدن واقع شود تخفیف طفلی کنند تا نظر بچق خلط آن کند و از ادویه بچق
محضه احتراز نمایند و در ده چشم او بنهند که در برابر عین او سوراخی چنان کرده باشد
که او را نظر راست یابد که تا باز بحال خود رود **باب سیم در امراض کوش**
حافظ صحت سم را باید که از اغذیه غلیظه و مجزات و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه
مثلاً بل و یوق و رعلا جناب نمایند و احوال نادر و غن سترین و رتیق در کوش چکانند
و بعد از زمانی شفق کنند و چکر از کوش پاک کنند تا جاع نگردد که بخور شود و هر سال
دماغ بچق و ایا رجات مناسب بود **و جمع ادن** اگر از غلبه خون باشد علامت
آن ظاهر بود ضد قفای کنند و شراب بنفشه و عتاب و ریخسین و نبات تا آید کنند
و تنقیه دماغ مطبوخ حلیله یا مکرر کنند و آب و زکس و شیرینان و روغن کل و آب
کدو و آب خیار و آب خوره و خنک شتر در کوش چکانند و اطراف کوش بصدلین و کلاب و آب

کوش

کوشی و کاه و وید و پوستان افزون طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود استعمال
مهر دات مذکور کنند و اگر در جمع بغایت باشد حبه ایون در روغن کل بکالند و در کوش
چکانند و اسفناج طلا کنند و اگر علامات بلغم ظاهر شود تنقیه عجا یاره و قرقا یا کنند
و عرق بنفشه و سببجین علی و روغن سسط و سوس و زنجارش و بادام تلخ در کوش چکانند
و آب ترب و زنجارش نیز شاید و اگر قند و زایانه و شراب و نانک بخورند و اگر علامت
سودا غالب باشد تنقیه حبه ایون و اصطنی قون کنند و روغن زکس و بادام در
کوش چکانند و شیرینان بر سر و شند و اگر این وجع از بیه یا دومی باشد علامت
تب و تشق سرد چنان تلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج ضد قفای کنند
و یلوفر و عتاب تناول کنند و غذا آشکاب یا شیر خشک دانه خشک شتر خورند و
تین طبیعت مطبوخ خاکه یا نفعی آن زنجبین و شیر حشمت کنند و شیاف ایون
دختران بایند و در کوش چکانند و روایه ترکیب فصل اول و آب کشیند در کوش
بباند و یلوفر بنفشه و خطمی و بادام از هر یک نیم درم آرد و آرد باقی از هر یک
ده درم همه را با هم بیاورند و آب و باده و زکس و کوشیند و روغن بنفشه ضد
و اگر تحسین نرود و علامات جمع شده ده دمی ظاهر شود عاب حبه و زکس
مرو و شک و شیر خزلان در کوش چکانند تا نفع یابد و بخور شود و بعد از آن فیتله
از کتان بصل و از زردت و یا لایق و در کوش باند تا مکرر شود و اگر بسبب
زحم و مواد غشیه گرم متولد شود و علامات آن احساس و خارش بود آب پدید بود

و آب و درق شتالو با جوده و سرکه با آب غلط در کوش چکانند و بعد از آن فیه از شکر
 به چینه و در کوش سکر داند و می کنند که عطسه آید و اگر وجع کوش سبب ریاح غلیظه
 باشد اگر سبک است معده بود علامت آن غشیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج سینه
 معده می کنند و تلبین طبیعت مطبوع هیلد یا خرما وادهان حاره در کوش چکانند
 و اگر سبک است دماغ بود علامت آن دوی و طبعین و صداع بود علاج سینه دماغ که چکانند
 و یا دارها و اکلیل الکک و درق حار و برنج سفت و مرغ خوش بخورند و سر چکانند و
 و قیل آن به کافور خالص کنند و اگر در کوش سبب باد سرد باشد که کوش رسد و آب
 سرد بر سر بینند و دروغ مرغ خوش و یا بر نه در کوش چکانند و سر را گرم دارند و کوش
 را بخار شلیم بچنه و خردل و یا بونه و حشاشی مکرره فرم دارند **مسلم** کوش کوش
 اگر مودوی یا در پی بود و یا سبب مزاج و سقم بود که موجب هکک عصبه مغز شده
 شود علاج بدین باشد که اگر غلظه صغری باشد چکانند در حیات حاره حادث و غلظه
 علاج هر دو شراب بنفشه یا بنفشه قرص یا ترنجبین حلاوب سازند با عتاب عده
 و اجاره عده و بنفشه سرد و ترنجبین ده درم و غذای هندی یا الیوه خورند
 و اگر سبب سردی است اسهال طبیعت کند مطبوع فوکه یا مطبوع هیلد یا بنم و کافور
 بریان کرده و دروغ در کوش چکانند یا آب انار یا پوست اندرونه بخورند و چکانند
 و اگر سبب غلظه بود علامت آن قیل سرد و ولادت حواس و کوش خواب بود علاج
 هر دو حلاوب از انیسون و چم همک و کلنکین تناول کنند و غذا بخورند آب یا شیر چکانند

و نون

نونا

خوردند و بعد از آن غلظه سینه چکانند و قوت با کاند و دروغ مغز زده لوی تلخ و باد تلخ
 در کوش چکانند یا در کوش ککک و آب مرغ خوش و شکر غلط یا بخورند و خردل بکوبند و بنفشه سازند
 و در کوش بنفشه و اگر سبب پوست دماغ باشد علامت آن با بیک سکن دوی سینه
 و غلظه عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا غلظه جادش خود علاج آن تر
 دماغ بود دروغ بنفشه و شیر نبات و نبات و غلظه مغز مثل بنفشه و کدو و کدوشت
 بزغال و دروغ کدو و بنفشه در کوش چکانند و اگر صم بواسطه اجتماع و سخمه آزار بار
 آفتاب بخورند و بعد علاج او آنست که با لقی که بر این کار است با کاند و بعد از آن غلظه
 بادام و شیر نبات چکانند یا غلظه روغن دران چکانند و یا مدانان بخام بدهند و کوش
 بر تانگرم بنفشه تا بر روغن آید **طیور و و دوی** آواز کوش آنچه با بیک و صادر بود طبعین
 کوفند و آنچه غلظه و نرم بود دوی و حدوث آن اگر سبب ریاح غلیظه بود علامت
 آن تند و عدم مثل بود و کای کان شود و کای استداد کند و اگر سبب ضلالت بود که
 بکوش بریزد بواسطه استلا دماغ علامت آن مثل و تند و دوام طبعین بود علاج حلاوب
 از زانیا و پنج همک و انیسون و کلنکین تناول کنند و غذا بخورند و آب بار نه و در پی
 و دروغ و در کوش و دروغ سقمه و سوس و جری در کوش چکانند یا آب ترنجبین
 و چند پد ستر چکانند و یا بونه و بنفشه و اکلیل الکک و کوس و درق حار و ترنجبین
 و برنج سفت بخورند و کوش بخار آن دارند و ادان حمام میند بود و از آنرا استلا
 دماغ بود اول سینه چکانند یا باره و اصطفی خون باید کرد و بعد از آن استمال فطورات

انکک کافور در پی کنند و آب سرکین خرفه میند بود و فیهل عباد زنگنه و کافور
 و صدف و بدوشاخ کافور و پوست بضم مجموع کوفند بعد از آنکه سوخته باشند بر میند
 بود علاج فیهل کاند و بجمه بردوش و مرق میند و بنفشه بیدار آسیا و حون
 و شب یاقوت کاند و در پی میند و کل ارضی و عدس و درق کل و صندل
 و کلنار و ادراق کافور و پید و خنثان و زاج محرق مجموع یا بعضی را باید و دیگر که برین
 طلا کنند و بجمه عینکوت و قلع طار محرق و کل حزن فیهل سازند و بر پی میند و یا بونه
 و انیسون را یکشتند فیهل اینون و آنکی غدا آسیا و کلنار و بعضی از هر یک ده درم کوبند
 و آب سرکین خرفه شد و بجمه عینکوت یا میزند و در پی میند و اگر از طرف راست
 آید بجمه بر کدو اگر از چپ آید بر طحال و صندل و کلاب و آب کاسی بر کدو طلا کنند
باب پنجم در احراض دهان و لب زبان از آنجمله قلاع است و آن براق
 بود که در دهان پیدا شود و منتشر گردد و اگر دومی باشد علامت آن حرت و جود
 و یا مدان آن بود علاج فیهل یا چهار کاند و آب انار یا ترنجبین و نبات تناول
 کنند و غذا بنوشند و مغز بادام یا آلو کبی یا تر هندی خورند و تلبین طبیعت مطبوع
 فوکه و بنفشه آن کنند و در دهان را هر روز بر کدو و کلاب بنشیند و کافور و ساق و کلنار و کل
 سخم و عدس و فلفل و تبا و شمشای و کوبند و در دهان افشانند یا کلنار و ساق و کل
 سخم و بنفشه و قلم و زکرم کافور و صندل و طباشیر و فلفل از هر یک ده درم کافور نیم درم
 مر را سخم کنند و در دهان سازند و بعد از آن زمان بر کدو و کلاب مخصوص کنند و اگر قلاع از پیغم

و فیهل کوبند و با آب فودنه یا مورد بریزند و فیهل سازند و در پی میند **نوع**
انف اگر در پیش زبود فیهل کاند و سینه چکانند و مطبوع فوکه و ادراق
 نرم استیلنج کنند و اگر با بیه بود شراب بنفشه و بنفشه مرغ تناول کنند و فیهل را نرم
 و دروغ از روغن بنفشه و مع و مغز ساق کافور و لعل بیه دانه طوط کاند و در پی
 میند و از کوش و شیرینی و میخات اختار کنند و اگر قرص کدو بود چینی بر کدو بنشیند
 و حریق سینه و فیهل کوبند و در پی میند **باب ششم** کوش زاید بود که در کوش
 برود و مستند را کدو کاند علاج ضد و حجات و تلبین طبیعت مطبوع فوکه
 و هیلد و استمال نرم زنجار یا پوست انار ترش یا بید و آب بر سر نشاند و فیهل
 سازند و در پی میند یا زاج و درم و زنجار نیم درم چکانند و فیهل طوط
 کنند و در پی میند و اگر بدین ناراض نشود قطع کنند **جاف و فیهل** خشکی چکانند
 حیات چادت شود سبب بیوست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی ریح که
 بواسطه حرارت خشک شود و این را بدان بدانند که ایضا تا واقع شود علاج تطبیع
 دماغ کنند و دروغ بنفشه و کدو و از بجمه فیهل و میخات اختار کنند **باعت**
 اگر خون از پی رفتن سبب بجمه بود در دهان با جوری قطع باید کرد که از آنرا
 ضعت غالب شود و اگر سبب حده خون آید علامت او آنست که انگه انگه و کدو
 بود علاج شراب بنفشه و عتاب تناول کنند و آب بنفشه بر سر بینند و استشق
 آب کسینر کنند و کل ارضی و سرکه بر سر طلا کنند و عصا را با دروغ و کسینر با

و بجزایات و اگر بنیب یوست و خلق بدن باشد علامت آن است که در کوشش
شود و در برهه سکن کرد و در علاج او تطبیع مانع بود بادمان جام و تناول غذایه
مربطه و بایدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر سبب سخت بود چنانچه نادرا
واقع می شود و عقوبت کند بنزاع حاض و لیو و سبب و اگر سبب و آب کوشش
طبیع و استعمال شومامات معتدل شیاقی که دوی و ثقل کوشش را زایل کرد اندک
خطل یکدم بزرگه نان نیم درم چند پدستر و زراوند و مدحج هر یک در می و نیم عصاره
افستین و قسطر و فزیون از هر یک دانی بر را کوفته و بنجته بزهره کاه و بر شند و شات
سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی باروغن بادم تلخ بسایند و در کوشش چکانند
فروع از آب اگر بزرگ باشد شیاق مایه با سرکه یا آب خوره و عسل در کوشش چکانند
یا مریم اسدیاج یا با سلیمون استعمال کنند و آنچه بر من باشد قطران چکانند
مخول و ام آب اگر چیده در کوشش رود و علامت آن احساس حرکت بود علاج آب
دری شفتا لیا صبر یا آب کرم حل کرده یا آب بونه و کبر و افستین و شیخ و بنجیل
در کوشش تا ببرد و سکن کند که برون آید عطبه آوردن یا باکت مخصوص و اگر آب
کوشش رود علامت آن است که بعد از جام و شاد و ری کردن حادث شود و با آن وجهی
باشد پس اگر تهر یکی سر و رجبی برون نیاید خوب شربت بارز یا نه یا چوب کمان
حصیر کند در کوشش باید کرد و طریقی که برون باشد بنجید و بروغن جرب کنند
و برافروند تا برون آید یا شیل بر شیم یا چینه بر سر چوب کنند و اگر کرم کرده در کوشش

کند

کرداند تا آب بر چنبد و اگر آب کرم در کوشش رفته باشد روغن کل با سرکه کرم کرده در
کوشش چکانند **انجام دهم** اگر خون بطریق بخران از کوشش روان شود حبس نماید و چوب کبر
و قی که ضعف کرد و اگر سبب افتاح عرق بود یا از صدمه یا ضربه مانده و اندکی
کافور در سرکه بچاشند و در کوشش چکانند یا آب لسان المحل یا مایه یا اتفاقا یا آب
انار تر چاشند یا آب کند نار سرکه و اندکی کافور **حکم از آن** اگر کوشش خار آب
افستین باروغن کل یا افستین در سرکه بچاشند و در کوشش چکانند **باب**
چهارم در امراض بخی **حشم** سلطان یا نقصان قوت چشم باشد سیاه خطی
باشد که در مطین مقدم دماغ متکون بود علاج هر امدادی جلای از اینسون و بنج
همک و کلند و ناول کنند و غذا خورد آب شیر حنکانه و بعد از بخی تقیه بچ
ایاره و حب و قایا کنند و بعد از تقیه استعمال عطوسات کنند و بخی گذش و فلفل
و شونیز و مشک و اگر سرکه بچاشند و در شیشه کنند و بخی بدو فروه آردن نافع بود
و اگر شونیز بخی کنند و باربت یا میزند و در بخی کنند و بعد از آن که دهن را بر آب
کرده باشد معین باشد و اگر از اینها و جوی و عرقی حادث شود روغن بنفشه
استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و دونه خشم را نافع بود **نق از آب** بیب
عقونه اضلاط برده که در مصفات جمع شده باشد علاج اولای تقیه بدن کنند مطبوع
فواکه و کنجبین و خردل و بنزله کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بخی کنند
و فودنه و بول شتر نیز معین بود و شراب ریحان استنشاق کنند و سعد و سبیل و صبر

فواکه
کند

ما لم يحدث غشوة علامت آن سیدی زبان بود وقت عطش و وجع علاج کلفتند و
زبان را به پنج مکه جلاب سازند و تنقیه صبر و یابره و مطبوع تر بکنند و عاقر قرحا
و ماسیون و تخم ترب در سرکه جویا اندود و بدان مضغه کنند یا ورق نیتون و برغاسف
و غرغرش و اکلیل الملک جویا اندود و مضغه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن سودا
لسان و لثغ و حنای آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه جیب اختیمون و مطبوع آن کنند و غرغ
ساق کاه و پیله و روغن بنفشه با هم بیا میزند و بر زبان و در دهان مالند و در ابتدا
مرض کلنار و عاقر قرحا و مار و در سرکه جویا اندود و بدان مضغه کنند و در آخر با جیره شبت
و با بونه و اکلیل الملک و اگر این برات شغف شود و از آن تنقیه حادث کرد و اهل و عذر سر
و خوردن در سرکه و کلاب جویا اندود و بدان مضغه کنند و زاج سیند و زرد و خرد و کلنار
و ورق ساق و سیاهی تنقیه کنند و بدان افشانند **بجیره** کند هن اگر از حرارت معده
باشد علامت آنست که چون اطعمه بارده تا دل کند ساکن گردد و در خلط معده زیاده بود
علاج آب انارین یا تر هندی یا نبات و زنجبین و آب جوار کدو یا سنجبین یا شمع که
تا دل کند و غذا اسهال یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه های
و شستالو و امرو و صابون که نافع بود جوی نافع سودا و آخر و سبیل و عود و کلنار و
سیند و پوست ترنج و راسک و قاقاقه متساوی بکنند و کلاب و نبات برشند و حبس
بگذارند و در دهان بپزند و اگر سبب بلغمی باشد که معده خفقت شده باشد علامت آن
کثرت بزاق و بلغمی دهان بود و در غلا و اسهال کسان باشد علاج در هفته دوبار می کنند

بجیره

مطبوع شبت و ترب و تخم حنظل و انگه غسل و کدو و بیدان کلفتند و روایان بخورد و با جیره
لغی کنند و اگر احتیاج باشد و جیب صبر یا مطبوع تر بکنند و از اغذیه مطبوع و نبات
استراحت کنند و احیاناً اطعمه کدو صغیر و زنجبیل و پیله و زرد و خوردن و مصطکی کنند
و قاقاقه و قرنفل بخانند و عود و زنجبیل و سعد و کدو بپزند و حبس برشند و جیب سازند
و در دهان بپزند و اگر سبب سوزش است بن دندان باشد و صدمه بار در دهان یا نفعی است
و احیاناً و تر هندی و نبات جلاب سازند و اگر گشت و شیرین یا اختیار یا سیاه و تر هندی
و مطبوع و پیله تعیین کنند و مورد و مار و کلنار در سرکه جویا اندود و بدان مضغه
کنند و قاقاقه و صندل و کلنار و کل سرخ و سعد و کدو زاج و راسک و مصطکی و عود و
و عود و قرنفل و پیله و زرد از هر یکی بچندم و مسکه کافور از هر یک دانه بچندم درین
دندان بپزند و اگر سبب تا کل اسنان بود علاج آن کند **آکله** بخون قلاع باشد اما
فساد او بیشتر و افشار او زود تر بود و او را با جیره بپزند و با جیره علاج آن ضد اسهال
مطبوع اختیمون بود و مضغه سرکه و آب غوره کنند تا زایل شود و بیدان و غلظت خون
یا قاقاقه استعمال کنند و باقی علاج او بخون قلاع بود **سیلان** لعاب رقیق آب
دهان در خواب یا عجز خواب اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت
جوع و خلط معده بیشتر می باشد علاج شراب سیب و به و ریاس تا دل کند و آب بنفشه
سیب و به مضغه کنند و کاشی ناشسته با کدو بپزند و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود
کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج تنقیه

کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج
هر روز جلابی از ارزان و پنج مکه و کلنار و کدو و تنقیه جیب ایاره و قهقهه
حاره کنند و شبت و با بونه و زرد و کدو و لعاب جویا اندود و مضغه کنند یا سحر
و بجیره جویا اندود و اگر سوداوی بود علامت آن بیاض زبان و خشکی آن بود و قلت
لعاب علاج تنقیه جیب و مطبوع اختیمون کنند و مضغه بشیر خمر و شیرین یا روغن
یا روغن بنفشه و کدو و لعاب بزرگ و حبه و آب بجیره کنند و به و روغن سوسن
در زبان مالند و اگر در دم سبب زهر باشد علاج آن کنند **شکل** و **استرقا** اگر سبب
غلبه خون باشد ضد کنند و تلین طبیعت مطبوع فوکه و مضغه آب غوره و قاقاقه
از خور و اگر سبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت و آنست که زبان سست
و شکم تواند کرد و زرد آید و بفتنه حادث شود علاج آن تنقیه مله باشد و جیب
ایاره و قاقاقه و ایاره و لعاب دینا و مضغه بوج که در سرکه عسل جویا اندود یا کدو یا سحر
و سحر و عاقر قرحا در آب جویا اندود و صبی چون در سخن گوید زبان او معطل
ماند **بلطان** و **دوق** کاه باشد که حسن ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه
بجیره احتساص طم کنند و آن بسبب فضلات اطعمه باشد که بعضی از زبان و جگر
بیرون علاج آن تنقیه دماغ یا ایاره فیه و حب و قاقاقه و غرغره و مضغه سرکه و زرد
و مویز و عاقر قرحا کنند کاه باشد که حرق و فساد شود چنانکه طم دهان
مجموع طعمها و تلخ احساس و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا بشیرین احساس کند و لا

معده جوی کنند و اطعمه بنفشه و روایان و کدو و عود تا دل کند و قلاقا یا
واغذیه که در آن رطوبت دندان باشد یا قاقاقه خورند و نان و عسل نیز می خورد و از
فوکه و پیله و بنفشه و با بونه و زرد و کدو و لعاب که از دهان صبیان آید قاقاقه
و در دهان مالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود آن دلیل گرم باشد و علاج
اوست که شود در امراض اعراض **لثغ** در دهان اگر دمی باشد علامت آن حریت
و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج مضغه قهقهه و تلین طبیعت مطبوع
فوکه یا بنفشه فوکه یا زنجبین و شیر خشک یا قهقهه و زرد و اگر صفراوی بود علامت آن
وجع شدید و لبیب و عطش و صفت لون بود علاج شراب و عناب و تناول
کنند تا این که با زنجبین و آب جوار کدو یا سنجبین و تلین طبیعت کنند و این
سنا بچندم اجاص پست عدد عناب ده عدد سیستان پست عدد بنفشه چهار
درم یا زرد و تخم کاشی از هر یک یک درم پوست هلیله نه دمت درم و ورق کدو
تریک از هر یک یک درم تر هندی یا زرد درم زنجبین ده درم حقه سنا دمت درم
بنفشه و تخم کاشی از هر یک یک درم عناب ده عدد سیستان سی عدد پیوس خطمی جو
مقتدر تر کوفته از هر یک یکی ورق جندره رسته خیار چهر یا زرد درم شکر سرخ ده
درم روغن کچند و آب کاه از هر یک ده درم مک و بونه از هر یک یک درم و در هر دو
قسم مضغه با آب عاقر قرحا و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عود و
تریک از هر یک یک درم جویا اندود و آب کشیده و شراب قوت بیا میزند و مضغه

کدو

بر غلبه دم یا بلغم خلونکند یا شور و ترش احساس کند دلالت بر بلغم که علاج آن شقیه
بدن از اخلاط و غریزه بجزرها و مناسب بود **حفاظت لسان** اگر خشکی زبان بسبب
حرارت و بیوست بود طبایع بکوبه دانه بالند و مضمضه آب و زکریا که در و خیار
کند و اگر بسبب خلطی لایح باشد بکوبیدن لعن کنند و کاه باشد که بسبب بخارات حریفه
زبان و خشک متوتر شود چنانکه اگر بجزقه بالند پوستی سینه خشک بخون پوست بپازار آن
جدا شود و آن هیچ الم باشد علاج ضد و تلین طبیعت مطبوخ هلیله بود و مضمضه
بسرکه که در آن مورد و کل و کلنا و جوشانیده باشد که **شقوق لسان** علاج ترکیدن
زبان است که بکوبه دانه و کینا و در هین کینا و اغذیه از جبه مثل باجه و هر چه در
او دام شفه علاج آن ضد قیال و چهار کوبه و تناول شراب عنب و شفه
و تلین طبیعت مطبوخ نوک یا هلیله و رو باده و ترک و فوفل و کلنا و رو و کل و جوز
سرد بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
شروع و شور شفه علاج آن ضد قیال بود و تلین طبیعت و مرهم اسید ام بر
نهند با مراد است که مار و کوبند و با موم روغن بیا میرند و بر دهنند **بواسیر شفه**
آنست که لب سطر شود و در میان او شئی ظاهراً هر شود و کاه بود که بر آن شیره بخون توت
پاشد و علاج وی آنست که ضد کنند و اسهال طبیعت مطبوخ انیسون و صندل است
مخله استعمال کنند و آنچه زرد و آبسی می زند به بیشتر برفت تا خون بیاید و بمک بالند و
بعد از آن بحالات یا با بغضات ببالند **اشفاق شفه** لب تر کرده طبایع کثیر از به

و یا

و بکوبه لاند و کئی از خیار ظاهر میشود چون قطع کنند درین باب سفید بود و غن
بخشه و کد و به بطریم کند و شاخ کاو کوی سوخته با آن بیا میرند و طلا کنند
و پوستی که بر صفت کشیده است بر آن بپزند **باب ششم در امر لسان و لثه**
بر حفظ صحت لسان لازم است که از ضایع و شراب در موده احتیاج نماید و از
کثرت فی و حاییدن و چیزها و دوسره شل حلاوة کلا عین و فرفش بکوبند
کند و بچین آب سرد از عقیطام گرم و از چیزها سخت و ترش و از کدنا
احترا کنند و چیزها و سخت بدندان و موده شکند و استعمال مسواک کنند و بپزند
مسواک جربان که و زیتون است و جوز بدندان شکند و مضمضه آب با آن روغن
کلاب نار وین بچوب فزاج در دندان مالند **درم لثه** بسبب ماده حار باشد
و علامت آن حرث و لایب و صریان بود و علاج ضد و چهار کوبه و شراب شفه
و عنب و طاهر و شراب احاص با آب انارین یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غنای
تر هندی یا آلتا کیل خوردند و تلین طبیعت مطبوخ نوک کند و سرکه و کلاب و آب
حمام مضمضه کنند و کلنا و جوز سرد و شیر نار ترش و طیانیر و ورق کل و طراش
و فوفل و مسای و بکوبند و بر لثات ریزند و از گوشت و شیرینی احترا کنند و با نار مر
و امر و در زردا کوبید و شفا کنند **فروج لثه** علاج او بخون علاج قلاع بود
و اگر متعفن شود فلد فیون بدان ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را بیکجا باند
پس کلنا رو اند و ساق و جوز سرد در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر زهر

نشد یا به خفج بجز بر آن نهند که بریزد یا متعفن شود یا بایک استعمال این ادویه چنان
کنند که ضرر آن ببالد آنها و دیگر نرسد و اگر در دندان بکثرت مده باشد و علامت آن
آنست که بعد از اغذیه غلیظه و اسهال مده زاید شود و علاج شقیه مده بلی کند و لثه
و کوارش و عود و مسکونی و لکند و از اسهال و غلظت احترا نمایند و اگر بسبب گرم
باشد که در موده شود دندان را بجزا سیر و تخم کدنا و تخم ترب و بهر بدارند که گرم
پرون آید **سقوط و فک لسان** اگر بسبب گرمی باشد و علاج بدین باشد که اگر
رطوبت که لثه راست کرده باشد کلنا رو ساق و ورق کل و جفت بلوط و سبب
و سعد و طراش و فوفل و زکریا و صندل و راسک و هلیله نند و دانه مورد و مجموع یا
بعضی بکوبند و سبب درین دندان ریزند و با مدادان فیصل و سرکه و کلاب بشویند
و سبب میان در سرکه و کلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند **اکله و شفت لسان**
پوشیده شدن دندان و ریزیدن با سبب رطوبت رویه باشد که در آن متعفن شود
و یا بسبب روان رطوبت انسان و اسید است پوست علاج قسم اول آنست که دماغ کند
بجتها و یا رها و کلنا رو مورد و سبب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شک
و مسکونی بکوبند و بر آن نهند و علاج قسم دوم تطبیع دماغ بود بدین و تناول اغذیه
مربطه و لعاب بکوبد و شیر جز روغن بخشه یا سبب تخم مرغ بپزند و بر آن نهند **تقریر**
لثه انسان اگر دندان سبز یا سیاه شود بسبب ده رویه که در چهر آن شود و علاج
آن شقیه کنند و چ کبر و زانیا بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ کاو کوی و بچینه

کرده و به نشود دماغ کند و اگر خون از لثه آید شب یا فی سوزانند و سرکه بر آن ریزند
و یکدم انسان با دود هم تک و سه هم تک بکوبند و میان ریزند و اگر گوشت لک کند
کنند و زانیا و مدح و خون سیا و شان و کرسنه و تخم بکوبند و سرکه غصص
و بر آن نهند **وجع انسان** اگر از سوز و تخم گرم باشد علامت آن وجع شدید و فزانی
بود و علامت اشیاء بارده ساکن شود علاج ضد قیال و چهار کوبه و تلین طبیعت
مطبوخ نوک یا هلیله و شراب عنب و قهقهه و نبات خوردند و غذای شیرین و
مغز با دم خوردند و از گوشت و شیرینی احترا کنند و سرکه و کلاب در هین نکند و در
و اگر وجع غایت بود اندک کافور با سرکه و کلاب بیا میرند یا آب کاه و صیار و کینا
و فوک کینا و با جبه اینون مضمضه کنند و اگر وجع از سوز المیازم باره باشد علامت آن
عدم صریان بود و مسکون و جمع ملاقات چیزها گرم علاج کلند و زانیا تناول کنند
و غذای نوک یا دارچینی و سدر و فودنه خوردند و دماغ بجا ایاره و مطبوخ ترش
کنند و عاقر قضا و جگر بکوبند و روفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و
ترنجبیل و فلفل و عاقر قضا و شیطرج در هین کینا و دندان بر آن بمالند و سر
بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم باشد قطع
کنند و اگر خواهند که بکثرتین قطع کنند ترنجبیل کینا که برورده باشند بر دندان نهند
یا قبال مس یا انیسون یا سیمین و بر آن نهند یا عاقر قضا در شیشه کنند و سرکه
بر آن ریزند و شقیه در سرکه یا سبب بپزند و بعد از آن باز از آن عاقر قضا در دندان

نهند

دوبست بقیه شتر مرغ با زرد ابراز هر یک سه دم و مناده دم باید و بر دندان
مانند و مضطرب که و دیار تر کند **دندان** حسی باشد تبیه بفالک که درین
دندان شتر شود و آن سبب بخارات معدیه باشد علاج تنقیه معدیه و کشیدن
طبیعت عطبوخ فوکه یا هلیله و بخییات مثل زرد ابراز و کاستر صدف و عسل
و سواک میکند و آنچه غلیظ باشد باهن از دندان جدا کند **دندان** خارید
دندان سبب آبها و مختلف یا تان و اشیاء و حریر جاد می شود علاج آب فوکه یا
شیر تخم آن یا آب کدو یا سکنجین و یا شراب نارنج تنا و کند و بنوش با سرخ
و بزغاج خوردن یا جلای از اجاص و تخم کاسنی و نبات تنا و کند و تنقیه عطبوخ
فوکه یا هلیله کند و برکه و کلاب و عسل مضطرب کند **دندان** آتشی
در خواب دندان سبب اگر بمیان و شایخ و سنو از جاد می شود علاج شقیه
کند بخت آیاره و قرقا یا کردن را بر وزن زنبق و خیر چر کند و کند و درازانه
و شراب بکوتنا و کند اما صبیحا متعوض نماید شد **دندان** از دندان
چنان باشد که چرخه سخت مضطرب شود و تحمل بکیر ها و کرم و سره نباشد و آن
سبب بودت داغ باشد علاج کلک و درازانه تنا و کند یا جلای از زرازان
و تخم سبک و کلکین خوردن و شقیه بخت صبر و یا لکه کند و حب الفار و شقیه و
بکونید و بر دندان سالد و کاه باشد که سبب حرارت بگردد و علامت او آتشی
هلس دندان و دانه نبات کرم بود و کوشه این دندان سرخ بود علامت آتشی

دندان

دندان بر دهن کل و به مرغ و مستعد و اندک کافور مالند و بقله الحفا بخارید و نافع باشد
باب هفتم در امر حلق از آنکه حلق است و آن مرضی باشد که مانع تنفس
و بلع شود و سبب آن قویم لوزین و عضلات حری و حنجره باشد و اگر دم سفید باشد
علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و غلیظ دهان و بخار بود و اگر دم سوری باشد علامت
آن حرورت و بوی دندان و لب و زبان باشد و استلا بدن و جلاست دهن و بلع
هر دو نوع ضد فیال و حجات ساق و میان شام باشد و شراب نیلوفر و عنای تناول
کند یا عناب و اجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات جلق سازند و غذا جوایا بنفشه
و عناب خوردن و غرغره عناب و دیار و بک و قویم کاسنی و آب کشید کند و تنقیه
طبیعت عطبوخ فوکه یا لکه یا بیدین حقه سنا بنت دم بنفشه بخورم و بنفشه
بوسه آن کیلی و سیاه از هر یک پانزده عدد و پستان بست عدد و عناب ده عدد
تخم کاسنی سه دم و تخم بوسه کدم از هر یک کفی و در جند در دست چار چرب است
ترنجبین پانزده دم و روغن کجند و آنجا که از هر یک ده دم و تخم کاسنی ده دم و باقی
باب کرم و بوسه و عطش و بنفشه کند و خون حلقه در حلق بچکاند و دیار یک
بدان حلق استی کرتی باشد و در گردن اندازند و اگر دم و بلع بود و علامت آن قلت و وجع
و تجمیع دهن و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت باشد علاج جلای از تخم سبک
و کاصیان و درازانه و نبات تنا و کند و غذا بخورد آب با مغز بادام و بنفشه
حنجره چاره کند و غرغره با کاه و عسل کند یا بنفشه و تخم ترب و موخ و ترنجبین

عسل بخور شامند و بدان غرغره کند یا سکنجین و عسلی باب و ترنجبین غرغره کند و اگر
سودا بود علامت آن صلابت و دم و قلت بزاق و کمبودت لوز بود علاج ضد
با سلق و حجات ساق کند و غرغره بشیر و بنفشه و مرور شک و جلاب و غذا جوایا
در بلع کشته شد و باقی شوره مکرر کند و استعمال این حقه نافع بود سنا بنت دم
درازانه و ترنجبین تخم سبک از هر یک سه دم با بنفشه و حله و کلک و لکه از هر یک
ده دم و شکر و بنفشه و در یک و ترید از هر یک دو دم و عناب ده عدد و پستان ده بنت
عدد انجیر ده عدد و موخ طایقی و از هر یک ده عدد و درم حیار چرب پانزده دم
آنجا که در دهن ریت از هر یک ده دم بوره نیم دم تخم حنظل و آنکی **دندان**
در می بود که در طرفین حلقوم حادث شود سبب استلا و غلبه خون و تناول کلاب
و شراب و شیرینی بسیار و علامت آن است که از خارج حرقی از گوش تا گوش ظاهر
و مانع بلع و آواز شود علاج ضد فیال کند و اسراج دم بخت قویم و اگر بخت
باشد اعاده ضد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه کنند و تنقیه طبیعت عطبوخ
فوکه و حقه که در حلق دموی ذکر رفت کند و غرغره شراب قویم و آب سکنجین
تازه و رو به و ترید و عسل بخورند و حیار چرب در آن حل کنند و غرغره کنند
و چون آقا را نفع ظاهر شود غرغره بشیر و مرور شک کند و چون بنفشه و بنفشه
بنفشه فوکه یا ترنجبین و شیر حنظل کند طبیعت را بخورم و کلاله **دندان**
از ماده دم با صفر حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش در حلق بلع

دندان

ترشها و شیرینها علاج ضد فیال کند و شراب بنفشه و عناب لعق کند و لعاب کبی
و به دانه نبات و غذا کتکاب با روغن بادام خوردن یا حریره از شیر بوسه یا شامه
و روغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سره از هر یک **دندان** افادت
ملازمه سبب غلظی باشد که بیک و دیار و برز و اگر غلظی جار بود علامت آن حرورت
و لب عطش باشد علاج ضد فیال و حجات و اسهل طبیعت کند و غرغره شراب
قویم و کلاب و اگر از غلظی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم
استرخا و زبان باشد علاج آن تنقیه طبیعت عطبوخ ترید و حب آیاره کند و غرغره
با کاه و عاق و حیا یا تخم شیت و درازانه با عسل بخور شامند و بدان غرغره کند
دندان تغییر که بکلی آواز کرم سبب غلبه خون باشد و علامت آن ظاهر بود ضد فیال
کند و جلای از بنفشه و نیلوفر و عناب و پستان تناول کند و غذا جوایا یا عسل
کدم خوردند و اگر سبب استلا و قهیمه ریه باشد از زلات و داغی علامت آن خشونت
فصل کدغ و غذا خوردن بود علاج شراب بنفشه و ششاش و عناب تناول کند یا جلای
از عناب بنفشه و تخم سبک و کاه و درازانه خوردن و تنقیه طبیعت عطبوخ فوکه کند و اگر
بجلا حیات صفراوی حادث شود شیر تخم فوکه یا تخم حیارین یا آب حیار کدغ یا
شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا بنوش و غرغره بادام و اسفناج و برکیاری
خوردند و اگر سبب هوای سرد حادث شود جلای از بری و شام و تخم سبک و درازانه
و کلک تناول کنند و غرغره با کاه و بادام تلخ و فلفل و درازانه از هر یک

درم زعفران نیم درم بگویند و با عسل یا شکر برشته و حبس کنند و در دهان بکوبند
 و اگر بیدار بویید بود که عارض جگر شود و علامت آن احساس ثقل بود و عدم خفتن
 و اتم علاج کفکند و از زبادی تا و کنگد و بچ را بیا نود و پنج مہک و ثبوت و اینون در مایه
 بجوشانند و بدان غرغره کنند و نجیل برود و بخورند و اگر بسبب جویست قصه ریه باشد
 علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نفس و صفا و قارورہ باشد و اگر از غبار
 و دودہ حادث شود و علاج شراب بنفشہ و نیلوفر و کادونیا با لعاب بکوبند و به دانه تالاب
 کنند و شیر کدو و شراب بنفشہ و در صفت بنفشہ در پیغمہ بمانند و اگر بسبب صیغہ عظیم
 علاج آن ضد کنند و تخم حلی و بنفشہ و پیستان و بنای صلابت کنند و قضا باقی آب
 یا حوض شیرین سوس یا شفاست یا نبات و روغن بادام خوردند و از لعاب غلیظ بکشند
 و روغن بادام موم روغن سارند و در پیغمہ بمانند و اگر بسبب تناول اشیاء جریہ باشد
 شیر تخم کزک مایات با شراب انار عذیب با ترنجبین تنا و کنگد و غذا نمایش
 با اسفناج و یا چتر غزال خوردند **نفس ۴۵** خونی که از دهن بیرون آید یا بقل بود
 یا تخم باضمه باقی اما قفل با از لثات یا از شکم و اہل بود علاج آن غرغره و قضمہ
 بود و قراض مثل قراض مثل کلکار و پوست انار و مورد و لسان الحل و تخم کل اما تخم
 آن باشد که از دماغ بکشد خورد آید بکسر بکشت و وجہ و ثقل سر و علامت خلیج خون
 ظاہر باشد ضد قضا و صحت نغزہ کنند و غرغره بقراض و اما تخم آن است که
 از قصبہ ریه و قنجرہ باشد و بسبب آن مزہ یا صیغہ یا سعال شدید بود علاج قرض کلکار

و کوبا

از جمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موزی و بسبب آن خشونت
 که قصبہ ریه را حادث شود و بواسطہ دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشہ و شراب تخم
 بکب که صک کنند و یا شامند و غذا نمایش با مغز بادام و اسفناج خوردند یا جریہ
 از شیر سوس و نبات و روغن کل بادام و اگر بوز از کام و زردہ حادث شود و پنج مہک
 نوقا از هر یک در دم بنفشہ و پرسیاوشان از هر یک در دم و پیستان دہ عدد و نبات
 دہ دم کلکار سازند و شراب بنفشہ و بنفشہ مربی تنا و کنگد و اگر بسبب رطوبتی بقی باشد
 که از دماغ فرود آید علامت آن سعالی نفث بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب
 علاج شراب تخم حلی و کنگد و کزک و نوقا است و مغز بادام و پنج مہک بگویند و با لعاب ریه
 برشته و حبس کنند و در دهان بکوبند و اگر بسبب رطوبت قصبہ ریه باشد علامت آن
 غرغره سینه و کزک نفث بود علاج هر روز جلای از پنج مہک و کادونیا از هر یک در دم
 انجیرہ عدد مویر طایفی دہ دم بخورند یا شراب نوقا دہ مقدار یا آب کرم حلزونی
 و بعد از نفع تبیین طبیعت کنند یا بنفشہ سنا بخورند یا جریہ عدد عنابہ عدد
 دہ عدد را زبادی و تخم حلی و پرسیاوشان و تخم کاسنی و پنج مہک و نیلوفر از هر یک در دم
 خیار چتر و ترنجبین و کزک سوس از هر یک در دم و این حب در دهان بکوبند و از نان و نان
 و قزما و بادام تلخ از هر یک در دم حلیت بکند و رب سوس بخورند و اگر بسبب رطوبت
 و حبس از نوقا و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نفس و حرمت وجہ
 و عدم نفث بود علاج لعاب بکوبند و دانه سوس و شراب از نبات یا شامند یا شیر تخم کزک

نیز

و کوبا تا و کنگد و غرغره بقراض کنند و آنچه سعال بیرون آید از ریه باشد بواسطہ
 انشقاق و تحرق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی علاج ضد با سلق کنند و شراب
 تخم حلی یا صغری و خون سیاوشان بخورند و شراب انجیر یا آب لسان الحل و کوبا
 فرضیتر سید محمد مدد تخم حلی یا شراب از هر یک در دم کل شرابی و شامند و طباشیر
 ناست از هر یک در دم کوبا و بنفشہ و نوقا و شراب کادوی سوس و کزک و نوقا شامند
 یک در دم بکوبند و آب لسان الحل و لعاب بکوبند و قرض سازند و شراب بکفکند
 بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معدی بود و در ہا خود کفکند **سوس شول**
و سوس غلام اگر خار یا استخوان در کلو کثیرہ علامت آن نفث خون بقی بود علاج دوا کتہ
 اگر برون دیدن و ممکن باشد بکشتن بکوبند و برفق بیرون آرند و الا ریشہ دو کزک دہ
 فرو برند و سران بکشد و دانه باشد که در آن عجب و بیرون آید یا قنجرہ بزرگ در ریشہ بکشد
 و فرو برند و سران بکشد یا حسو بالود و چتر ہا و مزہ خوردند و قنجرہ اما
 علق کزک باشد که در آب بود اگر آب و فرو رود و در صحت آید و غرغره کنند و کزک و کنگد
 یا سرکہ و خوردند و شیر یا شونیز و خوردند و شامند بکوبند و بقی دمنہ یا آب انجبین
 یا سرکہ یا شامند یا بجام کرم روند و بنفشہ چند کنگد علق و کزک غلب شود بقی قطع
 بخورد و در ہن کزک چند کنگد آب آن فروزد و دانه باشد که بواسطہ میل آب بیرون آید و غرق کہ
 بعد از این از صحت آید علاج آن غرغره باشد کلکار و پوست انار و روغن حلی و شامند
 یا کلکار و شامند در دم الاخرین بکوبند و در ہن دمنہ یا بقی شامند **در مریض و آلات شول**

یا شراب کشمش بر پیغمہ بمانند و پیستان و دہ عدد در ہن کزک و اگر بسبب برودت مزاج
 ریه باشد علامت آن خلط عظمی و اشتداد سعال و اشراحت و اسهال ق بیوی کرم برویا
 ساکن علاج جلای زرد یا بچندم انجیرہ عدد پرسیاوشان و پنج مہک از هر یک در دم
 کنند و غذا خوردند یا شیر کنگد بخورند و سینه روغن سوس و سوس چوب کنند و اگر
 بسبب جویست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نفس بود و اشتداد و بعد از
 عظمی و حرکت و تکین او بعد از جام علاج شیر تخم حلی و نبات و ترنجبین تناول
 کنند با لعاب بکوبند و دانه نبات و غذا نمایش با مغز بادام و اسفناج خوردند و کزک
 و یا چتر غزال سید بود **نفس ۴۶** مرضی بود کہ چون حرکت کنند یا پایا دہ عدد نفس نکشند
 و شوات کرد و بسبب آن خلط بود کہ در ریه یا قصبہ ریه ممکن باشد علامت آن خرتہ
 سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلای از پنج مہک و کادونیا و پرسیاوشان و تخم
 و پیستان و مویر طایفی تنا و کنگد و شراب نوقا و کنجشین عسل کنگد و غذا خوردند
 و با تلہ و مغز بادام خوردند و قصبہ ریه بقی کنند و بنفشہ و بنفشہ کادوی سوس و غلب بود و عروق
 عصل معید بود و لعوقی از عسل و زرد و روغن بادام و بنفشہ و مغز بادام و مشتوق
 جلقزہ بکوبند و پنج مہک و دنا بخورند و با جلای از نوقا بقراض آوند و نیم تا نیم
 و پیستان اگر بسبب بخارات قلبی شد علامت آن خفقان و ضعف قلب علامت
 سودا بود علاج ضد با سلق کنند و شراب کادونیا و شراب انار عذیب تنا و کنگد
 و تقویت قلب و تکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب جویست ریه باشد علامت آن عدم

بود و تشنگی و دقت صوت باشد علاج آن تطبیق دانه باشد شراب بنفشه و نیلوفر و کافور
و تربید و شیرین جوی **ذات الحنج** و در هر یک از اینها که در هر حادث شود پس اگر از ماده دم
علامت آن طی طبعه و صفت نفس و وضع و حرارت عین و وجه تشنگی و تشنگی زبان
و مغزین و بنفشه عظیم و مویج بود علاج در اول روز تا در سوم صند با سلیق یا آنکه کند
و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عنایت و پیستان و تربیعین و نبات تا اول کند و غذا کنگر
یا بنفشه و نیلوفر و عنایت پیستان خوردند و سیاه روز شرقی از نبات و لعاب بگو
و به دانه و دروغ بنفشه تشرب کنند و در پنج و ششم حجب فیلین کنند باین مطبوع
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک در دم عنایت ه عدد پیستان پست عدد تخم فیلین
و تخم خیاری از هر یک در دم تربیعین و شیر خشک از هر یک در دم خیاری جلاب تره
درم و اگر احتیاج افتد در دم باز تر یک کند همین مطبوع یا استعمال حقنه لیه کنند
و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی و حراره و حال و طبعی دهن و شدت عطش بود
علاج آن حمی و علاج در مویج و تربیعین و تربید بیشتر باید کرد **ذات الحنج** و
در دانه حادث شود بسبب آنکه از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الحنج
التریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن حمی بود و بآن سعال و خواب و حرارت
وجه و نفق مده باشد و غرق میان مده و خلط آن است که مده در آب فرو نشیند
و چون بر آتش زنند بخار آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر آب باسد و چون در
آتش زنند آنرا منقی باشد علاج شراب بنفشه و شیرین جوی و تربیعین از هر یک

۱۴۵۵

ده درم جلاب سارند و سرطاز را باها قطع کنند و تکم بکافور و نبات تکم بشیرین
کنکاب بکینه بخورند و اگر از آن کراهیتی باشد بجا آن باجه برغلا و شیرین جوی و شیر
خرد شیرین زبان و شیرین عظیم معین بود و شیرین تره مخصوصا که از پیستان بکشد و کند
که بشیر مداومت باید نمود و جام نیز مناسب بود بشری که تحت گرم باشد و بسیار
کنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و درین مرض بککین تازه کنند
که با نان بخورند و شیرین تخم نوک شراب انار عذیب بخورند و اگر بآن نفق مده باشد
کلار می و شفا کنند و تخم نمک از هر یک بخورند و سرطاز سوخته در دم کثیرا و طبیب شیراز
هر یک شش درم کوفته و بجمعه بلعایت دانه سرشته و در دم از آن تناول کرده می باشد
لغزقی که این حرف را معین بود با قلا و مغز تخم خیاری و خرزهره و کدو از هر یک بخورند
صمغ عربی و کثیرا و شفاست از هر یک صفت درم مغز بادام و به دانه از هر یک در دم
مورین طایفی دانه سرود کرده در روغن بادام خوب بپزند و دوازده درم جمع بگویند
لیکن آب بچرخانند تا بایم من آید و با قندین من بقوام آید شقی ده درم باشد
قوی معین کا و دانه پنج نمک و کثیرا و صمغ عربی و شفاست و کلار می از هر یک بخورند
و در کل بخورند مغز خا کدو و شش درم سرطاز سوخته و بادام تلخ از هر یک در دم
کوفته و بجمعه بلعایت دانه در روغن بادام بکشد و بکشد و شقی تا غایب آید از عذیب بکین
آب سیب شریف جایگزین آب شکرین بایم با شقی نرم بقوام آید و ده درم از آن تناول
کنند و درین مرض چون چشم بگردد و در روغن و در روغن شود تن حله با قراط بخورند

تخم باین مطبوع برسیا و شان بخورند سنا و سنی بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار درم تخم فیلین
و تخم خیاری از هر یک در دم تخم کاسنی در دم پیستان پست عدد عنایت ه عدد شیرین
ده درم تربیعین و خیاری جلاب تره از هر یک با زده درم و در میان روز شرقی از نبات و لعاب
بگویند و دانه و عرق کل و بنفشه تشرب نمایند و درین مرض حقنه او نیز بود از سر و
لیه استعمال کنند حقنه سنا و ککین در دم بنفشه و نیلوفر از هر یک در دم سوس حلی خرم
کوفته از هر یک ککینی و در چند مرسته عنایت ه عدد پیستان ه عدد خیاری جلاب تره و تربیعین از
از هر یک با زده درم آنجا سوزن بکشد از هر یک در دم نمک طعام یک درم و بعد از غلظت
مرض تطبیق تربید باید کرد بشری تخم نوک و آب بخورند و نبات و تربیعین و خلط شراب
انار عذیب و کافور شاید غذا بنوش با مغز بادام و اسفناخا ج خوردند و درین مرض
سره بیا بخورند و اگر ماده ملخی بود و این که واقع شود علامت آن ماض و غلظت تا دوره
و باخوش نش و بطور ماض و غلظت عطش و کثرت بزاق بود علاج صند با سلیق کند و جلاب
از پیستان و تخم نمک و رو باده و کدو و نبات و تربیعین بخورند و غذا بخورند و آب و بعد از
تخم فیلین کنند باین مطبوع سنا و نمک از هر یک بخورند کاسنی بنفشه و نیلوفر و تخم خیاری
از هر یک در دم مورین طایفی ده درم با بخورند عدد پیستان ه عدد تربیعین ده درم
چهارم زده درم و میان روز شرقی از نبات و عرق کل و تخم ریاحان یا شامند و اگر از ماده
سودا و علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن
بچون علاج ملخی بود و در استعمال حقنه نرم باید کرد و جلاب از پیستان و بنفشه و تربیعین

تکم تشنگی و دقت صوت باشد علاج آن تطبیق دانه باشد شراب بنفشه و نیلوفر و کافور
و تربید و شیرین جوی **ذات الحنج** و در هر یک از اینها که در هر حادث شود پس اگر از ماده دم
علامت آن طی طبعه و صفت نفس و وضع و حرارت عین و وجه تشنگی و تشنگی زبان
و مغزین و بنفشه عظیم و مویج بود علاج در اول روز تا در سوم صند با سلیق یا آنکه کند
و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عنایت و پیستان و تربیعین و نبات تا اول کند و غذا کنگر
یا بنفشه و نیلوفر و عنایت پیستان خوردند و سیاه روز شرقی از نبات و لعاب بگو
و به دانه و دروغ بنفشه تشرب کنند و در پنج و ششم حجب فیلین کنند باین مطبوع
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک در دم عنایت ه عدد پیستان پست عدد تخم فیلین
و تخم خیاری از هر یک در دم تربیعین و شیر خشک از هر یک در دم خیاری جلاب تره
درم و اگر احتیاج افتد در دم باز تر یک کند همین مطبوع یا استعمال حقنه لیه کنند
و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی و حراره و حال و طبعی دهن و شدت عطش بود
علاج آن حمی و علاج در مویج و تربیعین و تربید بیشتر باید کرد **ذات الحنج** و
در دانه حادث شود بسبب آنکه از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الحنج
التریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن حمی بود و بآن سعال و خواب و حرارت
وجه و نفق مده باشد و غرق میان مده و خلط آن است که مده در آب فرو نشیند
و چون بر آتش زنند بخار آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر آب باسد و چون در
آتش زنند آنرا منقی باشد علاج شراب بنفشه و شیرین جوی و تربیعین از هر یک

۱۴۵۵

و نبات خزند و اساعلم بالصواب **باب نهم در امراض قلب و قند**

سوء المزاجی که عارض قلب شود اگر چاره نبرد علامت آن شدت تشنگی و سرعت مغز و حرمت و غلظت قاروره و حرارت سینه و لبیدگی غنیم و خشم و گریه باشد علاج شراب شیرین و شراب سیب با کلاب و عرق بید و کاشی شرب کند و شراب صندل و لیون و حاض فندک نیز مینداید و غذا ناردان یا لیون یا زرد شکو خزند و کشیز خشک چهار دم و کل سرخ شود طیار شیر یکدم بگویند و یا ده دم شراب سیب بخزند و صندلین و کلاب سیب مینداید مواضع باره نفعی کنند و معراج باره نافع است و این معراج نیز میندود **مس** آن قد کل طیار شیر و کاه و نباتان از هر یک ده دم کشیز و صندل از هر یک در می تخم فندک و تخم فندک و کشیز و معشوز از هر یک چهار دم خشک بخندم و ده دم ناسفته دو دانه که با روغن از هر یک نیم شقال بر روغن و پنجه شراب سیب برشته آخر تخم کاه و تخم حنظل و تخم خیار و کاه و نباتان از هر یک بخندم تخم فندک سه دم و ده ناسفته که با از هر یک شقال تا فلفل صغار و حلقه از هر یک سه دم و دق کل چهار دم و عسلان نیم شقال کافور نیم دم مشک و صندل از هر یک کاهی بگویند و یا شیر قند برشته و شربتی ازین یکتهالی بود و اگر سوء المزاج باره عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و سفر و بطوره و تفاوت بعضی و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و بد دل و فرغ بود و بهمه که رم راحت یا بند علاج شراب بانگو و کاه و نباتان و کشند تا اول کنند و غذا ناردان یا لیون و کلب و معراج و قلا یا که در این چهار اصل باشد خزند و غذایان و دارچینی بر سر طعام بایزند و تخمیر بدن کنند و واد المسک حلوه همچون معراج تا نکل کنند

و همچون معراج مسک حلوه و دارچینی و سیل و ترنفل و مشک و سنبلی و جوز بوا و کباب و فلفل و پوست ترنج از هر یک شقال مشک و انگلی سه دانبر قند برشته یا عسل و اگر سوء المزاج یا مس بود علامت آن هزال و غنات بدن و سفر و توان بعضی بود علاج شراب بانگو و کاه و نباتان یا عرق کاه و نباتان یا شامند و استخام و قند و نباتان و شامند و معراجات مسک همچون سینک سید و کبریا و ده دم و فرغ و شک و سک و پوست ترنج از هر یک شش درم خام و بانگو از هر یک ده دم با درج و کشیز خشک از هر یک ده دم و تخمین بخندم بگویند مشک و صندل و عود از هر یک در می با هم بیاورند و آب کف گرفته برشته و شقال تا نکل کنند و اگر سوء المزاج رطبی شد علامت آن قلت اشتها و سرعت انقباض و بعضی بطی و قاروره سینک و غلیظ بود علاج شراب بانگو و کشند تا اول کنند و غذا ناردان یا لیون و کلب و معراج از هر یک ده دم و اگر علامت اسهال باشد و تخمیر عجب ایا به و آب افیتون مینداید و استعمال ریاضت مقدله تا نفع آید همچون نافع مسک حلوه و عود و دارچینی و ترنفل و مشک و سنبلی جوز بوا کباب تا فلفل پوست ترنج سیل از هر یک بخندم مشک و انگلی بگویند و شراب سیب برشته و شقال یا شراب لیون یا حاض بخزند **حقیقان** حرکتی اختلاجی بود که سبب دفع موزی عارض قلب شود و آن اگر سبب غلبه دم باشد و علامت آن ظاهر بود و قند با سلیق یا صاف کند و سنجبین و شراب سیب و شراب ریاضت و حاض یا عرق کل بید تا اول کنند و غذا از زرد شک و لیون و ناردان یا کاه و شک و تخم و فلفل خزند و اگر علامت غلبه صفرا بود یا شیرین مذکوره و معراجات باره نافع است و صندل و

در سر که تجویز باشد چنانکه کند و بادیکر ادویه بسیارند و باد و جنداد ادویه ادویه و عسل
و یکمغشال بخورند و اگر سودا مزاج یا بس سادع بود علامت آن غشامت و هزال بدن
و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب میلو و بنفشه تناو که کند یا شیر
نخ حزنه یا آب حیات که و یا نبات شکر بکنند و غذا بپزند و بخورند و اگر خوردند با کشت
بزغال و مرغ فربه و ماهی تازه **مصلح** اگر سبب سودا مزاج باشد علاج آن کشته شود
و اگر سبب دم باشد کشته شود و اگر سبب ریاخ بود علامت آن غدد شراب سیف و
و فواق و جشام باشد و بعد از تناول اشیا نفاخه زیاده شود علاج کلقتد و رازیانه و
و مشککین و کر آمین تناو که کند و اگر اشکون و کندی و اطریکیر تناو که کند و
و کندر و کوبیا و زنجبیل بخانند و این سوفت نیز میند بود رازیانه و انیسون از هر یک **مصلح**
و نافع و کوبیا و تخم کرش از هر یک دو دم بکوبند و با دوشل او قند یا میزید و تخم شکر
از آن نباشد تناو که کند و اگر وجع سبب طعمی موفی باشد آب گرم و روغن کنجد یا شکر
و قی کند و بعد از آن جوارش عود یا مصطکی خورند و اگر سبب ضعف معده باشد علامت
آنست که بعد از اکل چادش شود و در ضو معده ساکن باشد علاج آن تقویه معده باشد
و اگر در معده اختلاط رویه باشد بقی و اسهال تنقیه کند و نافع و کندر از هر یک یکم
سود و سنبلیله از هر یک سه دم بکوبند و با عسل برینند و شقایق تناو که کند و جوارش و زنجبیل
طل و آب سیب یک رطل بخورند تا بنشیند آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل بنشیند
طل کلاب با آن ضم کرد و بخورند تا بقوام آید پس رغن زان و مغفل و داجنی و زرنبل

و مصطکی از هر یک درمی و با لکوسه دم و عود ده دم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم ریزند
پس از آتش فریزند و در ظرف چینی یا بجای کنند و احیاناً سه دم تناو که کند **اورام**
مصلح اگر درم جاد بود علامت آن تب و افتاب و حرقت معده و وجع باشد و دم
ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج او لاکتد و زان و آب انار و زنجبیل
و نبات نیز شاید و غذا کشاید یا اسفناج و حصار خورند و در تنقیه غذا کوشند و چون
اعلاء نفیج باشد جلدی از دوباه رنگ و تخم کاسنی از هر یک چهار دم و بنفشه سه دم
و جیار چتر چیدم تناو که کند و اگر جوارش جنداد نباشد دو دم رازیانه با آن ضم
کند و حصار نیز سه دم و نبات و روغن بادام خورند و درایت و اصل و صامیثا با کلاب
و آب بتان افزون و روپاه رنگ بر معده ملاکتد و بعد از دو روز آرد جو و تخم و زرنبل
و سنبلیله با کلاب یا لک کاسنی و جندادان خطی و حبیب و بزرگ و بانور و زرد و سود
و آرد جو و چون و دم خرم کرد و در شفیع کرد و علامت شکر و وجع و جی و مضربان باشد
آن زمان بزرگ و در رنگ و تخم خطی از هر یک درمی بکوبند و با شیر بزباشند یا نفیج
یا بد و علامت نفیج سکوت تب و وجع باشد و چون منقرض شود شراب منلیب و شراب
خشخاش یا شیر تناو که کند و حویه از نفاست و روغن بادام و قند و علامت نفاذ و قی
و اختلاف معده خون باشد و چون مدغم شود شرقی از نبات با تخم شامسغم یا شکر
و اگر جوارش سخت نباشد ماو العسل بهتر بود تا معده را از مدغم پاک کند و چون پاک
باشد کندر و کلاب و در قی کل از هر یک دو دم کل از می و کوبیا و خون سیا و شان از هر یک

درم میگویند و بام چندان قد یا بزرگ و شغالی از آن بخورند تا حرارت تبیین می شود
 و اگر درم یار باشد اگر ماده بلغمی باشد علامت آن می لغت و اشتغال معده و سینه و
 کثرت لعاب و تبخیر و بوی درم رخ باشد علاج مایه الاصول یا شامه و زبانی
 و مشرب بطور نیز میزند بود یا جلابی از پوست چم کاسنی و چم رازیانه و چم مکه از هر یک
 درم و چم رازیانه نیم درم و کلفت ده درم یا شامه و غلا بخورند آب یا شیر خشک را بخورند
 ما فضل و دار چینی و گریبا و روغن بنفشه و روغن پدایخیر بر سر غلا کردن و در معده
 مینداخته و سعد و انحر و سنبلی و خاکستر خوب بر بام بسیار و بر سر می خورند
 ساند یا صبر اسقوطی و درم و سنبلی و فرو مانا و مصطکی و اصفهین از هر یک درم
 و بار و روغن یا من و روغن بآن خورند و سملات یا استعمال کنند و اگر از ماده
 باشد درم صندل و بآن اشکارد و به حنظل یا شامه علاج جلابی از نیم رازیانه و چم
 مکه و چم کرفس و کلکین تناول کنند و غلا بخورند آب یا شیر خشک را و روغن پدایخیر
 و معده را بخلبه و بزرگ و خطی و بابونه و مصطکی از هر یک درم و سنبلی و سعد و انحر
 از هر یک درم و صمغ عربی درم و بابونه درم و صمغ کندی یا سنبلی و اصفهین و صمغ
 و مصطکی از هر یک درم و صبر و صمغ از هر یک چهار درم و بزرگ از هر یک نیم درم و زعفران
 و مر از هر یک درم میگویند و باموم و روغن زیتون یا حنظل یا سنبلی یا میزبه و مال و ان و ان
 الاصول تناول کنند پوست چم کرفس و رازیانه از هر یک درم و چم رازیانه از هر یک
 درم و چم مکه و صمغ درم و صبر درم و پدایخیر نیم درم و غلا بخورند و در معده و درم

چهار و طلی آب جوشانند تا باطلی آید بر صافی کنند و می نوشانی از آن با درم و شامه
 چمبر و کشتال روغن پدایخیر تناول کنند و تلین طبیعت با پان فو صا و یاره غایب کنند
 و درم و چم کرفس و چم مکه و چم رازیانه و چم مکه و چم رازیانه و چم مکه و چم رازیانه
 نایت معده باشد که احداث نخ و بخار باشد علاج هر یک با شامه و کاه باشد که بر
 تنا و کنند و از اطعمه غلیظه و اشباه نفاخه و حوضات احتراز نمایند و سبوس و کاه و
 و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و کدر سنبلی و رازیانه از هر یک درم و فروزن و سواب
 و زنجبیل و گریبا از هر یک درم و سنبلی و فروزن و سواب و مصطکی از هر یک درم میگویند و با
 شل آن قد یا میزند و بخورند تنا و کنند و کوارش شیر یا ران و کوفت و غلا بخورند
 اگر با نخ طبیعت نرم بود حسب ارشاد بریان کرده و بریزد درم که خوریا بیده و بریان کرده
 از هر یک درم میگویند و بام چندان قد یا میزند و بخورند چم کرفس و چم مکه و چم رازیانه
 نیم معده متذفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد و بضم بوده و کتاب که آزاد
 درم میگویند از بخارات عجز نهضه واقع شود که در عضلات قفا سفلی حاصل شود
 و غلیظه کرده و قند در آن عضلات پیدا شود و تظلی است که بر اعضا کشیده شود و
 اوم از این بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و دلالت بر ضعف و تبخیر
 بضم کند و علاج مجموع تقیه و تقویت معده باشد **شهرت کاه** اشتداد اشتها
 طعام بخند که بر سر کنند و سبب آن اگر سوء المزاج باشد که فم معده را کثیف کرده اند
 علامت آن بضع و تغل و قند و عطش و قند معده و کثرت سیلان لعاب و تلین طبیعت

بود علاج تنخین معده کند کلفتند و رازیان و شراب بالکوبیا جلای از رازیان و چغندر
و کلفتند یا شامند غذا خورد آب شیر حاکمانه و نواب کرم خوردند و تنخین صبر
ایاره کند و معده از تنخین کوارش مصطکی و اطهرین و معقولات معده نماند کند و کدو مصطکی
بخانید و شراب لاجرم میزد بود و اگر سبب این مرض کثرت انقباض سودا باشد هم معده
علامت آن حرقت هم معده و قلت عطش و جفا و تشوش بود علاج تنخین معده کدو کج
انقباض و مطبوخ آن و اغذیه جرب خوردند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از
شدت خلط معده و بدن این مرض مادت شود علامت آن قدم اسباب آن بود مثل حرکت
مفط و هوا کرم و سمر و غم و مرضها کثرت التحلیل و در منجم آنقی باشد و علاج آن
نمودن اغذیه غلیظه باشد مثل هریره و کدو پاجه و کرمش کاد و قلیه کز و در وری چهار
نوبت غذا خوردن لیکن افک باید خوردن و بدینا بروغن بنفشه و بادام ندهین کشند که
جرب سبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و معقول آن لیسانا
علاج قتل و اخراج کرم باشد چنانچه گفته شود و اگر سبب اخلاط حاض بلغمی بود که در
جمع شود علامت آن ترشی دهن و جفا تشوش و بران رطب بود علاج تنخین معده کدو
کلفتند و اینون و مصطکی و ارجین خوردند و اگر احتیاج باشد جرب یا یاره اسهال کنند
جمع بشری و آن جمع مجموع اعضا باشد یا سیری معده و آرا ابرو میسوزد و سبب آن
برودت مفط باشد کرم معده را حادث و قوت جبر و جوی از قوت شود و بدن
عظیم محتاج غذا باشد و بیشتر این مرض در رنستان سرد بود و کسی که در سردی سفر

کند واقع شود و علامت آن غناقت بدن و طلال اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد
و ایجا ناغشی نیز حادث شود و بلغم معده سرد باشد علاج شراب بالکوبیا و شراب
کاد و زیان و کلفتند و رازیان و اینون از هر یک ده شقال بخورند و غذا خوردن کج
شود و در تاج خوردن و نواب کرم درمان کنند و شراب بجان و اطهرین و کوا و تشوش بود
و مصطکی مناسب این مرض بود و محدود و در استک و نام کوبند و بر معده طلاء کنند
و این علت سبب ضعف معده و حرارت جمع بدن حادث شود و علامت آن کرم
و لهیب و عطش و بیست دماغ و طبع بود و چون کرسنه شوند و غذا بخورند غشی کنند
و قوت ساقط شود علاج سکینین و شراب زرشک و شراب انار و سبب با کلاب تناول
کنند و غذا از رنگ و توت و زوی و انار دانه و غوره و لیو خوردن و عین که دفعه اشتها غذا
بدل شود چربی یا بد خوردن و یا چربی یا بد کرد **عقل کاد** فشکی بسیار اگر سبب حرارت
قلب در بر باشد علامت آن کرب و لهیب و اشتراق صدر بود و استراحت بهوا سر
شراب حامض و لیو و سبب و صندوق از هر کدام که باشد با عرق کل دید و کاشی باب سرد
یا شامند و غذا شیر جرب مرغ یا بزغال خوردن و صندوق و کلاب و عرق بید بر سینه طلاء
و چار کدو بوزند و این مرض میزد اند **ص** آن متدین مغز خنایین و کدو و قنطاری
از هر یک سه درم و صغ عربی و نشاسته کثیر از هر یک یک درم طباشیر سفید دودنم بکوبند
و با لعاب کبوتر سرشته و سه شقال آنان با شراب سکینین تنا و کنند و اگر سبب حرارت
و بیست معده باشد بواسطه چیزها حریف و جار چربی شور و اگر از سیر چنیا با فراط

یا بواسطه استفراغ مغرط بود علاج او سنجین با عرق کلیدید یا شامند یا آب نازین
یا آب غوره یا شیر قح و ترک یا نبات یا شرباب یو یا ریاس یا شامند و آب خیار کدو
و آب ترنجد نیز میندود و غلظت حوصات باشد و اگر سبب اجتماع اخلاط شور باشد
در معده و علامت آن باشد که آب هضم را بلع نشود و اگر سبب کندی و خوردن ناکند
و علاج آن آب برمت و سنجین مکرر قی کند و شرباب غوره و مانند آن تناول کند و غذا
بروزه باج خوردند و اگر بعد از شرباب سبب تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط
علی شرباب غوره و آب غوره خوردند و بجام معتدل روند وند همین بروغن بنفشه کنند
و کبکب از حرکت کندی و مع شود آب پیچ و برت خوردند و حوصات بارده میندود و اگر از حد
بگذرد یکدک طلا آب خیار کدو یا بنم درم طباشیر یا شامند **سوء الهضم و تخم سوء**
الهضم آن بود که طعام یک هضم نشود و علامت آن نفخ جفا و بران و حرقت معده و این
بود و ضعف هضم آن بود که در میان اما هضم شود و بالین نقل و نموده باشد و بعد از
زمان در جفا آید بوی طعام احاسر کند و تخم آن بود که معده در غذا فطما تصرف
نکند و هضم نکند و مانند سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده کرده
جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب تناول الهضم
کثیر یا الهضم رده بود تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده ببقیات است که مناس
مزاج بود و در روز یک مرتبه صبر باید کرد و اگر طبیعت مجتبی باشد چارش سوزن سبب
بنج شقال در آب گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی بر معده مالند و اگر تابستان بود

در آب سرد نشستن میندود **هضم** عبارت از آن باشد که الهضم در معده مایه و هضم
شود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد
با سهال علاج او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن کچکند کندی تا نفوذ تر پاک
شود و چون معده پاک شود و فی و اسهال باشد و موجب ضعف بود و شرباب ناز یا باغ
یا شرباب ناز عیب با بنم درم طباشیر خوردند یا سوزن انار و اندک شقال یا قهیر طباشیر پیت
شقال یا ربید ده شقال یا پوست پسته یا شقال بکوبند و با شرباب سبب ده شقال
بخورند و صندل و کافور و انار قی و کل ارمق و آب برمت بر معده طلا کنند و بر برافع
سرد خواب کنند و دوغ بسک یا با هن گرم کرده داغ کنند و یا شامند و بر غذا
صبر کنند تا اشتها و صادق پیدا شود و سماه یا کبک خوردند و اگر من مزاج و وقت قی
بود در آب سرد نشینند **قی و تنوع و غشای قی** قی حرکتی باشد که از معده حادث
شود برای دفع چیزی که در او باشد و نوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غشای
تقاضا دفع باشد حرکت و اسباب هر یکی مختلف بود و اگر خلط در جوف معده باشد
قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد نوع دفع و طعام معی باشد غشای واقع
شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا باشد علامت
آن تلخی دهان و انتهای خشکی زبان و تشنگی و فی صفرا باشد علاج سنجین یا آب
گرم حل کنند و بخورند و فی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شرباب ناز یا عرق
یا شرباب غوره یا ریاس یا کلاب تناول کنند و غذا ناز دانه و زرشک و سماه بخورند

و بعد از آب سبب و به قصد دل و کافور و قهقیر کند سفوفی میزند و درق کل و طبعاً
 از هر یک دو درم پیوند و کوبا و عود و پوست پسته از هر یک درم و نیم سماق و درق کل
 و انار دانه از هر یک پنج درم بگویند و سه شقال از ان با شراب سبب یا رب تنا و لک کنند و اگر
 خلطی بطنی یا سوداوی بود علامت آن قلت اشتکی و شوروی و زشی دهن و توج با قزقر
 بود علاج آب تر و عسل و نمک یا طبع سبب و تخم ترب و اندک نمک و عسل مدد کنند
 تا معده پاک شود بعد از آن کلقتند و را زبانه یا زنجبیل برورده یا هلیله برورده و
 بکوا درش مورد و مصطکی و دواء المسک حلوت کند و این سه صوف درق بطنی میزند و بکند
 و مصطکی و سنبل و سکه از هر یک پنج درم عود و صفت درم انار دانه یا زنده درم و زعفران
 قاقه جوز بوا سعد فتاح از هر یک چهار درم پوست ترب طبعی خشک و درق کل از هر یک
 درم بگویند و با مثل دوا دی و قد بیایند و صفت درم تاده درم تناول سفوفی که
 فی بطنی و سوداوی را نافع بود پوست پسته و درق کل از هر یک چهار درم عود و مصطکی از
 هر یک سه درم سکه پنج درم بگویند و آب سبب برشته و یک شقال تنا و لک کنند و اگر ایشان
 سبب کثرت غدا یا اخفیه بود یا سودا و ترشیا کل حادث شود فی باید کرد و بعد از آن
 متویات معده تنا و لک کنند **درم** سبب خوف که بر روی آید اگر اختار و انظار عرق
 باشد ضد با سلیق کنند و کل از رنی و صمغ عربی و بکوبد و بار یک از هر یک شقالی مجموع
 بریان کرده بگویند و با شراب برشته و بخورد یا قهقیر طبعاً یا شراب کوبا یا از هر یک درم
 یا رب تنا و لک کنند و این قهقیر میزند بود **درم** آن کدر و تخم حاض از هر یک سه درم

درق کل کتار و سماق و صندل از هر یک چهار درم شب عیاف افاقیا که با از هر یک درم
 بگویند و با آب سماق یا کلاب برشته و یک شقال از ان با شراب تخم توک بریان کرده بخورد
 و معده را صندل و افاقیا و سکه و رامک و کلاب سبب مورد و سرکه قهقیر کنند و غدا و لک کنند
 و سماق و انار دانه بخورند و اگر فی سبب صمغ یا سقلم بود که برشته و واقع شود موضع مالش
 را عاقل و صفات و افاقیا و کل از رنی و صمغ عربی و درق کل و درق کل و درق کل با یک شقال
 شیر تخم توک بریان کرده بخورند و اگر باقی منش خون و معال بود بار یک صمغ عربی از
 هر یک درم بریان کرده با کل از رنی درم بگویند و با شراب عناب بخورند و کشیدن
 و لود و صدف موخته و شاک کوی موخته و افاقیا و کل از رنی و سماق و شاسته و تخم
 توک و خون سیا و شان از هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم طباشیر و درم بگویند
 سماق یا رب لسان الحلی برشته و سه شقال با شراب عناب بخورند و از جام و صیاح
 و اعراض نظا احتراز کنند و اگر سبب قروح و شود معده باشد علامت آن و صمغ
 شانها یا زعفران باشد و درق معده باشد و چون چیزها شور و ترش بخورد و صمغ زاده
 شود علاج او آن است که از حوضات و محالحت احتراز کنند و اخذ از صمغ مثل با
 و زنده تخم مرغ خورند و این قهقیر میزند بود **درم** آن تخم حاض از هر یک سه درم
 طباشیر بود و کوبا یا شاک کوی سوخته از هر یک دو درم شاسته کینا از هر یک چهار
 درم بگویند و با آب لسان الحلی یا عاقل بکوبد برشته و درق کل و شقال باشد
 و اگر خون از عضوی دیگر بجهت دیرین شاک از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامت آن

آن عضو باشد علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده به بندد و علامت آن نفخ
و عرق سرد و غش بود علاج وی آنست که تخم نبات و یا بونه از هر یکی چندم بخوراند و یا
یکدم نمک یا شامند یا حبش آرشاد دودرم با آب گرم یا آن تخم خرگوش یا آب یا لکون یا کنگر
یا شامند یا سرکه خرگوش با آب غسل کرد یا شامند و قی کنند **فراق** حرکت باشد
از طبیعت داخل معده برای دفع مونی و این مونی یا اختلاط حار حین بود یا طعام
حریق و علامت آن حرقت معده و هرق صفراوی و سوداوی بود علاج وی آنست که
طبیخ نبات و ترب یا آب ترب و عمل و سببجین و آب گرم یا شامند که قی یا
با سهال دفع شود و بعد از آن شرابی از نبات و عرق کل و بید یا لعاب بکوبد و دانه و
نبخشه با دام یا شامند و اگر فراق سبب ریح باشد و این بیشتر صیدیا زرا واقع شود و
تخم نیز بود علاج کلفتد با ایسون یا زیره یا دارنا نه خرنند و مسکلی بخانند که اگر در مسکلی
و عود تا و لکنند و اگر سوخته که عسل باید میزدانند و اگر سبب تناول طعام بسیار بود
قی کنند و زره و دانه نواز و ایسون و تخم کرس و صغیر از هر یکی نیمدم کوفته با قند بخورند و
درین نوع حرکات بدلت مثل دیامت و حرکات نفثا مثل عفتب و حجات میزند
و بر کرمکی و فتنکی چه باید کرد و اگر فراق بعد از قی یا سهال بسیار حادث شود بواسطه
بوسخی که موجب تنفخ معده شود و شراب نبخشه و لعاب بکوبد و دانه تا و لکنند و غذا
شیرین جو کدو و روغن نبخشه و معوم روغن از کدو و نباتان افزون و خطی و کیز و معوم صافی
و روغن نبخشه سازند و در معده می ماند و این بدترین انواع فراق بود چاکه کفته اند

مذا فراق مالدین فراق و در دم کبد نیز فراق بود و آن سبب رنگ ورم بود که فراق تیره
شود و یا بواسطه شاکر که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد
نفشان و بطلان اشتها اگر سبب سودا مزاج معده باشد علامت آن علاج آن
کفته شده است و اگر سبب خطی مزاجی یا خطی مزاج بود که در معده جمع شده باشد علامت
آن حرقت معده و برات یا مساحت دهن باشد و تشنگی علاج آن قی باشد و بعد از
تقویت معده سببجین سفر جلی و به برده و شراب سیب و محلات مثل کبر و میو
نیز میزد و اگر سبب خطی بلخی ریح بود علامت آن قلت تشنگی بود و میل با شام
حار و حریق و علاج تنفیه معده قی کنند و کلفتد با ایسون و جوارش عود خرنند و
و فودنه و دارنا نه از هر یکی چندم قریق و سنبل از هر یکی دودرم بکوبد و با مچیدن
قند یا میزند و و شقال تا و لکنند و اگر سبب خطی باشد که در معده متعفن شده
باشد علامت آن غشیان و بران تن بود علاج تنفیه بدلت و سهال بود و بعد از آن
تقویت معده و اگر سبب آن باشد که سودا بعد از زیره که موجب اشتها شود و علاج
آن است که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورد ختم شود و چون چیزها را ترش و فاسد
بخورد تمام اشتها بد شود علاج آن تنفیه مساکد طحال بود سببجین بر زری و زیره
و کبر و زیتون مسکه و محلات و اگر سبب بطلان حسن فم معده بود علامت وی آن
باشد که احساس تناول اشیا و حریق و ماله کلفتد و اول فراق و غشیان حادث شود علاج
کلفتد و دارنا نه و شراب و لکون تا و لکنند یا جلالی از دارنا نه و تخم میو و لکون و کلفتد خرنند

و بعد از نفع بحسب وجوب قوت یا غلبه کند و بعد از آن بخوارشات و معونات حاره
مده کند **باب یازدهم در امران کبد** سوء المزاج که عارض کبد شود اگر چه از
علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهان و خستگی زبان و قلت اشتها و احتیاس طبع و عرت
نفس و حرارت کبدی ثابت قاعده بود و شاید با آن فی صفرائی و اسهال صفرائی
نیز باشد علایق از تخم کاسنی و تر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی
یا شیر تخم چایرین و نبات تناول کنند و شراب هندل و صاف نیز شاید و غذا
در فک با انار دانه یا فروج خوردند و آب کاسنی و صندلین بر یکدیگر ملا کنند و اگر طبیعت
مختص باشد تلخین کنند و طبع فزاید یا قوی طباشیر نرم از هر یک یک مثقال یا سکنجبین
ده مثقال و آب کاسنی پست مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشند **م** آن سنابلی بنفشه هلیله رند و رقی کل از هر یک
سه درهم کافور نیم دانه بگویند و آب کشیز و کاسنی یا بستان افزون یا فله الحما
ملا کنند و اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قوی طباشیر یا ده مثقال رب یا سیب بخورند
و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرد شک و صفاق خوردند و مغز بادام بریان کرده و اگر
المزاج بارد باشد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت عطش و سیاهی زبان و تخم
روی و اجقان و بطوره نفس و سیاض و غلظت قاعده بود علاج هر یک با معاد جلابی از
رازیانه و روپاه ترکیب و کلند تناول کنند و بخور آب یا تخم خشکدانه و تیموکبک
خوردند و این قریب تناول کنند **م** آن سنبل و مصطکی و تخم کرفس و ادخو و بادام

و اهل وسط و مران هر یک دو درهم عصاره غایت نیم درم زنجبیل و فلفل از هر یک نیم
بگویند و آب رازیانه قوی سازند و شقایق با این ملا الاصول بخورند **م** آن بخت
تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و تخم رازیانه سه درهم تخم کرفس دو درهم انیسون سه درهم
ادخو و عاقصا حاشا جوده از هر یک بخورند و مرطبیانی پست درهم در سرط آب
بخورند تا با رطوبتی آید و یا نیم من قد بقوام آید و پست درهم تا سه درهم تناول
کنند و این قریب بخورند **م** آن انیسون و ریون و از هر یک سه درهم تناول کنند و کلند
بخورند سنبل و اسارون و کل مضول از هر یک سه درهم بگویند و آب کرفس قریب سازند
شرقی یک مثقال بود و اسارون و نام بخورند و کبریا آب آن تطیل کنند و شقایق آن
تقیه کنند و با بونه و اکلیل الملک و قسط و سلیمه گرفته با روغن سوس ملا کنند و اگر
اسهال با فراط بود تخم سببنا و شاسفرم و صمغ عرب از هر یک سه درهم بریان کرده
کحل آب تر کنند و زرد بوند و کبک و تیمو بریان کرده و سببنا یا زرد شک قریب کرده خوردند
و اگر سوء المزاج طبعی شد علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج و رقی و اجقان
و کثرت خواب و بلاد و حواس غلظ و بطوره قاعده و سوء الهضم بود علاج
از رازیانه و تخم کرفس و تخم سبک و کلند تناول کنند و غذا بخورند یا دینه یا کبک
و تیمو و ریزه و دارچینی خوردند و الطریقی کشیز و کلند و جوارشات گرم میخورند
قوی معیند رازیانه تخم کرفس از هر یک سه درهم سنبل بخورند و آب رازیانه یا
کرفس بر شند و شقایق یا ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یا پس

بود علامت آن غنایت بدن و قلت دم و تشنگی و بیوست طبع و صلابت بعضی بیاض
 قاروره باشد علاج شیر تخم بزرگ یا شیر یخ و شفاش تناول کنند و غذا کدو با کرشته
 بزغال خنک یا حریره از شیر گوس و نبات و روغن بادام و مای تازه نیز شاید و موم
 روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب تورک ترکیب کنند
 و بر یکدیگر بکشد **سند** کدو یا سبب سوء المزاج بود و علامت آن گفته شد و با سبب
 باشد که بکشد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و مناد لون و غنایت بدن
 و اسهال غالی و بیاض و در وجه ضلع آخرین از اضلاع اعین بود و این سده اگر
 محلب کدو باشد علامت وی آنست که بر اول اندک آید و رقیق بود علاج هر با مواد
 جلابی از تخم کاسنی و تخم تمک و روپاه ترکیب از هر یک سه درم تخم را دیانه یک درم نبات
 ده شقال تناول کنند کدو را خورده و پوست تخم کاسنی و را دیانه و نبات بحسب
 مزاج یا قهقریه رزقک یا سکنجین ساده یا بزوری و غذا ریزه یا ج خوردن و از اعراض
 غلیظه و حلاهی احتراز کنند و اگر سده در مفر کدو باشد علامت آن براق رقیق بود
 علاج هر روز جلابی از تخم تمک و تخم کاسنی و را دیانه و نبات تناول کنند و غذا
 بخورد آب تین طبیعت کنند بدین مطبوخ سناج دم تخم کاسنی سه درم بچوشاند
 و صافی کنند و ده شقال شکر سوخ و پنج شقال میخون چنانچه چرب و مان حراره نمایند
 و با بونه و شبت از هر یک سه درم تخم کاسنی سه درم اسارون از هر یک سه درم بکوبند و آب
 بر یکدیگر بنهند و میخون گرم درین صورت نافع باشد **سند** آن تخم کاسنی و را دیانه ابل

سلیمه از خراز هر یک ده درم سنبل قسط روان و سبب غنایت سربری بادام تلخ از
 هر یک بچیدم ریوند چنی رب السوس از هر یک سه درم و شفران یک درم مجموع را کوفته
 و بچته یا شیر قند یا عسل سرشته و یک شقال با ما و الاصول تناول کنند **سند**
 و روی باشد که بر یک ظاهر شود و اگر در مفر باشد علامت آن تب و تشنگی و تب و فقر
 و وجع موضع کبد و غلظت و ظهور درم و سعال و فراق و احتباس بطن و این نشانه بود
 که احتباس یول نیز باشد علاج اولاضد با سلیق کنند و خون بحاجت و قوت برادر
 و هر با مواد جلابی از تخم کاسنی و پوست تخم کاسنی و روپاه ترکیب از هر یک سه درم نبات
 و ترنجبین از هر یک ده درم تناول کنند و غذا الکسکاب خوردند و تین طبیعت مطبوخ
 قو کنند یا با این حقنه سناج دم بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی از هر یک بچیدم جو
 نیم کوفته سیوس خطی از هر یک کوفته چرب را ریزه درم شکر بر تخم ده درم روغن بنفشه
 آنگاه از هر یک ده درم و اگر درم بر یکدیگر باشد در ده درم بول سو طبع باید کرد
 شیر تخم و آب کاسنی و سکنجین بزوری خوردن و این قرص تناول کنند تخم کاسنی مغز
 تخم خربزه تخم کشوت از هر یک سه درم طباشیر یک شقال ریوند نیم درم لک مغسول درم
 بکوبند و آب کاسنی سرشته و شقال بخورند و را دیانه و روپاه ترکیب و قو کنند
 و صندلین و قو کاکج و طحلب و آب ستان افروز و کلاب خنک کنند و از آنجا بجاورد
 کدو استعمال نماید بکشد و تخم کاسنی و کدو تناول کنند و غذا بخورد یا شیر خشک دانه
 و روغن پندامی خوردند و معده را بخلبه و بریزد و خطی و با بونه و مصلکی از هر یک ده

سبیل و سود و از خراش هر یک در می و صبح سه درم و بایزده درم قهقیر کند ما سبیل
 و اختلین و سنج و مصطکی از هر یک سه درم صبر و صندل از هر یک چهار درم حبه و بزرک
 هر یک نیم درم رغفلان و مر از هر یک در می بگویند و با موم روغن زیتون یا خیره یا قسط
 بیا میزنند و با آن دو این ماء الاصول بنا و ککند پوست بچ کرش و پوست بچ را زانند
 از هر یک ده درم ایسون و را زانند از هر یک سه درم بچ مکه صفت درم حبه چهار درم
 انجیر سفید ده عدد سوزن طایفی پانزده درم در چهار رطل آب بخوشا نند تا با رطل
 پس صاف کنند و سی مثقال از آن با سه وزن چیا رچینر و یک مثقال روغن پودا بخوشا نند
 کنند و تلین طبیعت با یارده لوز غازی و یارده ارکا غازی کنند و اگر درم صغری و یارده
 علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و تاریت قاروره و بی اسهال
 مراری بود علاج هر با عدل جلا از آن تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و زنجبین بنا کنند
 و تلین طبیعت و طبع و فواک کنند یا عسل یا نفوع فواک یا شیر خشک و زنجبین و چیا
 و عدل ککاب یا شیر خشک یا ش خورد و اگر درم بلغی باشد علامت آن قلت عطش تب
 غیر حاده و برا بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس درم کنند و با وجع با رطوبت باشد علاج
 جلا با زرد راه ترکید و را زانند و بچ مکه بنا و ککند و غلا بخور آب و بنواش با مغز بادام
 خورق و تلین طبیعت بخفتن و نرم کنند یا با این مطبوخ بنا بخورم را زانند و ایسون
 از هر یک ده درم بخوشا نند و صاف کنند و بچ مثقال همچون چیا رچینر تا بهمت شغال
 حل کنند و بیا شامند و بعد از نقیه اطریفل و ککند و جوارشات متوی دهده تناول

کند

کند و اگر درم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود
 آن صلابت کبد و تشنگی و تشنگی زبان علاج هر دو ز جلا از آن تخم کاسنی و را زانند و ککند
 و کافور زبان و نبات تنا و ککند و شراب یا لیکور کافور زبان بنق کنند و غذا بیزه با بچ
 و تلین طبیعت و طبع و افیتون کنند یا سنا بهمت درم و با لیکور بچ مکه و تخم کاسنی
 از هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بخوشا نند و صاف کنند و همچون هفت شغال
 در آن حل کنند و بیا شامند و غلا بخور آب صغری و ککند و خورد و بعد از نقیه سنجین
 بزوری و عضلی و ماء الاصول و قهقیر ز لیکور کاسنی و ککند و ککند و ککند و ککند و ککند
 و به بطور روغن بنفشه و اکلیل الملک و با بچ قهقیر کنند و اگر درم صغری یا صغری با سقطه
 باشد بخور مقشور و ریوی از هر یک سه درم سوسیای دو درم در روغن بنفشه بکوبانند
 و با م آبخنطیلا کنند **دیه** اگر بعد از درم حادث شود علامت و آنست که تب
 و دیگر اعراض اشتداد کند و مرینر بهشت باز نتواند خفت و چون منفر شود علامت آن
 قشعره و اسهال مده یا چیر می نمید بر وی بود و مرینر راضی و راحت حاصل شود
 و باشد که مده بقی با دار دفع شود علاج بیشتر از آن چیا رچینر یا بنفشه یا قهقیر کنند و بیشتر
 بن با رو و شکل تنا و ککند و چون منفر شود اگر تب باشد جلا از آن زرد فواج کرش
 و را زانند و ایسون و نبات تنا و ککند و اگر تب باشد شیر و تخم یا شیر عنایت
 نیلوفر بنا و ککند **نیم** علامت آن تقل باشد و وجع مده باشد و تب و حالت
 نباشد علاج آن سنجین بزوری و ماء الاصول و همچونات حاره تنا و ککند و

گفته باید کرد یا این حب استغفار غایت اینست که مستحق مقوی از هر یک درمی
 لکه مسئول بود بستان از هر یک دو درم بگویند و آب را زبانه حب سازند و ششالی
 تناول کنند و بزره ارغی در پنج سوس و موینج از هر یک سه درم تخم تربت صفت مهم بکنند
 بچاه درم آرد چوب کین که از هر یک شصت درم نباتند و آب را زبانه و آب کاشی
 سبزشند و بر شکم فلک کنند و بعضی شکم را شق کنند و از بر لگویند لیکن غلظت خطر باشد
 اما استغفار طبعی آنست که ریاح غلیظه در صفاق و رطب و از بر لگویند و معده را قاع کرده و
 آن حرارت ببرد و برودت معده بود زیرا که چون معده از غم غم عاجز آید کیلوس
 خام در حکم رود و عجز بطبع و غم آن مشغول نشود و آنان ماده ریاح و از بر لگویند
 حادث شود و موجب این عرض کرده و علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف
 بود و با آن متلی نباتند و چون دست بر شکم زنند از آن آواز طبل آید علاج هر روز
 جلابی از تخم کاشی و انیسون و پنجه مرکب و پنجه کاشی و کلفند و تناول کنند و بخور آب
 با مغز بادام و قلعن و زبره کرمانی و کرمانی و بناخواه و روغن با بونه و روغن سداب
 و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و زبانه و انیسون و زبره کرمانی و دو قور و تخم کرفس
 کوبی و فطر سالیون از هر یک سه درم پوست پنجه را زبانه ده درم ادختر و فقاغ و از
 از هر یک دو درم موینج طبعی است درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بجود رطل آید
 پس با دو رطل غسل بگویند آرد و ده درم تاده متغاله ششالی و لکند سفوف تخم کرفس
 و تخم زبانه اسادون قسطه را روند از هر یک دو درم زبره کرمانی سه درم سبکی

درمی و نیم بگویند و شغال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن گفته را با دو جلابی قند
 یا میزند و پنج شغال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن گفته را با دو جلابی قند یا میزند
 و پنج شغال تناول کنند و اگر خواهند که تلخین کنند پنج شغال مجون چنار چنبر و دو
 این ماء الاصول در آب گرم حل کرده و یا شامند و چون مرض مخط کرده و نفخ مکن شود
 با بونه و تخم شبت و اکلیل الک و زبره کوش و زبره بگویند و آب سداب بپزند و بر شکم
 مالند و نوشی از استغفار که از چنبر گویند علامت آن اشتها و عظم بطن چندان
 و تخم ایشان عظیم شبیه بلیکم آستان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشتوت
 و کاشی و زبانه و روپاه و تربک و نبات تناول کنند و تلخین طبیعت بدین مطبوخ کنند
 سماعت درم روپاه و تربک بچند تخم کاشی سه درم شکر سرخ و تخمین از هر یک ده
 درم مغز چنبر یا زبره درم در آب کاشی ناست پنجاه درم نافع بود و پنجاه
 درم شبت شکم را ببالند و باید دانست که هرگاه که با استغفار بت و تشنگی باز آید بود
 با شام و حاره معالجه کنند و روپاه و تربک و تخم کاشی و زبانه و کفا غایت و بنوا مش و مغز
 بادام خورند و تلخین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا هلیله آبلع بلبلج از هر یک پنجاه
 بنفشه و بنفشه و تخم کاشی از هر یک سه درم موینج طبعی یا زبره درم آبی سیاه و کبی
 و عناب از هر یک ده عدد چنار چنبر و زبره چنبر از هر یک ده درم و بعد از تهیه آب
 کاشی و کنجشین ساده خورند **بر قاف** صفر قی فاحش بود که در برش و چشم ظاهر
 شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قیل بچران باشد علامت

آن پس طبیعت و تلخی دهان بود و در روز یا جوری واقع شود و علاج آن سهل تر باشد
و آب کاشی پست دم با ده دم سنجبین تا واکند و غذا شیرین باشد و زرد شک
و مغز بادام خورند و مایه تازه با سرکه و اگر بریقان از سوء المزاج کرم باشد که بکند
را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صبح قاروره و
میل آن بسودا بود و با او صفرا بود و رنگ روی تیره باشد و طبیعت متعین بود
علاج آن جلدی از تخم کاشی سه دم ایا صوره عدد با ترنجبین و نبات تناول
کنند و غذا جو آب خورند و تلخین طبیعت عظیم فوکه کنند یا نفق آن آب
خشت و ترنجبین یا عظیم هلیله و بعد از تنیده ترید مزاج کد باید کرد
بشیر تخم فوکه با سنجبین یا آب خیار کدو یا یک گال قرص طباشیر نرم و غذا
آلوده و غرضندی و زرد شک و بنو ماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و اگر بریقان
سبب سوء المزاج جاری بود که از غراره حادث شود و مرار صفرا بسیار جذب کند
و دروغیانی پیدا شود و در بطن نقش کرده و علامت آن شدت عطش و
باشد و این نوع نفی حادث شود و باشد که سبب حملات جمیع بدن عارض شود
و علامت آن خفافت بدن و غاریدن و خشکی راز بود و صفرا غلیظ و راز دفع
شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و ترنجبین کد باشد و اگر بریقان سبب و دم کد
حادث شود علاج آن خض و تلخین طبیعت باشد و اگر سبب شرب زهر یا اگر بریقان
چوان زهر دار باشد یک گال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند یا شقای

قرص کافور یا عاقل کوبه وانه یا آب خیار کد و خورند و غذا الکتاب با روغن بادام
خورند و اگر بریقان کل و صندل و قاقیا و کشنیزه نیم و کافور نیم واکند با کلاب تصد
کنند و بریقان نیز سبب سده که میان طحال و اسفاخ حادث شود واقع میگردد و این نوع
تا به قویج باشد و لا علاج قویج باید کرد و استعمال اشیا باره کند و ریوند
و عاقل از هر یک شقای و افنتین دو شقال بگویند و با ده شقال سنجبین تناول
کنند و اگر سبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت آن
باشد که راز بند ریج سفید کرده علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال
سفحات مثل سنجبین بزوری و آب کاشی و تخم کرم و انیسون و اسفاخ
آن و الله اعلم بالصواب **باب دوازدهم در امراض طحال**
سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر عارض علامت آن شدت خشکی و اینها
در وقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کوفت آن و حرارت قاروره و سواد
براز و اختلاط نبض و سوء خلق علاج فضل اسلم کند از احباب چه جلدی از تر
هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرد شک با سنجبین بزوری و این نوع
مینداخت **م** آن ریوند در می و نیم رغفلان نیم دم ورق کافور نیم طباشیر
سه دم مغز سه تخم سه دم تخم فوکه چهار دم کافور نیم واکند کوفته و پنجه باب
کاشی برینند و شقای با سنجبین تناول کنند سوز طباشیر ریوند نیم دم
سبیل مصطکی عاقل از هر یک در می زرد شک چهار دم بگویند و یک گال تناول کنند

و اینجور که بر سر که فاضل بود و اگر آب و نشکی مغز باشد شیره تخم بزرک با کاسنی یا آب
 خیارکده یا سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج باشد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم
 نشکی و کثرت رین بود علاج جلابی از پنج دانیه و تخم آن و انیسون و کلغندر تناول کنند
 یا سبت شقال ازین ماء الاصول **د** آن پوست را زینانه ده درم و تخم کبرنج نیم تخم
 کزهره و تخم کبر از هر یک سه درم و میرطابنی ده درم تخم خیارین نیم تخم تخم کثوث و تخم
 کاسنی و زینانه و چکشت از هر یک سه درم مجموع را در سه طحال آب بجوشانند تا با یکدول
 آید بر صافی کنند و با عسل و با قند بفرم آرند یا آن آب با قند کرده را قند و عسل بپاشند
 بنهند و بیاض کند و غذا بخورد آب شیره خشکانه خوردند و اگر طبیعت همجنس باشد
 باین مطبوخ تلخین کنند **د** آن سنا نیم درم هلیله سیاه سفت درم پنج از خرف
 عافیت تخم کاسنی از هر یک سه درم بنفشه سه درم آووی بیاض ده عدد عنبیه ده عدد
 سبستان بست عدد چهار چنبره با زرده درم ترنجبین و شکر سوز از هر یک ده درم
 طحال را بورق سلابی کزنج کبر و انشد مجموع را در سرکه حویسی بنده تطهیر کنند و اگر
 سوء المزاج یا بس بود علامت آن صلابت طحال و کبودت بدن و خفت نفس باشد
 علاج آن جلابی از تخم کاسنی و چکشت و بنفشه و روباه تربک و نبات تناول کنند
 و غذای نواش و مغز بادام و کدو با فوریج خوردند و مای تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج
 رطب باشد علامت آن رهل بدن و بیاض لسان و کثرت رین و قلت عطش بود
 علاج آن سکنجبین بر روی ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا بخورد آب شیره

خشکانه

خشکانه و قلاویه تنوبله خوردند و تلخین طبیعت کنند بخت اخیمن و بخت ایاور
آرام طحال اگر ورم طحال در موی بود علامت آن تب و سرعت نفس و عطش و اشتها
 و وجع طحال و غلظت سواد قاروره بود علاج آن ضد با سلیق کنند و جلابی از
 تخم کاسنی و عنبیه و احاص و نبات تناول کنند و غذا خشکانه بخورند و تلخین طبیعت
 کنند و مطبوخ خراگ و صندل و اقاقیا و شیاف ایضا و کثین تر ز طحال طلا کنند و اگر
 ورم صغری بود علامت آن حمی حاره و عطش مغز و زردی چشم و زبان و قاروره
 و بران باشد و باشد که بآن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تربک
 تربک و ترهندی و نبات تناول کنند یا آب انار یا نبات و غذا جو یا شیره
 خوردند و تلخین طبیعت کنند بقرص طیار شیره نیم یک شقال با ده شقال سکنجبین و
 صندل و بزرک و کثین و ورق پد قنجد کنند و اگر ورم بطنی بود علامت آن قلت
 عطش و زیادتی تخم طحال و بیاض لون قاروره و بطور بعضی بود علاج آن جلابی
 روباه تربک و پنج و زینانه و نبات تناول کنند و غذا بخورد آب خوردند و تلخین
 طبیعت کنند باین مطبوخ **د** آن سنا پیلده زرد از هر یک نیم درم زرد قی
 تخم کاسنی و زینانه و کزهره و چکشت و کلغندر کبر و بالنگو و کاه زبان از هر یک سه درم
 اینجور است درم میرطابنی با زرده درم شاه تره یکدسته چهار چنبره و ترنجبین از
 هر یک ده درم و بعد از تنقیه قرص زرد خشک با سکنجبین بر روی و قرص کبر خوردند **د**
 آن چکشت و تخم کبر از هر یک ده درم نراوند مدحج شونیز تخم سبندان از هر یک ده درم

عصل منت دم بکند و با سه دم استخوانند و دویه بدان برشند و درین
و یک شال تان و کند و در میان کبر و دویه ارضی و غایت بکند و با سه دم بر طحال
کند یا خرد که بکند و با عمل میانه و کاعده می مقدار دم بچینند و دویه بران
مانند و بر طحال نمند و اگر دم طحال شغف شود و منجر گردد و بعد از دویه و بقی با بران
دفع شود دران غیر شتر با دوات منید بود اند و سعی باید کرد که طبیعت مجتنب شود
نوع طحال بسبب برعدت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت
آن تعدد موضع طحال و با سنگ آن بود و باشد که با آن قراقر بود علامت آن ماه الاصول
و سنجین برزوری آب را زبانه یا سنجین عضل تان و کند و نمک و سوس و کا
کم کند و بر موضع طحال نمند **سده طحال** حادث آن بسبب فضلات غلیظه بود که
در و مجتمع شود و علامت آن فعل طحال بود و علامت دم علامت آن جلای از زبانه
و ناخواه و رویه و تپک و انیسون و نبات تناول کنند و سنجین برزوری و قرص
منید بود و نیم کاسی و کان مزاج از هر یک بچندیم و بچکشت دو دم و نیم بکند و
دم از آن با سنجین برزوری تان و کند و باقی معالجات سودا مزاج بجا آرند
برقان تغییر لون باشد بنیای و سیاهان سده باشد که میان طحال و کبد
حادث شود علامت آن فعل و تعدد و خفت نفس و قلت اشتها و نخافت بدن
و بطور نفی بود و تجدید حادث شود و نیم علاج آن نمند استم کنند از نبات
و جلای از پنج نمک و نیم کاسی و نبات با کلفت تان و کند و عدل از نه با چم زرد

و بعد از دفع سنا بچندیم و پوست پنج کاسی سه دم و نیم کرده دم بچوشاند و صافی
و پنج شقال بچون بخاخ دران حل کنند و تان و لقا باید با هلیله زرد و سیاه و کاپی از
هر یک سه دم استخوان بکند و غار میون و سیفای از هر یک نیم دم و سه دم از آن با
ماه الجین یا شاسند و اگر این مرض بسبب صف قوه جاذبه یا ماسک طحال بود علامت آن
قی و اسهال سودا و سقوط اشتها بود و کدورت عین علاج او جلای از انیسون و قرص
کل و سنجین برزوری تان و کند و طحال را بر دق کل و دوفل و استقین و نقل و مصطکی
فقیه کند **باب سیزدهم در امراض امعاء** از آنکه قویجات آن
مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قویجات و وجع کله مشبه
ی شود و زرق بدان کند که وجع کله از یک یک موضع تجاوز نکند و وجع قویجات از جای خود
تجاوز نکند و سبب قویجات اگر بلفم غلیظه باشد که با نقل مختلط شود علامت آن سده
وجع و سقوط اشتها و سبوق قته بود و پیش از حدوث قویجات بلفم مزاج با برار بر و
آمده باشد علاج جلای از بانکو و زبانه و انیسون و نیم کرس و کلکین تناول کنند
و بخوارس سنجینی سهل تکین کنند یا با این حب ایان قیقر و زید از هر یک در می
نیم خط و نمک هندی از هر یک دانه بکوبند و نقل از زرق دو دانه بچوشاند و لقا
بدان برشند و حب زرد یا این حقنه استعمال کنند سنا منت دم و نیم ده عدد
سپستان پست عدد خشک و شیت ده دم با فون و اکلیل الملک و سدایه از هر یک
کنی یک چند درشت و دمن بچند و آنچه از هر یک ده دم سگر سرخ پست دم بود

و گرم کاشی و ترنجبین و نبات تنا و لکند یا آرد کدو یا شیر تخم نوک با ترنجبین و جویین
 تلخین کند بنفشه یلور تخم خداین با یون سوس کدم اکلیل الکلی جویم کوفته لبلاب بره
 از هر یک دنت درم عناب سه عدد پستان پست عدد کچا نشو صاف کند و لعاب کچا
 و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و خیار چنبر و ترنجبین از هر یک ده درم با آن تخم کدو شمال
 غایت و فذا شیر کدم چرب و حوها چرب خوردند و شکم بروغن بنفشه و لعاب صلی کچا
 مانند **ایلا و سر** نوعی از قلع است و آن چنان باشد که شکل درامعاً تخمین شده باشد
 و از دهن بیرون آید با آن صدف مغز و بخش و اضطراب بود علا جوش آنت که اولاً لعل
 روی بدهند و بعد از آن چون وجع ساکن شود با آن معاودت بخند و جوارش سرخ و یا
 جوارش فلا فل یا شهر ماران بدهند و این فخته استعمال کنند **ع** آن با یون و روغن و تخم
 کرفس و دانایانه و صندل از هر یک دو درم با بخره عدد مثل کچنج جوارش از هر یک دو درم
 معین نسبت یا پیدا بخره ده درم نکر سرخ و آنگاه از هر یک پانزده درم بوره و کک از هر یک
 نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند و اگر نتوانند استعمال دیاست معین دهند و روغن بابونه
 و شبت و اکلیل الکلی و غلام و نسک و مرکب یا بنیر و ستر فروند و روپا و ترکیب جوشانده
 نشینند و شبانی از بوره و یک بندوی و کچنج و تخم خطل ترتیب کنند و یکار دارند **مغص و جوش**
 که امعاء حادث شود و شکم می چید و اگر سبب آن رخ باشد علامت آن فراخ و نفخ و متد بود
 و بخره نیم تخمین حاصل شود علاج هر روز جلا فی از این شوره و رازیان و روپا و ترکیب
 و کفشد تنا و لکند یا مو درم کوا و شکر کوی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن کشته

شود و اگر طبیعت مختل باشد رازیان و تخم کرفس و صندل از هر یک سه درم ناخواه و ستر از
 هر یک چهار درم فند مثل مجموع بگویند و سه درم از آن تنا و لکند و کفم بروغن بابونه که کم کرده
 باشد و اگر بواسطه تنا و الطوعا و حریط بود علامت آن حرقت امعاء و تشنگی و غرق مره
 بود علاج آب انار این با نبات یا شامند یا لعاب کچو بود و در سر شرقی از نبات یا شامند
 یا شیر تخم نوک و نیم درم یا شیر نبات ده درم تنا و لکند و اگر مغص بواسطه خطلی عالم
 باشد علامت آن مثل و تشنگی بود و یا راز بلغ بیرون آید علاج آن تلخین طبیعت کنند
 نرم یا با این مطبوخ **ع** آن سنا پنج درم بنفشه سنا پنج دانایانه تخم کاشی روپا و ترکیب از هر یک
 سه درم عناب ده عدد سیستکین پسته عدد ترب و دو درم خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
 ده درم نکر سرخ ده درم و اگر سبب خطلی قلع باشد که درامعاً معین شود علامت آن قنط
 عظم کثرت بزاق بود و وجع لریک موضع منتقل نشود علاج آن تلخین طبیعت باشد که
 درامعاً با بخره ذکر لغت و تنقیه معده کنند و قلع کثرت و درامعاً درامعاً در آن کند و جوارش
 جوارش کدو و صطکی تنا و لکند و آب سر کدو خوردند **دیدان** که سالی که درامعاً تنا و لکند
 شود سبب رطوبتی خضلی باشد که درامعاً مانند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت درامعاً
 کند گرم شود و اگر این گرم دراز باشد حیات کویند و او درامعاً وفاق شود شود و علامت
 او احسا و جگر که آن باشد در حالت جوع می چید شکم می لاند لعاب درم سایدان
 و جوارب علاج آن چهار شبانی رطوبتی شیر با ده شقال شکر تنا و لکند و غذا نخورد آب یا شیر
 حنکدانه و ستر و درامعاً خوردند و روغن تخم دره ترک و در یک کابلی مقشور و ترب و سسط

و اند بریان کرده بجا دم و زرنک و ساق و سبک کنار و سبزو از هر یک ده دم بگویند و
بیماسیند و قدری آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بکلی ارفی و بزرگ کرده و سبک
و اگر اسهال با قیاب و آب و مور و قهقهه کنند و غذا ساق با اندادانه با یک و پتو خوردند و اگر
اسهال با قیاب باشد علامت آن نفخ و فراغ و شغل و هضم و باریز و صیغ بود علاج آن حب
از راه یا حرف سرد دم بر سر جلابی نیم گرم از نبات یا شامند تا اختلاطی بکلی دفع شود
و اندک تمام دفع شده است سفوف ثقیل یا بچند دم بآب سرد تناول کنند یا تخم رمان
صغ عرب از هر یک شقال بریان کرده بگویند و بروغن بادام چرب کنند و فرزند و اگر اسهال
نشود این حقه مسکه استعمال کنند بچند دم و عدس از هر یک کوبند و آب و سرکه و بوط از هر یک
ده دم با روغن کنار از هر یک بچند دم بچش کنند و صاف کنند و کاغذ سوسه و اقیاقا گل
ارغی از هر یک شقالی بچش باید و بر آن ریزند و استعمال کنند بدغات و این قهر بخورند
ساق چهار دم خون سیاوشان صغ عرب بریان کرده و کنار اقیاقا از هر یک در هر کوبند
و بر آب بر سر کنند و شقالی با رب سبب تناول کنند و این سفوف نیز نمید بود و بزرگ
در سر که بزیاید و اندادانه از هر یک پانزده دم دانه مورد سبب مصطکی کر و یا خرقوب
از هر یک ده دم اینسون تخم کرش از هر یک هفت دم بگویند و دو دم از آن تناول
کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و داغ معده و خشکی دهان و کثرت شش
بی هضم و فراغ و نفخ بود و در کبر از مائل سودا باشد علاج آن اولاً شقیه اسهال بکر
و بختیانه نرم و بعد از آن شقیه تمام کرده باشند قرص طیار است و قرص کبریا و سفوف

شمال

ثقیل یا سفوف هر کدام که باشد تناول کنند و بکوبند و تخم رمان و کل ارفی و صغ عربی و شقیه
سودی بریان کرده بگویند و شقال از آن با کلاب بخورند و از حوصات و شیرینی
نایند و مرغ و بکر بریان کرده و اندادانه را کوفته و زرنک نیز شاید **اسهال سردی**
اگر سبب اشتغال عروق امعاء بود اگر معده و دقاق بود علامت آن آنست که غایط برون آید
و بعد از آن خون رقیق و باریج و فراغ و دند خلیج شود و اگر معده غلط بود علامت آنست
که اول غلط ماخون برود آید و بعد از آن بخون و با آن علامات و پس بپزند علاج اگر غلط
خلیج خون باشد و قوت مزاج و روت متعین بود مضد کنند و بکوبند و بار سبک و تخم رمان
از هر یک شقالی و صغ عربی سه شقال بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده فرزند و غذا
کاوس شش یا شش یا دانه فرزند و قرص طیار است و قرص کبریا نیز مید بود و سفوف
بچ شقال بر روغن کل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال سبب سج بود و سج آن بود که بر
اختلاط صاره و حرکت با معایر و یا سبب اسهال بسیار معارضه شده شود علامت آن
تشنگی و بجهن شکم و وجع امعاء و علاج آن سفوف نشاسته با روغن کل تناول کنند
یا صغ عربی و نشاسته از هر یک دو شقال طیار شش بریان کرده با شیر داغ کرده
بیا شامند و غذا کاوس بریان کرده با باریج بریان کرده با پیر یا چرب کوش یا شغ
بادام فرزند و این حقه مسکه استعمال نمایند **اسهال سردی** آن رخ شسته و جو نیم کوفته و درشت
از هر یک کل بریان کنند و لسان الحل و پوست خشخاش و کنار و زرنه کل و کل خلیج و درق
مورد بچشند و صاف کنند و صغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کبریا

باشد و واسطه سودا المزاج رطب کهارضا شود و علامت آن تشنگی بود و طعام
معده تغییر پذیرد و شکم بخند و با اونی و برانی باقی باشد علاج آن صغ عربی معده باشد
بجوارشات حاره و سفوف ثقیل یا دوارش سفر علی قاجان و غذا انا دنگ با یکدیگر
و بزرگ و کشنیز و داجنی خوردند و اگر سبب کثرت رطوبات که در معده جمع شود
علامت آن کثرت بزاق و غشایان بود علاج آن شقیه معده کثرت بخورند و بعد از آن جوارش
مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کفر و پنبه یا جاض معده اند و اگر سبب شری یا
فرق باشد که در معده حادث شود و از غذا ساقی شود و قوت داغ آن دفع کنند
آنست که در معده بود از کل و جوی یا بند حصوا کل حوصات و در برابر صدیدی رقیق
باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در مزاج شرات بود علاج آن قرص
بست و سفوف نار دانه تناول کنند و غذای زرنک و اندادانه خوردند و اگر بواسطه رطوبت
بود که از داغ معده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزاج کر داند و این را
اسهال دانه غلط باشد و علامت آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن
شود و با آن علامات نزله و فدا مزاج داغ نیز باشد علاج آن شقیه داغ بزرگ
مزاج او صغ عربی شرب غایب و خشخاش کند و باقی در زرنک شده است و به بست از
نخستند و اگر سبب ضعف کبد بود که جذب غذا نکرده علامت آن اسهال سبز
و سفوف سولت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه
شود و اگر سبب زایل شدن حمل معده باشد و آن بواسطه غلطی آگاه یا تناول زهری

از هر یک در می بگویند و زرنه تخم مرغ بریان کرده در روغن کل یا به زرنک کند و مجموع را دم
آبیمه بخار دارند **اسهال سردی** یا اسهال لکدی باشد و آن یا خون حرف باشد سبب آن
اختلاط دم بود یا فقر اتصال کبد یا بواسطه و یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود
یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم بود یا شیشه بر روی بود و سبب آن احتراق یا
دیده که شغیر شود یا قی بود و شلال بود شیشه بغیا که گوشت اما آنچه دموی حرف بود که
تقدم اشتلا و احتباس حرفی که سیلان آن متعادل بوده باشد خطا هر بود و با آن علامات سج
و صغ عربی نام باشد علاج آنست که در مزاج غلط بخورند و حبس مطلق نیز نکنند و با یکدیگر
قوت باقی باشد و صغ عربی با فراط بخورند و حبس شیره تخم تورک بریان کرده بروغن
کل چرب کنند و فرزند یا قرص کاوس یا قرص کبریا و شراب عیب خوردند و شراب بختیار
لعل کنند و غذا جو بریان کرده و خشخاش بریان کرده خوردند یا اندادانه یا زرنه یا جوار
و کبد را پسند و کلاب و آب به و آب مورد و طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی در
بود علامت آنست که با بران غلط بود و از دفع آن خفق و راحی حاصل شود و با آن
بچیدن شکم باشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج آنست که حبس کل کنند
و ادویه که مغزی باشد و در روغن زیاد باشد تناول کنند مثل شراب صندل و معاض
و زرنک و سبب و به و رقا نباتات حرف چربی استعمال کنند و معالجات سودا المزاج
کوبی بجا آرند تا اختلاطی دفع شود اما آنچه فحی و معالی بود دلالت بر بدبلیه کبد
کند و علاج آن کشته شد **اسهال سردی** یا اسهال سردی باشد و سبب آن سستی و زری معده

بزرگ

حار یا بواسطه او دام واقع شود علامت و آن است که طعام بهضم ناشده خارج شود
 لدغ و وجع و مغز و آنرا نیز در اجهه بنا شد علاج آن تقطیر معده باشد بتوان معده
 و عرق فرج خرب و حوض شیرینان سینه تا و کنگنه حل می نماید و پتیا قاضی
 معده خوردن **لوقا** اسمال معدی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که
 آن قتل در معده است که در وین آید علامت آن خروجه رطوبات بود و صفی ثروت
 و آنرا بدل علاج آن تناول اشیا محبسه مثل مسو و کنار و کبل و سبب و سفوف و طبایع
 معده بود و این سفوف نیز نافع اند سبب مصطکی سکود از هر یک در هر یک در هر یک
 کرده سواد و ترش کزبان را که تخم خاص خروبه دانه میز طراش سماق کلنا را هر یک
 بگویند و مقدار دو درم تنا و کنگنه و اگر سبب شرع یا فصد وی باشد که در معده
 شود و چون غذا بد رسد رود دفع کند علامت و آن است که احساس وجع معده
 و باران صدی تک باشد علاج دهن طباشیر است یا دهن کلنا یا در سبب
 به یا تخم بجان و مارنگ و مرو و رس و صمغ عربی از هر یک در هر یک در هر یک
 بادام چرب کرده فرو برند و غذا کاودین یا برنج بریان کرده یا مغز بادام خوردن طباشیر
 و ورق کل و صمغ عربی و شاسته و تخم خاص بگویند و طباشیر بگویند و ترش سارند
 و بگفتان تنا و کنگنه **باب** یا زده در اراض صلیه و شانه
 سوء المزاج که اگر حار بود علامت آن حرقت موضع کرده و گشت شتوبت یا و نشستی
 سرعت نفس و ناریه قانوره باشد علامت آن آسایدن با نباتات و توجیدن و شیرین

نور و نور

یا قرص طباشیر نرم تنا و کنگنه و غذا کنگنه یا برینا و اسفناج خوردن و شراب
 خنثا شرب و ریاس و غوره لغو کنند و صندل و کنار و سماق از هر یک دو درم و کاغذ وافی
 و طباشیر تخم حلق و کشمش و کل سرخ و کلار می از هر یک سه درم تخم کاغذ و تخم بزرگ بشند
 و قرص سازند و شقایق یا آب انار یا شراب غوره یا شیرین ستم بخورند و صندل و طباشیر
 طلائعند و اگر سوء المزاج بار بود علامت آن قلت عطش و ریاض قانوره و صفی ثروت
 باه بود علاج کنگنه و دار زانه و کوارش کوفی تنا و کنگنه و غذا لغو یا آب یا کنگنه بخورند
 و در اجتنای خوردن دروغن مستق و زینق و صیری بر یکدیگر ضار کنند و نار صیل و صفی و مستق
 یا عکر حزمی و از صومعات و فو که باره و احتراز نمایند **و رام کلیه** اگر درم کلیه
 از ماده صقلیادام باشد علامت آن تب و نشستی و التهاب و التهاب و صمغ و صمغ
 غلابی و صمغ کلیه بود علاج آن ضد با سلیق کنند و جلای از عذاب و تخم و رو باه
 تربک و نبات تنا و کنگنه و غذا بر یا شیرین خنثا شرب و عذاب و پستیان خوردن
 بنفشه و خنثا شرب با عذاب بگویند دانه و موضع کلیه با صندل و مغاف و شیاف مایشا
 و کاخی و آب رو باه تربک تقطیر یا آب کاخی و آب کشمش و کاغذ و روغن بنفشه و کدو
 و صمغ صافی هم بیاورند و طلا سازند و چون عدم نفع یابد علامت آن اشتداد وجع و
 تب و زیاده شغل و در آن خطی و اکلیل الملک و تخم شبت و صندل و بزرگ بشند
 و عاقل کرم بر یکدیگر نهند و چون تب ناپس شود و وجع ساکن گردد و شغل باقی باشد و سرگین
 کبود و غبار آساید و دقیق کرسته با این ضار کنند و چون درم منجر گردد و دانه با بول برین

ناخواه و زیره تنا و کنگنه و روغن قسط و زینق و خیزی در موضع کلیه با لند اولام
مفاته اگر دمای و سفر او بود علامت آن شت و وجع و حرقت مایشا و تب و حرقت
 و نشستی و لیبک سواد لسان و اشفاغ و رخا و اسکند با آن احساس بول و برا باشد
 علاج آن ضد با سلیق کنند و جلای از نشسته و تخم کاخی و عذاب و نشکر و ترنجبین
 تنا و کنگنه و غذا کنگنه یا شیرین خنثا شرب بنفشه خوردن و بنفشه و خنثا شرب تخم
 خطی و پوست خنثا شرب بخورند و در آن نشسته و بر عانه می بریزند و شغل بر آنجا
 می نهند و صندل و رو باه تربک و بنفشه و کاغذ یا آب ستان اهر زخا کنگنه اگر
 حبس بول باشد شیرین ستم تخم حزمی یا ده درم نبات یا شند یا ستم تخم
 کدوی نقش از هر یک بخورند و تخم بزرگ سه درم تخم خطی و تخم خیزی و بر سیاوشان از
 هر یک دو درم بگویند و چهار درم از آن شراب بنفشه و خنثا شرب تنا و کنگنه و روغن
 کجند تربک بگویند و با کجند نقش یا شیرین کنند و طلا کنند و چون عدم نفع یابد تخم
 شود شراب بنفشه با عاقل بگویند و غذا بنوش و مغز بادام و بنفشه و قلمی
 و خیزی و بر سیاوشان و اکلیل الملک و صندل و بزرگ و تخم شبت بخورند و در آن
 نشسته **وجع شانه** اگر سبب قرض و صفت بود و آن گفته شود یا سبب
 سوء المزاج کرم او را عارض شود علامت آن وجع و لیبک موضع شانه بود علاج
 آن شیر تخم بزرگ یا آب خیار کدو یا نبات تنا و کنگنه و روغن بنفشه بر آن مالند و
 اعلی چکانند و اگر سوء المزاج بار بود علامت آن کت کجند از اطعمه و شیرین باره

آید شیر ستم یا شراب خنثا شرب عذاب بنفشه بخورند و اگر فرج معده خنثا
 شود مغز ستم کنگنه هر یک ده درم خنثا شرب و شاسته و صمغ عربی تخم خنثا شرب از هر یک ده
 درم کاغذ تخم صمغ بگویند و درم از آن با ده درم شراب خنثا شرب تنا و کنگنه و روغن
 و درم از ماده بلغم یا سودا بود علامت مثل موضع کلیه و تب و التهاب شدت وجع
 بود و شیرین ستم یا شراب و فرق بدان کنگنه دهن محل معده نشسته بگویند و نبات
 کنگنه غلابی قاضی علاج آن جلای از تخم کدو و نبات و نبات تنا و کنگنه و غذا
 بنوشا و مغز بادام باشد و بعد از نفع تدبیر طبیعت کنند با برن مطبوخ سنا بخورند
 تخم کرفس و کاخی و دار زانه و ورق کل و بالنگ و بنفشه و بگویند از هر یک سه درم تخم کدو
 چهار درم تربک و دو درم موینطای ده درم عذاب ده عدد پیستان ده عدد
 انجیر ده عدد مغز خیار چتر یا زده درم ترنجبین عین یا سنا بخورند و تخم کدو چهار
 و بالنگ و تخم کاخی و دار زانه از هر یک سه درم بخورند و صافی کنند و تخم شتال
 تخم خیار چتر در آن هر یک ده درم یا شند و بعد از نفع شت و با بول از هر یک
 چهار درم تربک و صندل از هر یک بخورند تخم خطی و تخم خیزی از هر یک ده درم بگویند
 و آب زانیه بنفشه یا مغز بادام کنگنه و با مغز ساق کا و روغن بطایع
وجع کلیه اگر از درم یا سوء المزاج بود علامت آن شغل و کت از حصباء و فرج بود
 علامت کت شود و اگر درم بود علامت آن وجع معده و تعدد بود و با آن شغل علامت
 حصباء باشد و در حالت خلوص معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و

یا ملاقات سرما داشت شود علاج آن ضد و جلای از اینسون و ناخواه و چنگ
و نبات تناول کند و غذا بخورد آب یا شیر خشکدانه و در جوی خوردن و بر وزن زکس
و بنشین و قطعه قند عانه و قطعه چهل کند و اگر وجع سبب رنج بود علامت آن
و نموده بود و بان شقی نباشد علاج آن ماء الاصول یا روغن بیدار بنفشه تناول کند
و مثانه را بسلاب و پودنه و شربت و روغن کرم فقیه کند **فروع کلیه و مثانه**
اگر سبب آن تفرق اتصال یا خلطی آید یا با بخار رسد بود علامت آن وجع و غریج
دم و مدقه و غرق و دل باشد و غرق میان فروع کلیه و مثانه بود و وجع کتکد و
فروع کلیه سلسله البول باشد و در فروع مثانه عسر البول و قشوری که از کلیه آید سرخ
و اذان مثانه سینه باشد علاج آن هر با باده یک شقال فروع کاکج باده شقال شراب
بنفشه و ششمال تناول کند و غذا بنوش و بخورد و مغز بادام خورد و اگر مکرر
بود ماء القسط یا مرو و شک تناول کند و اگر طبیعت محتبس باشد جلای از رو باده
تریک و بلبل یا هر یک بخوردم و بنفشه چهار دم و زنجبین ده دم و مغز خنجر
پانزده دم یا شامند و ششسته چهار دم و کینز و صمغ عربی و بزرگ از هر یک یک دم
و کلاری یک دم بگویند و یک شقال ماء و دم و کینز و صمغ عربی و بزرگ از هر یک یک دم
و کلاری یک دم یا شامند و ششسته چهار دم و کینز و صمغ عربی و بزرگ از هر یک یک دم
دو دم و کلاری یک دم بگویند و یک شقال ماء و دم و کینز و صمغ عربی و بزرگ از هر یک یک دم
خنجر بنفشه و یا حب صغیر و بیت عدد و تخم خیار دو دم و ششسته یک شقال

فروع کلیه از هر یک سه دم بگویند و دو دم از آن تناول کند و در فروع مثانه شش
ایض بگوید و در حیل چکانند و از اطعمه مله جریبه و ارباع احتراز کند **حرب**
کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و سوب نخالی و کس شدید و وضع موضع
کلیه و مثانه بود علاج آن جلای از شراب بنفشه و شراب خنجر تناول کند یا شامند
ده عدد و بنفشه چقدر و نبات ده دم بوشاند و با عا بگویند و باده بنفشه
و غذا بنوش و مغز بادام یا حریره از شیر لبس و نبات بخورد یا روغن بادام
حرب کلیه فی ضد و اسهال طبیعت سینه یا سبب و در حرب مثانه بلعاب به دانه
و شیر زنان و روغن بادام حقه تناول کند **حرب مثانه** اگر سبب مازده لایع
یا فروع بود گفته شد و اگر سبب حرقت بول بود علامت آن حرارت فروع و نبات
قادر و شک باشد علاج شراب بنفشه و شراب خنجر تناول کند و اگر مکرر
سه تخم تناول کند و غذا بخورد یا روغن بادام یا بنوش یا روغن بنفشه و شراب
بادام خورد و مغز تخم کدو و سه تخم از هر یک سه دم و تخم خطی و صاف از هر
یک چهار دم و مغز بادام هفت دم و کینز یک دم بگویند و سه دم از آن با آب
چکانند و با شیر تخم تورک تناول کند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطی
شیاف مایشا در حیل چکانند **حصبه مثانه** که در کلیه و مثانه تولد کند سبب
خلطی رنج بود که حرارت خربه رطوبت او را دفع کند و بر وزن آن تخم کدو و ماء
اگر مازده بسیار بود و در نهایت لرزه حصبه تولد شود و الا در مل تولد کند

و حصبه کلیه اکثر مین احداث شود و حصبه مثانه بنحیف را و علامت حصبه
وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تند و عسر بول و بیاض و رقت آن باشد علامت
رمل نزل و تند و صفا بول و در فروع رمل و سوزش بول و رمل از کلیه آید سرخ
بود و آنچه از شانه آید سینه یا از ده باشد علاج این مرض آن است که هر روز جلای از
تخم کاسی و رازیانه و بنفشه و نبات تناول کند یا شیر سه تخم و ده دم نبات
بخورد و غذا بخورد آب یا شیر خشکدانه و یکد نیمه خوردند و از اغذیه غلیظه اجتناب
نمایند و باده غذا بخورد و استعمال ریاضت متد و ایضا نافه کن سینه بود
از اغذیه بیوه اکثور سینه و غریزه شیرین شاید خورد و اگر مدین تدبیرها نشود
مدین مطبوخ تبیین کند **حرب** آن سنا جوده خشکدانه مایشا حاشا از هر یک یک
دم تخم خطی و کرفس و خانی و رازیانه از هر یک سه دم تخم کاسی و بنفشه و بنفشه
از هر یک چهار دم عتاب ده عدد بستان بیت عدد یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
بخوردم زنجبین و خیار چنان از هر یک ده دم و قطن را بر وزن شربت و با بونه و
شک با بونه و روغن حبک در حیل چکانند و با بونه و حب و شربت
و شک با بونه و روغن حبک در حیل چکانند و با بونه و حب و شربت
بجو شامند و بنفشه و اگر علت سنگ شود و او را گفت حصبه است که استعمال
باید کرد و دوائی شش کاکج ده دم جنبیا نا چند ستر زنجبیل دار قطن و غذا
سوفته از هر یک سه دم بگویند و بول بر شند و بعد از شش ماه داکلی تا دفعه کند

بخورد و اگر حرارت فروع باشد این دو را معیند بود **حرب** آن سه تخم و ششمال از هر یک
ده ده دم تخم تخم چقدر تخم کرفس و رازیانه و اینسون از هر یک سه دم بگویند
و سه دم از آن با کینز یا سده یا بنفشه تناول کند یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
یا شیر سه تخم تناول کند و موضع را بر وزن با بونه و شک دانه و روغن عرق با بونه
حرب عرق تخم و تخم کرفس و زراوند و صمغ و حذب و بنفشه از هر یک ده
دم را تخم کوفته یا روغن تخم و بنفشه کند و بیت عدد در شفا بنفشه یا با بون نرم
بجوشاند و به صفای کند و ده عدد عرق بنفشه بگیرند و صمغ و بنفشه و بیت
روز دیگر بخورند پس در شش کند و کاه خاند و اگر حصبه در کلیه موضع باشد
و قطعاً فرو نیاید جلای از تخم کرفس و اینسون و نبات تناول کند و قطن
و قطن سینه و سیاه از هر یک سه دم و زنجبیل و بنفشه و بنفشه و در جوی خورد
و اسارون از هر یک چهار دم چند پیوسته و فلاح اخگر و حب لبان از هر یک ده
دم بگویند و بول بر شند و یکدم تناول کند و از او به مفعله عرق سوفته
و خاض خشک کرده و مزاج سحوق و اسفول و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
بونا یا ان اطعمه لایع و کینز و آن مکتک که دنا را دارد و چون شسته باشد
به بنفشه بنفشه و آن فایده کدو و الفلفل و الفلفل و صغیر و بنفشه و آن فایده
و خام بخورد و در این مرض معین است و کینز که اگر چهار سال باشد در شفا
که اگر مکرر تولد کند و کینز و آن فایده کدو و الفلفل و الفلفل و صغیر و بنفشه و آن فایده

دارند تا مجذوبه پس در آنجا به دستهای خود آویزان شود و آواز از عصاره نگاه دارند تا بگذرد
و سخن کنند و قدری از آن آب آب کرفش یا شامند معین بود و اگر حصصات
در مجرای قنیه باشد و بیرون نیاید یا بدستجات و در حصصات شانه اندوه افوی
استعمال کنند و در رمل احتیاج باد و به قوی باشد **چهارم** در شانه چون وزن
بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود و علاج آن سنجیدن عضل
و زهره صفحات تا اول کنند و جگر خردی کرده و بنیرهای خردی و کرفش یا شامند
و جوب که وجوب بجزر میوزانند و آب آن در احوال چکانند **پنجم** اگر بیست
و حصصات بود علاج آن کشته شد و اگر سبب غلطی بود یا شانه که بر مجاری بول حادث
شود علامت آن قدم تا اول اطعم غلیظه رنجه و شل موضع بود و یا بول اخلاط خام
پس آن علاج آن جلائی از اینصورت و تخم کاسنی و تخم کرفش تا اول کنند یا از اینها و
اینصورت و تخم کرفش و شانه هندی و یا خواه از هر یک چندم بگویند و در دم از آن تا اول
کنند و تذهین قطن و شانه بروغن با بون و حیرتی بکشد و گاه باشد که عسر بول بسیار
صفراوی بقیق باشد که در مجاری بول فروید و علامت آن حرقت مجاری بول و صفت
بول بعد علاج آن لعاب بگوید و در دم و روغن بنفشه چندم بر سر شری از اینک میافا
و از مدرات اختلا کنند و غلامیوش یا اسفناج و روغن بادام یا حیره از شیر میوز
و نبات و روغن بنفشه خوردند و اگر سبب احتقان بول بود عسر بول حادث شود
خبره شیرین و تخم خیزه و مغز فندق و فستق یا شکر تا اول کنند و شیر تخم بزرگ

و

و سه تخم و مدرات غیر قوی استعمال کنند **ششم** اگر آن باشد که بول و اختار بیرون
آید علاج هر یک از اینها که در مجاری کبر تا اول کنند و اغذیه و قلیا که
در آن قوی باشد خوردند و کندر و سعد و خلیجان و زهره کرماتی و شاه بلوط و جب
الاس و شندانه منا و دیگر بلاد و شقایق از آن تا اول کنند و کندر و حبه لاس
بیلیم کابی و بیلیم و آله از هر یک سه درم و سعد چندم و بلوط در هر یک خویسانده
چهار درم بگویند و بصل سرشند و شقایق تا اول کنند و اگر مزین شود همچون کلک
میند باشد و از آب سره اختلاز باید کرد و کسی که در فراش بول کند پخته و هفتون
از شاد از هر یک سه درم و کندر یکدم بگویند و بصل سرشند و شقایق تا اول
و از قو که خصوصاً خیزه و حبه لاس و اختلا کنند و حبه خرومن سوزانند و شانه
و دکلی یا ده دکلی آب فخر بخورند و کندر و بلوط از هر یک ده درم و سعد و خلیجان
و خون سیا و شان و خرفه و ج و راس از هر یک یکدم بگویند و بصل سرشند و زهره
سازند و سه درم از آن یا شامند و اگر شندانه را بریان کنند و بگویند و در میان شل
بریند و اجیان از آن بخورند معین بود **هفتم** بلغم یونانی و لوب باشد
و آنچه آن باشد که دایما تشنه بود و چون آب یا شامد یا ننگ شانه یا قیصر دفع شود
و سبب آن ضعف کلیه یا اسهال مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و خدی از
کند و چون ضعیف بود قوت امساک و عمل آتش نباشد و لازمه جذب کند و دفع کند
چون این مرض مزمن شود بکشد ضعیف شود و بدقی ایضا علامت آن تشنگی و قدم

در بول است

دول دقیق و سینه و دام و حرقت بود علاج قرض طباشیر و قرض کاغذ و بار سبب
دست به و شراب رزق و پاشان تناول کنند و غذا از شک و عوز و انار دانه
و قطن را بچند و کلاب و آب کاغذی طلا کنند و اگر سینه یک شب در سر که خوب است
و بخورند نافع بود و گاه باشد که دنیا بطن سبب برودت کلبه حادث شود علا
آن عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج تنقیه بدن باشد و قی
نرم و تناول شراب و بطوس و معاجین حاره و قهوهین قطن بر وزن گرم **قطر البول**
حالی بود میان عمل سترسان و سبب آن اگر احتلاط بول باشد با حلاط صاره علامات
آن صفرت بول و حرقت آن و علامات غلبه مراد بود علاج آن شیره تخم حیان با
شیره تخم نرگ با نبات تناول کنند با لعاب بکون بدانه ده دم و روغن بادام تخ
دم یا شربتی از نبات و عرق پدیا شامند و غذا بمویش یا مغز بادام یا کدو
یا فزونی خوردند و مغز تخم کدو یا فزونی خوردند و مغز تخم کدو و تخم خیار و تخم
از هر یکی سه دم و مغز بادام یکدم و صندل و کوبیده از هر یکی دو دم بگویند و سه
دم از آن با شیره تخم نرگ یا آب خیار کدو و تناول کنند و اگر این سبب را سبب
ما که باشد علامات وی آن است که بول اندک آید و اورا حرقت و صفت نباشد
علاج آن اطریح تناول کنند و غذا بخور آب یا شیره خشک را نه خوردند و با بجزیره
و جوز شکر کنند و سبب ارشاد و عرق و کدو را از هر یکی یکدم و مغز جوز ده دم
و سعد سه دم بگویند و اصل بر شند و یکتال بخورند **بول آلم** اگر سبب

نفع

استقام عرق بود اندک اندک و اگر از استقام عرق بود فقط بسیار آید و خون حرق
تازه بود و سبب خیم یا ساقط یا نادر و در حریق یا سینه نیز حادث شود علاج آن
مضد با سلیق کنند و قرض که یا و کلاله و صندل و عرق از هر یکی ششانی یا شربتی
کنند یا یکو و صندل عرق و بار نرگ و تخم حیان از هر یکی ششانی یا شربتی یا با دم حرب
کنند و فزونی و غذا حاق یا پیویش و مغز بادام بریان کرده یا فزونی خوردند و از تناول
اطحریه خوردند و شیرین و ترشی اجتناب نمایند و از جام و کباب عینقه و روغن سبب
سرخ احتراز کنند و نشانه و کثیر او صندل عرق و کلاب و تخم نرگ از هر یکی ده دم و تخم
کافور و سوسن یکدم بگویند و آب حاق بر شند و قرض سازند و ششانی تناول
کنند یا کلاب را روید و کلاله و صندل و کوبیده از هر یکی سه دم و کدو یا یکدم و تخم خیار
و تخم نرگ و نشانه از هر یکی چهار دم بگویند و آب حاق یا شربتی تناول کنند و اگر سبب
تاکل عرق باشد علامات آن و صفت شدید بود و بول اندک آید و با آن نفعی باشد
علاج آن بخورن علاج کلبه و نشانه بود **باب شکر دم** در اصل مضد با سلیق و اورا تخم حیان
اگر دم حار باشد دموی و صفراوی علامات تب و حرقت لون و حرارت و التهاب
و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن مضد با سلیق کنند و حلاط از غنای طعاص
از هر یکی ده عدد و نبات و زنجبیل از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل

نفع

و کافور و دانه و قهوه و سینه تناول کنند و غذا بخور آب بکوشند و یکدوم و عرق
از کوشند و طحلب بخورند و حلاط از غنای طعاص تناول کنند و اگر سبب ضعف بدن باشد
علامت آن غایت بدن و نفست می بود علاج شراب سبب و کافور و دانه و عرق کلاب و نبات
کنند و کوشند و عرق و یکدوم و کدو و تخم خیار و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بخورند و عسل بر شند و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل
علاج آن شیره تخم نرگ و سبب حریق و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل
علاج آن شیره تخم نرگ و سبب حریق و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل

میتواند و غذا از شک و عوز و انار دانه و قهوه و سینه تناول کنند و غذا بخور آب بکوشند و یکدوم و عرق
از کوشند و طحلب بخورند و حلاط از غنای طعاص تناول کنند و اگر سبب ضعف بدن باشد
علامت آن غایت بدن و نفست می بود علاج شراب سبب و کافور و دانه و عرق کلاب و نبات
کنند و کوشند و عرق و یکدوم و کدو و تخم خیار و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بخورند و عسل بر شند و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل
علاج آن شیره تخم نرگ و سبب حریق و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل
علاج آن شیره تخم نرگ و سبب حریق و نشانه از هر یکی ده دم تناول کنند و غذا بخور یا پیویش
و مغز بادام خوردند و آرد جو و عدس و آب یا قلاب و آب کشنر و روغن و نرگ و کدو و سنی
طحلب بروم بنند و نرگ کلاب سه گرم و کدو و بران می بنند و تخم طحلب و عسل

نفع

باعوزه و تلبین طبیعت مطبوع بایله یا فزع و اگر یا شیر خشک و ترنجبین کند و اگر
 سبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت غلظت و عدم تناول نفحات بود علاج آن
 تناول دونه باشد که اگر نفخ بود مثل تخم سداب و بختکشت و اینسون و غذای بزره ^{چیز}
 و از بوق و فوکه احتراز نمایند **غذای** آن باشد که در حالت جماع غایب کند
 و آن سبب شترخوار اعصابی تحلل روع بود و بیشتر کاف را حادث شود که شغف
 عظیم جماع دارند و لذت مغط از آن یابند علاج و درمان آن که پیش از جماع خود را خالی
 کند و بعد از آن جماع مشغول شوند و کلاناری و کافری و اقا قی و دانه مورد از هر یک
 سه درم مندل سیندنیم دم و صغ عربی و کدرا از هر یک دو درم بگویند و آب پیست
 مورد بپوشند و قهص سازند و یکقال از آن با غراب سبب یا مورد تناول کنند و کلان
 و رانک و اقا قی و کلاناری بگویند و آب سبب بپوشند و شیان سازند و بر دارند
فتق عبارت از آن باشد که بواسطه انقباض عشا یا صفاق یا اتاع مجری کزاز
 بالا و انشین است جوی نفوذ کند و یکس انشین نزد آید یا در عانه محض شود و این
 نافذ اگر اما یا اثر باشد آنرا فسله بگویند و اگر تند و حج حادث شود باز گشتن آن بر
 بود و با آن قرقره باشد و ذب را قرقره باشد علاج و درمان آن که بر پشت باز خفند و
 بران نهند تا باز گردد یا در آب کرم کشینند و مصطکی و عنبر و زیت و کدرا و جوز هره
 و اقا قی و کلاناری و مروج و اهل و حصف و اسراف و صغ و آل و کزاز بان و مار و جموع
 یا بعضی بگویند و آب عدد بپوشند و بر موضع نهاد کنند و بپزند و دانه روز کشایند

فوزی

و جوارش کوفی و جوارش کند تا واکند و غذا خلاصه شود و جوارشند و از حرص است
 لبتات و بقولات و دویدن حرکات هینقه و امتلا اجتناب نمایند اگر از طریق
 مانی باز شده باشد آنرا دمه و فز و کونید و علامت و درمان آن که انشین المی بزرگ
 و شقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند علاج آن است
 که اگر آب بسیار بود بیکای غذا تا آب برون آید و بعد از آن موضع شق را دانه کند و اگر
 کم باشد خاکستر جوب بلوط و خاکستر شاخ کرب و جوز سر و دانه و پوست مار و
 بلوط و آرد جو و با قلا و فلفل و حب الفار و بزره و سرکین کا و جموع یا بعضی بارش
 زیت نهاد سازند و آب الفار و فلفل و پوره ارشی از هر یک سه درم و سرکین کوفی
 ده درم و بکونیک درم و اشق و دو درم و نفت یک درم و شب سه درم و موم و روغن
 زیت مرص سازند و با لند و کوا رش کوفی و کدرا تناول کنند و جلای از پنج درم
 و رازیان و اینسون و کلکند یا شامند و رازیان و شاه بلوط از هر یک سه درم و
 و سنبل از هر یک درم و تخم کدو و تخم از هر یک دو درم و کوفت و پیخته با دو پیچان قند
 یا میزند و سه مثقال تناول کنند و اگر سبب رنج باشد علامت آن قرقره بود و چون
 بران نهند و دانه باز کرد و علاج آن هر روز جلای از تخم کرفس و رازیان و اینسون
 و کلکند تناول کنند و کدو و کدو کوفی و کدو کوفی و کدو کوفی و کدو کوفی و کدو کوفی
 و جوارش کوفی و جوارش تناول و این سوخت نیز میزند و تخم سداب و کدو و کدو
 کدو یا دانه و اینسون از هر یک سه درم بزره چهار درم بختکشت دو درم بگویند

فزع تبقیه کنند مطبوع اینتون یا حب آن و عانه و فطن را بر وزن قسط و شبت و زیت
 و قرقع عالد و سه بزره بطور مفرق ساق کا و در وزن یا حب و جیزی با م یا بزره
 و میباند و مرص با سلیقون یا داخلین در دهن کل کل بکند و دانه و مرص بپوشند
سرطان کثیر بود از او را چهاره حادث شود و با سلسله که بکلی پاک شده
 باشد علامت آن حرمان و وجع و صلابت بود و با سلسله از آن رطوبات منتقل
 شکل باشد اما متکی و وجع باید کرد با کدو غلام و شبت و با بونه و اکلیل الملک و شاری
 و ورق کرب و سلق و حبیه و بزرگ بپوشند و دران نشیند و دانه و تخم و حب الفار
 و بزره و بختکشت از هر یک ده درم و با بونه و اکلیل الملک و سلق از هر یک چهار درم
 بکوبند و با روغن سوسن یا بزره و بران موضع بنشیند و تلبین طبیعت کند یا بر
م آن سنا و کبی برسیوشان از هر یک هشتاد درم تخم خطی و کاشی از هر یک سه
 بنفشه و شیو از هر یک چهار درم عتاب ده عدد و یا بزره و ترنجبین آن یک
 پاره درم و اگر شقیل شود جلای از عتاب ده عدد و یا بزره و عدد و پیستان
 چست عدد و یا بزره و درم و روغن بادام حج درم یا شامند و زرا یا چش
 و شیرتان و اینون درم را حقه کنند **فروغ** علامت آن وجع شدید و مزبان و
 خروج دم بود و با سلسله با آن بت و خشکی باشد علاج آن ضد با سلیق و کدو و شرب
 بنفشه و عتاب تناول کنند و غذا بنفشه بپوشد و با م و اسفاناج خورند و پوست مار
 و جوب سر و شب یا ف و ورق کل بکوبند و آب مورد بپوشند و استعمال کنند

و سه درم از آن تناول کنند و تخم صلیب فزنده و وجع و مزخوش و شیم و ریخامست
 و ترمس نهاد سازند و روغن زیت و قسط و نار وین و شبت و با بونه و جیزی یا لند
 و از آنکه غذا احتراز کنند و موضع را بپوشند و اگر ماده غلیظه بریزد و حبیه بزرگ
 کرد و آنرا فز کفی گویند و علاج آن بجموع علاج و مرص صلیب شد **با سبب**
هضم در و ارام ارام رم سبب مزه یا اجتناب سلف یا فاس یا عروا
 یا کثرت جماعت حاصل شود و علامت ورم حار و جوی و فیهان و خشکی و کجی و هرس
 سیای زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع فطن و سرعت و توانش و عسر بول
 و احتباس براز بود علاج آن ضد با سلیق کند و شرب بنفشه و عتاب از ترنجبین تناول
 کنند و از آنکه جواب یا شیر خشک یا شرب و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 یا آرد جو و با قلا و مدس و سلق و بنفشه از هر یک سه درم و کافور دانه یا آب کشینند
 و بیکال کنند ورم اگر ممکن باشد بلعاب بکوبند و دانه و روغن بنفشه و کدو و آب
 و بیکال کنند و با بونه و سلق و کدو و اکلیل الملک و رو با و بیکال بپوشند و دران
 و بر عانه و فطن میزند تا ماده جمیل برود پس اگر اعراض از دمه و وجع استند که کدو
 آن باشد که ماده جمعی شود و آنکه استعمال بنفشه یا بیکال کرد و جوی بنفشه شود
 تخم و شیر تخم نوزک با نبات تناول کنند ورم را بلعاب بزرگی و عمل حقه کنند و اگر
 ورم صلیب شد سودا وین و علامت آن غل و صلابت غل بود علاج آن هر روز
 جلای از پنج درم و دانه و کدو زبان و با کدو و نبات یا کلکند تا واکند و بجواز

در

و اگر آنچه از دم آید سیاه و متقن باشد جلای آن تخم کاسنی و عناب و رو باه تربک
و بر سیاه شان و نبات تناول کنند و غذا بخورند یا مغر یا دلم خورند و بیشتر چرم
دم و روغن سوسن و عسل از هر یک ده درم و مریم با سیفون نیم درم با هم می آمیزند
و درم را بجان حقه کنند یا آله اصل و آرد جو و عدس و کرمانه استعمال کنند و اگر آنچه از
آید سینه دل بی تن بود شراب بنفشه و تربتین تناول کنند و قوی کل سرخ و بنفشه از هر یک
ده درم بگویند و نیم درم مریم با سیفون در آن حل کرده دم را حقه کنند و اگر آنچه
مستخرج شود شبیه عسل آله بود شراب سیب و به با کلاب و غلا حاق یا انار دانه
خورند و اگر برنج و عدس و تربت انار و کلنا و کرمانه و جنت بلوط و دانه مورد
م می بایند و عصاره کل استعمال نمایند و اگر ماهه از دم عسلان بریزد شراب بنفشه
شراب خنکاش یا شیر سبزه تخم تناول کنند و اگر به عصاره مستقیم بریزد سفوف انار دانه
با شراب به تناول کنند و اگر جمع دم نبات باشد مردانک باب کاسنی می باید و یا
روغن کل بریزد استعمال کنند یا ایون و روغن قران و شیر خنک کارداند **شقاق**
رحم بسبب بوسه مطبوخ باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شست
و جمع طلق باشد و علامت و می آید که در حالت مجامعت خفته بخون ملوث شود
علاج آن شراب بنفشه و خنکاش تناول کنند و غذا بخورند و بیشتر مغر یا دلم خورند
و به مرغ و بلوط و مغر ساق کا و از هر یک نیم درم و روغن بنفشه نیم درم و زیت سد درم
مرمی سازند و استعمال کنند یا رفت و عسل انجم در روغن بوسه بکازند و بردارند

و اگر

برای از غلطی و دواوی حاصل شود و آنرا بحسب ایام صحر می باید و از آن رطوبتی
شبه بدوی دم آید علاج آن نشیم بدن باشد از سودا و ندیه این روغن زیت و سوسن
و از عرق و مرداسک و اقلیاده و روغن بزرک و موم مرعی سازند و استعمال کنند
و اگر به بنود قطع باید که **حکم** عبارت از آن است که زن از زجاج سبز شود
هر چند بیامت کند و موقوف به زیاده شود و سبب آن خلطی یا رطوبتی باشد که بدات
موضع بریزد و موجب این حالت شود علاج آن بآب انارین و ترهندی یا نبات تناول
کنند و غذا بخورند یا حاق یا انار خورند و دوع کا و نیز مناسب بود و نشیم بطبوخ
هلیله زرد یا قو که کنند و تخم شکست و تخم کاسنی و خنکاش از هر یک نیم درم و کشمش
درم بگویند و دم از آن بآب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند
نفخ بسبب سوء المزاج مایه باشد که دم را حادث شود و غذا نمی خورد یا بوزید
بهم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن دم عانه و صلابت و جمع و نقد بود و علاج
آن جلای از تخم کرمانه و از زبانه و اینسون و کلغند تناول کنند یا کاردان کونی شفا
یا سحر نیایم شقان بآب ناخته بخورند و ریزه و جوره و سقل از هر یک سه درم نیم
ده عدد بگویند و یا شیر بزغال بر عانه ملکانند و روغن شست و بابونه عانه و شست
و بر قاسق و امین و اکلیل الکک و مرزنجوش و صلابت بگویند و در آن نشینند
اجتناب اگر بسبب دم دم باشد علاجش کشمش و اگر بسبب قند دم باشد
علامتش کفایت بدن و صفر لون و تقدم استغراق بسیار و قبیله از طایفه بود علاج

الاولی که موجب ضعف شود علاج آن غذا بسلیق کنند یا صافن و دیگر بر پستان
نهند و هر بار یک شغال قرص کبریا و یک شغال کل را رقیق باده شغال رقیق سوسن تناول
کنند یا صنف عرب و بار سک و تخم شاسنم از هر یک شغالی و کلنا و کل را رقیق از هر یک نیم
شغال به روغن کل چرب کنند و زرد بزند و غلا حاق یا انار دانه و اقلیاده و روغن
الاوین و کرمانه و زرد و کرمانه و کاغذ سوخته شفا و بیان می باید و آب خورد
بهر شد و بصوف باره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن
تشکی و صفر لون و کبیر جنت مغس و سرعت مزاج آن باشد علاج آن یک شغال
صنف عربی و یک شغال کل را رقیق با شراب سیب تناول کنند یا صنف کرمانه و آب به یا
کل را رقیق و صنف عربی از هر یک شغالی یا شیر تخم بزرک بپايد کرده تناول کنند و اگر
بسبب افتخار و اشتغال عربی باشد علامت و می آن باشد که خون بسیار آید و با آن
اندک دمی بود علاج آن تره کنگار و کل را رقیق و صنف عربی بپايد کرده باریت به تناول
کنند و کنگره و صنف و از زردت از هر یک سه درم و چون سیاه شان و کل را رقیق بگویند
و آب مورد به شست و بردارند یا مار و شمشک کا و کوی و پوست بچه و کاغذ و آه
خرا و شادنج و کلغنج سوخته یا کوبه و اقلیاده و دم الاوین و کل را رقیق می باید و آب
لسان الحل بر شست و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکد اضعیف
علامت آن کثرت بزاق و قند عطر و بیاض لون و کسل و تهیج روی و صفر بود علاج
جلای از تخم نمک و بانکو و از زبانه و نبات تناول کنند و غذا بخورند و آب و کبک و دهن

و غشوی
بیشتر طریقی
آدم کوبند

الاولی

و نیزه و دارچینی خردند و تقیه بجا ایازه و ایازه جالینوس کنند یا ساج دم با فکرو
و رازیانه از هر یک سده دم چوشانند و چغندر سفال همچون خیار چینه در آن حل
کرده یا شامند و بعد از شقیه حباب است که ذکر رفت استعمال کنند و سرکه و کلناور
از هر یک سده دم و طین مخموم و نیزه کرمانی از هر یک نیم سده بگویند و آب ساق بخرند
و بر دارند و اگر سبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فرغات عروق کان ده کرده و علا
آن غناخت بدن و خشکی دهن و غلظت و سودا دم بود علاج آن شراب بالنگو و شراب
کا و زبان آب کرم یا شامند یا جلای از بالنگو و چغندر و کا و زبان و نبات تناول
کنند و غذا بخورند که با شیر مغز بادام خورند و بعد از نفع اسهال سودا عظیم افتون
و مجنون بخاج کنند و بعد از تقیه استعمال حباب است کنند **سیلان طوبت از دم**
این علت بواسطه ضعف قوت غایزه دم باشد علامت آن صفرت لون و ضعف بدن
باشد و آن طوبت بویژه علاج آن شراب صندل و لیمو و سبب و نباتا و کنند
و قلیا و شنبه خورند و مرغ کره دیند و همچون مغز و جوارشات کرم تناول کنند
و اگر سبب فضلات باشد که در جمیع شده باشد استعمال بلون آن کنند یا کله پیله فر
بآن مغز کنند و با شامند تا خشک شود و معلوم کرد که کدام خلط غلبه است
و اگر خون غالب باشد علامت آن صورت لون مستقر و حرارت و خشکی و غلظت و قوت
باشد و علاج آن مقصد صاف باشد یا با سلیق و قرصها و صابون تناول کنند و خورند
و جهت بلط و مازوی سوخته بگویند و آب مورد آینه بر دارند و اگر صفرا غالب است

علامت

علامت آن صفرت لون یا مستقر و شدت تشنگی بود و یا شکم آزار تقیر بود علامت آن
آب نارین یا سکر و تر بزم خوردن و قلیه طبیعت عظیمه فک با عیونج پیلد و فکرا که
و بعد از آن حباب استعمال کنند و اگر سودا غالب باشد علامت آن غلظت و سودا و
بود علاج او جلای از بالنگو و کا و زبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا بخورند
با شیر حنکله خورند و تقیه عظیمه افتون و مجنون بخاج کنند و بعد از تقیه جمع عرق
چهار دم بریان کرده و خوردند و غذا ساق با یک و نیم خوردند و خون سیاوشان و
شامخ مضروب و کمر یا وید و شنبه و کلناور و تخم فوک و کلرا می بگویند و مسکه
از آن آب ساق یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کدو و پوست نار و نیزه مسکه و
بگویند و آب مورد برشته و برظن و عانه طلا کنند **عرق و عسر جلی** نفع
آیند شود و اگر سبب برودن باشد که موجب تشنگی و فرغات عروق هم شود
و بواسطه آن بی رحم و اصل نبرد و و بخورند و از اسهال قبول صورت باشد
علامت آن قلت و رقت و عدم صنعت دلمت بود و در بلدی و لون صاحب آن سبب
بود و سحر و صلب و تعادلت علاج آن هر دو جلای از رازیانه و بالنگو تناول کنند
و غذا بخورند آب و شیر حنکله خورند و بعد از نفع تقیه بجا ایازه و صبر کنند و
بعد از تقیه تریاق اربعه و فاروق و مغز و بطوس و جویوانات و جوارشات کرم
تناول کنند و قلیا و شنبه و اطعمه کرمان اطعمه باشد خورند و روغن رقیق و قشط و
نارین در قطن و عانه مالند و استعمال فریضات کنند **فرج** رغنران و عود و قسط

و حاکم از هر یک دو سده دم بگویند و عسل یا نیزه و بعد از ظهر بصوم بر دارند چند روز تناول
انهم خورند نه مایه که در شیر یا انهم خورند و سرکه و او با عسل بگویند و با عسل
یا نیزه و بر دارند و بعد از آن استعمال فرج کنند اگر جمیع امت اتفاق افتد آینه کرده
و اگر سبب سودا مزاج کرم بود که سخی و اسهال و در جمیع را خشک کرده و علامت آن تشنگی
بدن و صفرت لون و غلظت و سودا و جویوانات و بسیار می خورد و بعد از علاج نیزه تخم فوک
یا نبات تناول کنند و غذا بخورند آب و نیزه و چغندر و مرغ و نیزه خورند و سبب
مرغ کله و کایان بکشد و صمغ علم در آن حل کنند و بر دارند و اگر سبب مغز باشد
علامت آن زلال بدن و قلت مایه و سبب فرج بود علاج آن شراب تقیه و شامخ یا عرق
کل وید و فکرو و بارنگو تناول کنند غذا آب کوشه مرغ و برغاله و مای تازه خورند
و استقام معتدل و دهن روغن بنفشه و کله کنند و اگر سبب رطوبتی باشد که موجب
از لاق مایه باشد علامت آن سیلان طوبت دم بود علاج آن جلای از بالنگو و رازیانه
و کلناور تناول کنند و بخورند و تقیه بلک کنند قی و اسهال و بعد از تقیه سده کنند
از هر یک سده دم چوشانند و روز بده دم از آن دم را حقه کنند و بیامد و
ساج موی و رغنران باید و بار و روغن نارین بر دارند و فکرو و سیلان و حقیقه الغلب و
عاج و بله و بله نیز می خورد و چون جماعت کنند آنکه زبان بران نبات باشد تا سحر دم
قرار گیرد و چون جلا شود در آن دایره و فکرو را که نبات فریاد بود و روغن مایه و
کنند تا آینه شود و علامت مایه که مولود آنست که سینه و ریه و براق بود و بکسر بران

نوعان

و بعد از آن چون بی طمع و یا سبب بود و علامت جلی آن است که بعد از خاج بیرون نیاید
بیان ناف و فرج و حی احساس کند و از خاج شغری بود و از خاج الیاید و از آن نشو و نشین
منقطع کرد و عقیان و کرک کسل و تشنگی بدن و صلا و دوا و خشکان و دایره چشم و تشنگی
قاسد او را حادث کرد و اگر خواهر که کرم کسل غلبه است نشو و نشین و آب باران بخورد اگر
بچگونگی حادث شود دلیل آینه بود و سبب دارد از طم و روی آن از دهن بشویند
آینه باشد و نشو و نشین که بر سر آینه بود روی خوش و نشاط و تشنگی بود و تشنگی او جمیع
بود و بر طرف راست ثقیل باید و پستان راست بزرگ شود **کشت اسطوخودوس** که زن آینه
شود اما تواضع نگاه داشت و مسقط شود و آن اگر سبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عینقه و ضرب و سقطه از آن مختار نباید بود و اگر از اسباب داخلی بود اگر بطوبی بود که از خاج
کند علامت آن سیلان طوبت بود از دم و پنج انجان و کشت ترایق علاج آن شراب
بالنگو و مایه الاصول و شراب برزی تناول کنند و قلیا و سبب دم و ریح و عرق یا دارچینی
خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد چوب یا ایازه شامخ کنند و دوا المسکه
سحر یا تناول کنند و روز بده دم از هر یک سده دم و لور و لور و کمر یا و عود از هر یک
سده دم داشته و سبب از هر یک نیم سده بگویند و عسل برشته و شامخ تناول کنند و
بدرست تر دم و تخم کدو و رازیانه و انیسون و دانه خرا و مسکه و انجان و عرق لیمو از هر یک
در می بگویند و شامخ از آن بخورند و درم باغیله و خلوق و روغن رقیق حنکله و اگر
سبب ریح غلیظ بود در دم علامت آن اشتها خایه و نیزه و قنار و نفع مایه و سودا

عضم و تاقی از اغذیه نفاذ بود علاج آن جلای از رانیانه و انشون و کرم کش و کلکین تاول
کشد یا ماه و اغذیه و آب با شیر و حنکانه و کبک و تنو و زرد باد و صبرنج
و حلیقش و چند پدستر و مار و دلباز از هر یک درمی و درجیل ده دم و شکو و کفی
بجوید و با عسل یا بریزد و شقالی تاول کند و قطن معانه و قیل بر وزن جزری و زریق
و ناردین جرب کند و شکر و نارنجیل خردند و اگر اسقاط بلاغی بود چنانچه از اغذیه
چیزی زاید مانده غذا چینی شود علاج آن تلخته تاول اغذیه مسنه بود شکر
و عصبیه و روغن کاه و دهین بر وزن نشسته با دام کنند و بعد از استعمال میزدند
و اگر بسبب احتیاط بود و زردی آن غذا چینی میشود و چون تمسک باشد غلظت او
نشود و مسقط کرم در علاج آن استعمال مداخلت باشد **عسر و لاد** بسبب بر وزن
و صفر و ضیق مسک و ضعف قوت دافع بود علاج آن جلای از شکلات اشبع و
سیاه و شان نبات تاول کند و پشت بر وزن نشسته و به صرغ و بط و مغز ساق کاه
جرب کند و با بونه و سیب و مرزنجوش و اکلیل الملک بچوشانند و در آن نشینند
چند پدستر و کفتر و شونیز عطسه آرند و چون عطسه فراموشی و درهن بکشد
تا قوت مدد دهد و چینی بر وزن آید و سم اسب و استر و دو کند و اگر بسبب بر وزن
یا بر وزن بود که موجب تخلف نم گردد و بجام کرم بر وزن در آب شکر بچاشند و اگر
بسبب حرارت هوا بود بر وزن نشسته و صندلین و کلاب پشت را بچاشند و آب لیمو
با ترخیلین یا شامه و اگر متعالیست در دست چپ گیرند یا بد بران دست

نحوه

7

کند که در سو و خلق و جنت نفس باشد و علامات استغنا باشد علاج هر دو تاول
از رانیانه و کرم کش و انشون و کلکین تاول کند و ماه الاصول و است
سقوط کرم کش ده دم بر وزن کرباسیاید ده دم ناخود از زنجبیل و انشون
از هر یک چهار دم بکوبند و یا شقالی آن قدی میزند و ده دم تاول کند و غذا
از هر یک آب با زایل خوردند **احتیاط** علقی بود شید و صرغ و عقیقه و صندل
هم باشد بسبب کفتر و مار و زردی و جنت خود کیفیت دریه سفید کرد و در آن غلات
شما عد شود و قبل از غرسد و موجب صرغ و عقیقه شود و این علت بدو رویت باشد
و اکثر دان عرب را حادث شود و علامت آن صفر و اختلاط عقل و کسل و صفات
و ضعف سابقین و صفر و تفاوت نفس و عیله احساس بخاری که از زمانه مرتفع شود
علاج آن در وقت حدوث دلکد بین و سابقین و کرفتن مغزین باشد علاج آن
و کلاب بر روی زرد و صرغ و کرم کش او آنگند و آب لیمو و زرد و در آن زرد
متن مثل نقطه گذشت و تنه چند پدستر و سیر و پیاز بپزند و عنبه و شک و بارون
یا عین یا بریزند و زردی را دان بپزند و هر دو جلای از رانیانه و زردی و کرم کش
و کلکین تاول کند و غذا بخورد آب با شیر و حنکانه خوردن و کین طبیعت را بستاند
نرم دارند و چون نشیخ ظاهر شود یا زردی و قهوه و تری و صرغ و سیر و زردی و کرم کش
و حب البین و غار بقوت و انشون از هر یک ده دم و تخم حنظل و عقل و صرغ از
هر یک و کلکین کوفته و پیچ آب از رانیانه بریزند و حب سازند و زردی و پیازها

نحوه

7

با شامه را بد و کوبند که چهار شقال پوست خیار چرب بچاشند یا شامه و انشون
احتیاط کرم کش ده دم بر وزن کرباسیاید ده دم ناخود از زنجبیل و انشون
آید تا موجب هلاک شود و علامات موت چینی است که حرکت او محسوس نشود و
حامله سر شود و نفس او متواتر علاجهش آن است که جلای از شکلات اشبع و برسیا و شان
و ابل از هر یک ده دم ترس خوردن از هر یک در دم و نبات ده شقال تاول کند یا قطن
و جاد شیر و چند پدستر و زهری کاه و صفا و دی بکوبند و یکدم از آن آب کرم یا شامه
و عطسه آرند بکشدش و شونیز چنانچه کشته شد و عینی و درهن بکشد و ابل و زردی و ترس
حرف بکوبند و زهر کاه و سرشند و استعمال کنند و تخم حنظل و سدای شکلات از هر یک ده دم
و کرم کش بکوبند و با زهر کاه و سیاه بپزند و بر نبات و صندل تاول کند یا مر و خیار چرب و سیب
متساوی بکوبند و حب سازند و سدای از آن زردی بر وزن و پوست مار و کرم کش بکشد
کند و اگر بکشد تخم هله بپزند یا بد دست بر وزن آید و با شکر چینی را بپزند
یا بد که در آن غلظت باشد **احتیاط** کرم کش ده دم ناخود از زنجبیل و انشون
و در رانیانه و برسیا و شان و شکلات اشبع تاول کنند و استعمال نجات کنند چنانچه در
احتیاط است ذکر در فست علقی بود شید و صرغ و عقیقه حاصل شود
علامت آن سقوط اشیا و تغییر لون بود و احساس حرکت در کرم کش بسبب اشیا مده
یا راجع غلظت و زردی میان آن و حیل بدان کنند که پیش از وقت حرکت چینی محسوس شود
و کرم کش تاول باشد و با آن سوء هم و قرا قزوید و با سفوف و طبل نیز متشبه بود و زردی بدان

و چنانچه تاول کند و بعد از تفتیش و پلوس و ماه الاصول تاول کند و از سو و زردی
و اطهر با آن احتراز نمایند و در بر بکوبند و قبل از تفتیش بصورت بدارند و شیت و کلکین
الملک در زنجبوش و بچاشفت و خشک شنج و ورق غار بچاشند و در آن نشینند
را بچین بر وزن غار تدهی کنند و اگر با آن احتیاط است باشد با سلیق یا صاف بکشد
و در دانه راجع سی نمایند و کرم کش و رانیانه و انشون از هر یک ده دم غار بکشد
هر یک دو دم بچاشند و با روغن بپزند و شیت از هر یک بچیدم یا بریزند و زردی
بدان حقه کنند و اگر عیله بکشد یا بپزند و زردی بچاشند **باب مجدهم**
در امراض عقده یا اسیر یا دی بود که در افواه عرق متعدد حادث شود و کان
شبه تاول بود و آزار آفرینی گوید یا غصه یا کرم کش بود و آزار عینی گوید یا مانند
توت سیاه بود و آزار آفرینی گوید و مجموع آن یا داخل شمع بود یا خارج شنج و لادن
خون روان باشند و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع ضد با سلیق و مضائق
و اگر خون از بر اسیر یا دی مضائق مثل بخور مر و در هر کاه و آب پیاز و عقل و قطن
و روغن آسود و آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وضع ساکن شود و بکین
طبیعت عطشی حلیقه و اگر سیلان دم و لادن طبیعت باشد قهوه کرم کش و درت تاول
کند و صفا حلق یا انار دانه یا مرغ و کبک خوردن و بد و کاه یا بر صرغ و صرغ و کل
انفی از هر یک ده دم و هله یا سیاه و آمل از هر یک بچیدم کرم کش ده دم بکوبند
و در ده دم عقل یا کرم کش تاول باشد واد عیله بدان بریزند و حب سازند

و سه دم از آن بخورند **آخر** طراشت و کلنا و حجت بلوط و هلیله سیاه و بیلد و
آمد از هر یک بچندم دو دانم بود بکوبند و مقل بچندم باب و ورق سرو صند کنند
و ادویه بمان سرشته و دو دم تنا و کند و اطریقل صغیر و اطریقل مقل بچند
و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الکک و بنفشه و خطی و خجاری و تخم نیت بکوبند
و در روغن کل و بنفشه سرشته و بر موضع بپزند یا ورق کرب بچینند تا تمام شود و یا
روغن کل و سفید تخم مرغ و طسوجی اینون ۲۰ میسازند تا همچون مرم شود و استعمال
و اگر خواهد که خشک شود پوست اما روغن بلوط و جوز سر و کدو گرفته مجموع را
یک شبانه روز با آب گوار بپزند و در هاون بپزند و بر موضع بپزند و بقل و کدو
راشیخ و حرم و تخم کبر بچینند و اگر ورق سر و دریا بچینان و موم تخم الخطل و پوست
ماند و مقل بپزند و پخته شود و معتبرین علاج برای آنست که قطع کند با داروی
شکل ملدینون و دیگر بر یک بپزند تا مقطع شود و بعد از آن به بطوریه مرغابی و مرغ
و ساق کاه و کوهان شتر و روغن بنفشه و کینا و خطی گرفته بام بپخته سازند و استعمال
کند **اورام** **مقعد** اگر در ریه یا غیره یا سایر مقعدا حادث شود علامت آن تب و
حرفه موضع و وجع شدید بود علاج آن ضد کنند و صاب و لیس و نبات بچینند
و غذا بوماش و جربا شیره مغز بادام خردند و بنفشه و خطی و خجاری و روباه و کینا
و صاف کنند و با روغن کل و بنفشه بپزند و استعمال کنند یا سفید تخم مرغ و روغن
کل و طسوجی اینون بام بپزند و بکار دارند یا سفید تخم بچندم و کدو در می و نیم

و انچه

و انچه یا فقه دو دم بپزند و با روغن کل و موم مرم سازند و استعمال کنند و اگر برون
شود مرم و اخینون بپزند **ما** **مور** قروح خبیثه باشد که در ملت معده مستقیم باشد
شود و از آن صید آید و اگر غیر نافذ باشد پیش از آنکه تا آنجا دارد بپزند و دوم آن
و سه دم و نبات و کلنا و از هر یک چهار دم صبر کنند و غرر و دوت از هر یک سه دم
از بخار نیم دانگ برون بنفشه مرم سازند و بکار دارند و اگر نماند بود قطع باید کرد یا
با داروها و نیز بعد از آن استعمال مرمها و **شقاق** **مقعد** بسبب بیستی غوطه
یا کد شق نقل یا پس بر علاج شراب بنفشه و تربخین باب کرم بپاشند و غذا بپزند
یا کد و اسفناج خردند و طبیعت را نرم دادند و مرم شادند و مرم مقل استعمال کنند
یا به بطوریه و زعفران ساق کاه و با روغن بنفشه یا سینه زید بکار دارند و اگر با شقاق
وجع و التهاب باشد اسفناج نصاب یکدم و کافور و کینا یا سفید تخم مرغ بپزند
و طلا کنند و آب و باه و زکب و کاسنی و زورک و خطی و خجاری بچینند و با موم و کینا
و روغن بنفشه مرم سازند و بپزند و اگر از آن خون بسیار آید حساب دم بکار دارند
استرخاء **مقعد** آنست که ریح و غایط بی اراده برون آید و حدود آن بسبب یا
هنگام بپایه بود علاج بپزیند و اگر بسبب استرخاء عصبه بود بواسطه ورودت علاج
آن حلالی و بالنگو و از آن تا دل کنند و غذا بخورند آب شیره حنکله خورند و قطن
بر روغن قسط و زریق بپزند و با ساسم و ورق غار و تخم ترب بپوشند و در آن نشینند
و معالجات فالج استعمال کنند **بذ** و **مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء شرج برون آید

علامت وی آنست که چون دست بران بپزد باز کرده علاج وی آنست که جوز سر و دانه قاقیا
و جعق و قاقیا و موم بپزند و مقعد را با آب مورد و آب لسان المثل القه
کند و جوز سر و دانه قاقیا و موم بپزند و مقعد را با آب مورد و آب لسان المثل القه
نقد اساق خورند و از نباتات و جام استخراج کنند **باب** **نور دم** در امراض
پشت **حده** اگر غره از فقرات پشت از موضع خورش برون آید که بخارج مایل شود
آزاده بکوبند و اگر داخل آزار و اگر بجای مایل شود التوا کوبند و بسبب آن و نشانی
که در عضلات فقرات حادث شود و بواسطه فقره را از موضع خودش ناگه کند و علامت آن
تب دائمی و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و نقص عظم بود علاج آن ضد
بالمق و مقل و طریق از روباه و زکب و تربخین و نبات تنا و کدو و غذا کسک بپزند
و تلین طبیعت کنند این مطبوخ سناعت دم بنفشه و زید و تخم کاسنی و تخم کبر
از هر یک سه دم روباه و زکب بچندم ترید خاشاک تخم کدو یک دم چار خجاری و تربخین
از هر یک بازده دم و چون وجع ساکن شود و دم زایل کرد بچند مقشر بیت دم
ورق مرز بوش بچندم بکوبند و بر موضع بپزند یا مقل ده دم باب کرم بپزند و بنفشه
و مرغ و مغز ساق کاه از هر یک سه دم بپزند و با موم یا سینه زید استعمال کنند و غرر
بر روغن قسط و ناریون بپزند **بلع** **فراشته** عین علت باشد که بسبب ریح غلیظ
حادث گردد علامت وی آنست که با اوب و تشنگی باشد و بعد از وجع شکم
پیدا شود علی آن هر روز جلای لانیسون و زانیا و تخم کدو و کینا و زید و کدو

و انچه

و غرر و آب شیره حنکله و زید و دارچینی خورند و تلین طبیعت مطبوخ سود خان
کند یا با این سود خان و ترب از هر یک مثقال صبر و لیس و نبات بچینند
و اینون از هر یک نیم دم مقل و حسلکی از هر یک کافور بکوبند و باب کرم بپزند
و حب سازند و این مجموع یک شربت باشد **صفت** **ما** **الاصول** ریح را زانیا و تخم کبر
از هر یک بیت دم تخم کبر و تخم کاسنی و تخم غایت از هر یک ده دم تخم کبر و زانیا
و بنفشه و اینون از هر یک بچندم در چهار طحال آب بپاشند تا با باقی باز آید پس
کند و با عمل بقوام آرند و بعد دم آن مداومت کنند و بنفشه و مرز بوش و ناریون
و اکلیل الکک و خرقع بپوشانند و در هام در پشت بپزند و روغن خرقع در فقرات بپزند
یا زنجبیل چهار دم و حبه ده دم بپوشانند و روغن شیره بران بپزند چنانکه آب
برود و روغن بماند و آن روغن در پشت می مالند و اگر این موضع بسبب ریح یا سقطه
باشد فقره را با زبانش بپزند و روغن قسط و زید و موم و کرب و ساسم و کینا
بکوبند و باخل حطرل کنند **وجع** **ظهر** درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت
مزاج بود علامت آن یمن لود و قاروره و عطش و غلیظ بلغم بود و بعد از خواب
و احتلا و تناول فراک و بقول بارده اشتداد کند و دست و ریاست ساکن شود علاج
هر روز جلای از اینون و تخم کبر و کینا و کدو و غذا بخورند آب شیره حنکله
خورند و بعد از نفع مطبوخ سود خان و حب و ترب بپزند و روغن عادت کنند
و از تناول فراک و اشتلا و آب اجتناب نمایند و روغن قسط و زید و با بون در پشت

مانند اجناسا که جوهر تا واکند و اگر وجه سبب تعجب و کثرت مجامعت بود منع سبب
کند و استعمال کرده و جام معتدل و ندهین بر وزن بنفشه و زکس و اگر سبب اعراض
کلیه بود علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که در پشت سبب استلا
عرفی او بود علامت آن حرارت و غلظت آن و وجه و تشنگی بود علاج آن بضم
باسبق باشد و تا و لجلالی از غناب در و به نیک و نبات یا آب انارین یا قو
و نبات و غذایو باش و شیر بادام و اسفناج خوردند و در مواضع باره ساکن
باشند **باب سیم در اوجاع تقریب و معاصر و غیره و اولی**
علت است که عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر نیکان و جالان و پای استادگان را
حادث شود علامت آن ظهور کلاه سبز باشد که در ساق و قدم بر این علامت آن
باسبق کنند و جلای از و به نیک و نبات و غلظت ساق و غلظت ساق
و غیر بادام خوردند و بعد از آن بضم غلظت و غلظت و غلظت و غلظت
این عروق را ضد کنند و برقی مالند تا باریک شود و از برای بیان چیزی و حکم بر
و از اغذیه غلیظه احتیاج نمایند و پای را ریاضت نغز باید **دواء الغسل** آن باشد
که ساق و قدم بزرگ شود و در کلاه متغیر گردد و شبیه پای میل باشد و سبب آن ماده
بود که ساق و قدم برزد و علامت آن کمبود ساق و حرارت آن بود علاج آن
ضد باسبق کنند و در غنمه و در نوبت قی کنند و تبیین طبیعت عطبی و غلظت
و حب آن کنند **در آن قطور یون** باریک تخم الحفل از هر یک و اگر در تخم تربد شغالی

ن

ن

مقل و کثیر و صغیر از هر یک و اگر بکوبند و آب و آب را زیاده برینند و حب آنند
و بعد از تنقیه ضد باسبق مرکه کنند و جوره و آب شیم و حاکس کرب آب زرد
ساق طلا کنند و ساق را تا زانو به عصا به حکم به بچند و از اغذیه غلیظه و کثرت سستی
و آویختن پای احتیاج نمایند و اگر سبب ماده بلخی غلیظه باشد علامت آن غلظت
ساق باشد و حرارت و کمبود علاج آن جلای از تخم کبک و از زیاده و کثرت ساق
کنند و غذا بخورند و آب بشیر و حنکانه خوردند و بعد از آن بضم غلظت و غلظت و غلظت
کنند و قی مهار نمایند و بعد از قی اطریل صغیر تا واکند و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت
هر یک در دم و قروما و کوه یا از هر یک چهارم بکوبند و با من آن قند یا میزند
و در شغال یا سر شغال میخوردند و کفرا و قاقیا و سر و تخم اسبست بکوبند و کوه
برینند و بر پای طلا کنند و از اغذیه غلیظه و بقول و قو که باره احتیاج کنند **دواء**
الغسل و جی بود که از غلظت و کثرت و از زیاده و کثرت و از زیاده و کثرت و از زیاده و کثرت
پای برسد علاج آن هر روز جلای از اینون و تخم کرم و از زیاده و کثرت و از زیاده و کثرت
تا واکند و غذا بخورند و آب بشیر و حنکانه خوردند و بعد از آن بضم غلظت و غلظت و غلظت
و حب آن و کبک و بعد از تنقیه مر یونش و با یون و در قی غار و اکلیل الکک از هر یک
ده درم تخم سندان بخورند بکوبند و مقل بچند در آب حل کنند و او به بدن
و طلا کنند و اکلیل الکک و با یون و سبب و قطور یون و تخم کرم و حاکس و سبب
قوی بچشاند و در آن نشینند و در جام بران می بیند و باغ کرمش و بود و عاقروا

بایله در و سیاه از هر یک هفت درم مغز خیار چتر یا زرد درم تخمین ده درم
و اگر وضع نبات بود جذرات شل تخم لغام و خشخاش سیاه و اینون و زعفران و در کوه
طلا کنند و آب برن بران و اگر ماه صغری باشد علامت آن حرارت سحر و صغری
و شدت و جمع و تشنگی و اشتهای و رعت و صغری قاروره بود علاج آن سبب
و آب کم قی کنند و جلای از تخم کاسنی و بنفشه و نبات تا واکند و آب
انارین یا قوی و نبات و زنجبیل و تبیین طبیعت عطبی و کوه یا قوی بنفشه
یا این مطبوخ کنند **در آن سنامنت** دم بنفشه شاه قره تخم کاسنی از هر یک بچند
عناجیه و عدد پستان و آکو کیل از هر یک است عدد قوه و زنجبیل از هر یک
ده درم خیار چتر یا زرد درم استعمال عمارات باره کنند شل از در و سینه
تخم مرغ و روغن کل و حلی و عدس و بنفشه و بنفشه و پوست خشخاش و بیلکه تا صبح
اشداده کنند و احتیاج عظیم بنفشه استعمال کنند و در آن سبب غلظت نماید و چون
ساکن شود و حرارت سحر باقی بود از در و باغ و حلی و بنفشه و اکلیل الکک و سندان
خدا سازند و اگر ماده بلخی بود علامت آن بیاض لون و غلظت قاروره و غلظت
بود بضمخات سبب بایلد داد علاج آن هر روز جلای از زیاده و کثرت و از زیاده و کثرت
و کثرت تا واکند و غذا بخورند و آب بشیر و حنکانه خوردند و بعد از آن بضم غلظت و غلظت و غلظت
خوردند و بعد از آن بضم غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت
در آن صبر صغری سورجان تربد روغن بادام چوب کرده از هر یک درم و در

مقل



مای زهر از هر یک دم شمع منقل دود آنک نمک هندی دود آنک و نم منقل منقل آنک
دانی بگوید و آب کرش بر شند و حبس **شیر** حبس شیر
ایان فیکر شانی نم حنظل ایسون ناخته نم کرش یکجیم منقل از هر یک دانی شیر
و خردل و زنجبیل و وچ از هر یک دم شمع منقل یاد آب گرم حرکتند و ادویه را بگویند
و بدن بر شند و حبس از این دوشرب بود و باید که در ابتدا حبس قوی باشد
که ماده یقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بک بدلیج صفت کنند و از نو آب گرم
و جاع و اشتلا و شیا حرکتند و زراوند و حبس لغار و حبس یا نا از هر یک دم
اشق صبر و زهره از هر یک بچندیم بگویند و معاد سازند **آخر** بزرگ و رنک نم
ساقرم سلیمه مغاث از هر یک در می زنجبیل و غفران از هر یک دم **نظیر**
شبت ریخاسف مرز کوش ماشا حتر فند قوقی بوشاند و در آن نشینند و
شرو دیطوس و تریاق بزرگ تا و کنند و ند بهین برو عتیا که کند ها که مانده
بود علامت آن صلابت و کمودت و قسطنطین و صلابت و صلابت و صلابت
علام هر روز جلای از پنج همک و کا و زبان و بالکو و در آن نه و نبات تا و کنند و تا
خود آری شری حنکله خورد و بعد از نفع حبس سورجیان یا حبس شیر یا این
تنقیه کنند **مراد** بهیدر دوسیه و صبر و عطوی و در آن نه از هر یک در می و در
خلخل و زنجبیل و خردل از هر یک دم شمع شیطری و عدل آن و منقل از هر یک دانی
و آب کرش بر شند و این دوشرب بود و اندین یا این مطبوخ کنند **مراد** سنا

شانه

شاه تره از هر یک هفت دم عسله زرد و سیاه و کابی از هر یک بچندیم قنطاریون
باریک و پنج همک و بالکو و کا و زبان از هر یک دم سورجیان ده دم عسله
و اسطوخودوس از هر یک چهار دم غار قیون نیم دم سورجیان شقایق بوشند
و چون وقت فرو گرفتن باشد ایتقون سه دم در خرقه کتان بسته در اندازند
تا دوسه جوش بزند پس زدنند و صافی کنند و ترنجبین و حیار چنبر از هر یک
ده دم و ایانه فیکر یکدم در آن حل کرده یا شامه و عاقر قرقص بچندیم و در
غار ده دم و منقل و سر و بزرگ از هر یک سه دم و خرق چهار دم بگویند
و بار و عن یا حین طلا کنند و رو عتیا که کند و تخمها و مغرهای مالد و اگر مالدین
این مرض بر یک باشد علامت آن باشد که اشیا بارده فقط و از حاره فقط متاوی
شود و بعضی علامت ماله حار و بعضی باره باشد و علاج آن بحسب ماده مرکب
تغذیه و مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز
از پنج همک و در آن نه و کا و زبان و نبات تا و کنند و غذا و آب و شیر و حنکله
خوردند و چار نفع بطین چاه و حبس مذکوره تنقیه کنند و موضع را در عن تحسین و به
منع و به بط و لعاب حلیه و بزرگ و خطی عاقلند و آب بچندیم و زنجبیل و کزبره
سازند و از لبنیات و فوکه و حوضات و اشتلا و سب و جاع از آب سرد و تناول
اشیا بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بی مداومت نمایند و همچون نبات و حوالت
حاله تا و کنند و گویند اگر گشاداری یا رو باقی زنده در روغن زیت بوشاند

و سرت غیر همت تا دود بود علام آن هر روز جلای از پنج کاخی و عناب و اجاص
یا شامه یا آب یا این و نبات یا شیر نیم گرم و کزبره و ترنجبین و تلین طبیعت بنوع نو که کند
و شراب خوره و سیاه تا و کنند و اگر سبکی مظهر علامت آن حدت و از این بوشند
بهرمت و صفر سف و زردی روی و عروق نیم بود علام آن از آن نمک کزبره که باشد و شرب
از شراب منقل و حاضر باغی و پدید و کل شرب کنند و استعمال شامه تا بارده کنند و اگر سبب
عقب باشد علامت آن برآمدن روی و سرفه نیم و عظم و منقر بود و باشد که بالان بر عتیا
علام آن شراب زرد و شراب منقل و آب یا این و نبات هر کدام باشد و خواهند تناول
کنند و غذا ناردانه یا خور خورند و از خوا حنکله کنند و اگر سبب خواب باشد علامت آن
فصل و ضیق و کتیر بول و صفر سف و همت و صبر بود علام آن شرب ترنجبین و
باغی کل و سیاه یا شامه و غذا و کزبره و اسفناج خورند یا شیر مغز بادام و روغن
و کدو و سر هاند و نغش و شاه سخم بپزند و اگر سبب باشد علامت آن تقدم جب
و بیوت و جلد و احش و صفر سف و منقر بول و یقیق و مای بود علام آن شامه و نبات
و استعمال آن در نیم و جام بود و اگر سبب سیاه یا سیاه بود و حبس طبیعت کند بسوزن ناردانه و
به چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علام آن قنطاریون و ترنجبین و شراب منقل و حاضر
و سبب به باغی کل و سیاه و کا و زبان و کزبره و اسفناج یا قنطاریون و اگر سبب صفت جلد و
اشلا شام بود که بر اسطه ذات استقام ذات علامت آن نبات یا استعمال آب سرد بوشاند
حق حرارت و تولدت بود علامت آن سرت و اشتلا و منقر و همت تا دود و فیکر و اسفناج

نشیند و معاد و استعمال نظولات و معادات از شبت و در آن نه و اکلیل الملک و
ونام و ورق غار و ریخاسف و ساقرم نافع اخلاط الشانی و **مقاله**
سیرم در حیات بد که می خور از عتیه باشد که در تب مشعل شود و از این بر
شرابین منقل کرد و وجع بدن را گرم کند و در آن با فعال طبیعی لاحق شود و اجاص
عالیه می ساست می جوی و می قوی و می عین بر که ترکیب بدن از ادواغ و اعضا و افراط
پس اگر حرارت اوله اعلق بر می کیرد از اجاص بوم گویند و اگر منقل با عتیا شود می قوی
و اگر لاحق افراط شود می عین و بیان هر یک دم ماب گفته شود **باب اول**
در می جوی و آن می باشد که دفع را او گرم کند پس از قبی شرابین و جیم اعضا منقل
شود و این بنا از اسباب مده مسخره حادث شود مثل ملاقات آتش و آب و تناول
اشیا حاره و اشتلا و بدن و اعراض شفا و شاید که این بت بکیرد و پیشتر باشد
که تا سرور بکشد و تا همت و معزیز گفته اند اما آنچه از حرارت آتش گفته اند علامت آن
التهاب و تشنگی و حرارت و سردی جلد بود علام و می است که در میان بارده نشیند
و منقل و کلاب بپزند و شرب از ترندی و ترنجبین و نبات از هر یک ده دم یا کزبره
پست دم باغی کل و سیاه یا شامه و غذا و کزبره یا شامه تا و خواهند تناول
بکاه و وینا و کدو و آب و نار بکشد و چون بت زایل شود بخام منقل و نند و این
بروغن بنفشه و کدو کنند و سیاه نشینند و اگر بواسطه تناول اشیا حاره یا شیر شراب
صرف بود علامت آن خشکی و همت و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرفه روی و نیم

دهن

تریدم که شش اینون از هر یک سه درم یک هندی دودانک غار بقوت نیم درم بگوید
و بآب رازیان سرشند و جب سازند و بلع کنند و عقوبت معده مکرر بکنند و رازیان
کنند و اگر عادی شود بآب رازیان و قرص درد و قرص غایت و امثال آن تئین کنند
صف قرص غایت عصاره غایت ترنجبین از هر یک شش درم و ورق کل منبل یکا شش
از هر یک درم بگویند و بآب رازیان قفس سازند و یک شقال با سنجبین بر روی شقال
تناول کنند و اگر از سه خف باشد قرص اینست تئین با سنجبین بر روی تناول کنند **صف**
سنجبین بر روی کاشی کاشی و کثوف و رازیان از هر یک سه درم عصاره غایت درم
پوست چغ کبر و رازیان و کرفس از هر یک یک درم اینون یک درم مجموع را نیم کوفت کنند
و سه شانه روز در دوطول سر که خوب اند پس بپوشانند تا با رطل بپزد و با رطل
یا عسل یک مقوم آورند **حاشیه** تئین بلغم باشد لازم که ماده آن در عرق شش
شده باشد علامت آن چون علامت دایره باشد اما با آن سر و نافض نباشد و شش
شش ساعت فائز کرد و و باز اشتداد کند و ششکی باشد و بنص ربع بود و فار و
خلیط و کدو غلابی آن هر دو نجلابی از تخم کاشی و تخم کاشی و تخم کاشی و رازیان و
تناول کنند و غذا بهر بخورد و بعد از نفع تمام تئین باین مطبوع کنند **صف** آن
سنا بچند درم تخم کاشی رازیان و تخم کاشی و کدو کل نشفه نیلوفر از هر یک سه درم مورطاطی
ده عدد عناب ده عدد اجاص است عدد ترنجبین خیار چتر از هر یک پانزده درم و
بعد از دو روز بفرغ نشفه یا ترید درمی و سقویا دانی بخرم کنند یا همچون خیار چتر

مکرر

7

در آب گرم حل کنند و با شامند و باقی علاج او چون علاج نایب باشد اما قرص غایت
درین قسم مناسب نیست **درم** تئین سوداوی بود که ماده آن در صفا عروق
تقویت پذیرد و این ب روزی آید و روز سه و نوبت او پست و چهار ساعت باشد
و باشد که در روز آید و یک روز نه و اگر اربع معکوس بگویند و ب ربع از سوداوی طبیعی
یا از اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حیات غنچه باشد و شاید که ربع بعد از
اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامت ربع آنست که ابتدا بیاضی کند
و کسرا و سر و قوی و چون که کرم کند که آن با رطل نباشد و آنچه از اخراق خون حادث
شود علامت آن حرمت و غلظت بول و شکلی با رطل و سر و اندک و عرق بسیار بود
حیات مطبوعه و حیات اورام حادث شود و آنچه از اخراق صغیر بود علامت آن
آسیب اضطراب و تلخی دهان و تشنگی مغط و سرعت و تواتر نفس بود و بعد از حیات
صغیری حادث شود و آنچه از اخراق بلغم باشد علامت آن این نفس غلظت بول
و در و دراز تر باشد و لیب اضطراب کمتر بود و بعد از حیات بلغم حادث شود
و آنچه از اخراق سوداوی طبیعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نفس و کورت مازو
بود علاج لطیف تا چهل روز بعد از این تب مشغول می شوند و غذا ریزه باغ و شراب
و تخم و آب و یک و تهود هندی و از اشرف سنجبین بر روی ساج و کلندر اکسکانند
و از اغذیه غلیظ مثل تخم و بادام و می می شود و برنج احتیاطی بپزد و ابتدا با کرم
علامات غلظت خون باشد ضد اکمل یا با سلیق میزد بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار

مک و دایره و تخم کاشی و کدو تناول کنند و غذا بخورد و آب با شیر حلاکه خوردند
تئین طبیعت باین مطبوع کنند **صف** آن سنا و کل و حلیله کابل و صیاه و اینون از
هر یک همت درم و بعد از دایره و تخم کاشی و تخم کثوف و اینون و اسطوخودوس
و سباج از هر یک سه درم و بانکو و دایره از هر یک یک درم مورطاطی ده عدد
چتر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع طریق آن است که در روز نوبت
کنند و هیچ خوردند تا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در
راحت کنند و اجاص و بنفشه و مورطاطی تئین کنند و ما و الحین با سنجبین میزد
و قرص بر باغود و اندک سباج بجهت کند و ورق آن تناول کنند و احیاناً شرفه
و تر یا ق کبر بخورند و این همچون نافع بود سبیل و ج از هر یک یک درم فلفل و تخم
حلیله از هر یک درم تا بخورد سبیل از هر یک یک درم بگویند و عسل بر شند و شقال
تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقصر تر شود و ما و الاصول و سنجبین بر روی
و باید داشت که این تب مرضی خطر است و اما است از انبساط و مالغی و بایر و
در هر صرع و تشنج و این سکه و فالح اما این تب دراز می کشد و اگر کیدت دراز
سازد نیز باشد **درم** تئین سوداوی بود که ماده آن در عرق تقویت شده باشد
و با آن نافض و قشر مرده و عرق نباشد و ب ربع اشتداد کند و در باقی زمان فائز
بود علاج آن همچون علاج ربع باشد و در قصد ضرری باشد و استعمال سختانات
داد و دایره در و کتر باید کرد و اعتدال لازم باشد **درم** سنجبین و سب

پروند کنند و الا زود بپزدند و بعد از چهل روز بفرغ ماده مشغول شوند و هر روز جلای
از پنج همت تخم کاشی و کادو دایره و بانکو و دایره تناول کنند و غذا بخورد و آب
و بنامش با شیر حلاکه خوردند و در پنج و نیم و بعد از نفع تمام تئین طبیعت کنند باین
مطبوع **صف** آن سنا همت درم بنفشه چهار درم بانکو و دایره و تخم کاشی و دایره
و کثوف و اسطوخودوس و سباج و نیلوفر و حلیله و آمد از هر یک سه درم مورطاطی
پانزده درم و ورق کل چهار درم حلیله زرد و کابل و اینون از هر یک همت درم
دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن ترید و درم عناب ده عدد بستان سی عدد
و مغز خیار چتر از هر یک پانزده درم و بعد از دو روز مطبوع اینون یا حلیله
یا حلیله یا شاهره و بانکو و سنا تناول کنند و اگر کیدت دراز بود و یک سبیل
زایل نشود و آنچه از اخراق صغیر باشد جلای از پنج همت و کادو دایره و تخم کاشی و اجاص
و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نفع تئین کنند باین مطبوع **صف** آن سنا
همت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشی از هر یک چهار درم پوست حلیله زرد و حلیله و سبیل
طابقی پانزده درم ترنجبین صیاه چتر از هر یک ده درم یا همت درم بانکو و کادو دایره
از هر یک چهار درم چتر پانزده درم و سقویا دانی بخرم شقال دران صکره و سنا
با این حب بلع کنند پوست حلیله کابل سباج اینون و اسطوخودوس و ورق کل یک
از هر یک درم یک هندی و کدو از هر یک دانی و مصلک نیم درم کدو را آب حل کرده باقی
اندوه را بکوبند و بدان بر شند و سبیل و علاج آنچه از اخراق بلغم باشد جلای از پنج

مکرر

7

فمن آن باشد که یک روز آید و سه روز و سه آنست که یک روز آید و چهار روز و
سبع آنست که یک روز آید و پنج روز و این تمام از مواد غلیظ متولد شود و شبیه برنج یا
و علاج آن غلیظ اخلاط و اسهال و سواوی بود چنانچه در پنج گفته شد و در روز و شب
خم شبت و تنبیه از هر یک سه درم و کنگر دو درم و درک و چغندر و بومبک و بومبک
نمک و ده درم عمل در آن حکم کرده باشند و بر آن می کنند و باقی علاج آن چنان
درج باشد **می افشا رس** می باشد که در آن احساس برودتی غلیظ کند و در باطن
و نفس گرم باشد و با آن تشنگی و طبعیت باشد و مواد این تب بلغمی بر جای بود علاج
آن هر روز جلابی از آن کو و رازینا و تخم کرفس و کلفت و تاول کنند و غذا بخورند آب
باشیز و سنگلاخ و خوند و جدار نفیج تنبیه کنند باین حب صبر سطرپی و زرد سینه
از هر یک درمی غار بقون نیم درم مقل و اکلی بگویند و آب رازینا برینند و میسازند
و جدار دور و در قهر و در شقایق و سنجبین و زردی ده مثقال تاول کنند و باقی
آن چون علاج می بلغمی بود **می یقوریا** می باشد که در باطن خلوت شده
محموس شود و ظاهر ادراری نباشد بلکه برودتی باشد و با آن تشنگی و تبیب و اضطراب
عظیم بود و ماده این تب بلغمی لریج باشد علاج آن هر روز جلابی از آن کو و بیلوفر و
رازیانه و چغندر و کلفت و تاول کنند و جدار نفیج تنبیه کنند و باین حب صبر سطرپی
مطبیع **س** آن ساهفت دم نبشته چهار درم و درق کل بچند تم کاسی درم
ترید یک درم اسطوخودوس سه درم عناب یا کوی سیاه و کیلی از هر یک ده درم و میسازند

ده درم

ده درم نکریم چغندر و جدار تنبیه کنند و انیسون و تاول کنند و با رازینا و تخم کرفس
و انیسون از هر یک ده درم چغندر و ده درم کلفت و تاول کنند و باقی **حیات مرکب**
بکافیه حیات مرکب و خوند و ترکیب آن بسیار است چنانکه ترکیب دائره و باله و دایره
با دایره و لایحه و لایحه و بیشتر ترکیب حیات از صفرا و بلغم و رو و بسیار باشد که آنرا
فانی و تریتین نامند اما آنچه از آنای ماده اند و فانی همین دار و شطرنج است
عبر خالص و ترکیب آن بر جای گویند باشد زیرا که یا مرکب از عیب دار و بلغمی باشد یا
دائره و بلغمی دایره یا عرق و بلغمی دایره یا عیب دایره و بلغمی دایره باشد
یا عرق و بلغمی دایره و علامات آن متنوع باشد از علامات صفرا و بلغم و درین حیات
اعتقاد برود و در وقت تب نشاید که دیگر استدلالات با عرض و علامات کنند و درق
سیان شطرنج و عیب غیر خاص آنست که در شطرنج صفا و بلغم متنوع و شطرنج
و در وقت آن متفرق بود چنانکه در وقت و نیز میان وقت هر یک توان کرد و در بعضی از خاصه
صفرا و بلغم متنوع باشد و بخورد و درق میان وقت هر یک توان کرد و این تب عسر ادراری
باشد از حالت آن طول نیاید شد و سه سالت قویه نماید داد و درگاه صفرا و درق و درق
سود و بلغم غلیظ باقی ماند برین تمام اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از آن کو
و چغندر و بیلوفر از هر یک سه درم اجاره و عدد و نبات ده درم تاول کنند و غذا
خورد و با آن کافور خوند و جدار نفیج تنبیه و بلغمی با این مطبیع کنند **س** آن ساهفت
عظیمه و درگاه یا از هر یک بچند نیم درم و بیلوفر و تخم کاسی و رازینا و چغندر از هر یک

و صفرا غالب باشد اگر اقل بلغم مشغول شود موجب خطر باشد پس اول صفرا را
منع کنند و اگر اشتباهی باشد معالجه مرکب کنند و در وقت طبیعت کوشند **می یقوریا**
نمی باشد که چون ابتدا کوششی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم باشد و تاول کرد
و در وقت غش و تبیب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون نیم عدد و
بواسطه شدت حر آن و مجاورت قلب موجب تشنگی و علامات و آن باشد که بیشتر
اوقات بدو بلغمی آید و تبیج و در علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غش
کلاب و آب سرد بر روی رانند و اطراف به بندند و شکم برین میالند و سنجبین یا
که به بندند شاید که قی کند و هر روز جلابی از آن کاسی و رازینا و کافور و تاول کنند
تا و کلفت یا تخم کرفس سه درم چغندر و با سنجبین ساده میسازند و غذا خوب
با قدر خورد و تنبیه طبیعت کنند و بلغمی حقه سه سالت دم رازینا و قطو دیون با یک
و نبشته و بیلوفر و چغندر از هر یک سه درم و درق چغندر و سوسون و چغندر
بازده درم تریتین و نکریم از هر یک ده درم و درق دیت و کافور از هر یک ده درم
نمک و بوره و درق نیم درم و اگر این ماده صفرا و کافور یا رنجاری حادث شود علامت
آن عطش و کرب و اضطراب بود و بدو درق آید علاج آن هر روز آب رازینا و بیلوفر
یا نبات و تریتین تاول کنند و غذا کلاب یا آب انار یا ترهندی خوند و تنبیه
طبیعت مطبیع فرما که باقی معالجه و در وقت کلاب و کافور و درق و بیلوفر و کافور
بر سینه مالند و در اسفرغ غلیظ با تخم کافور و درق و بیلوفر و کافور و درق و بیلوفر

ده درم

غش زیاده نشود و اندام با الصواب **حمی لیه و نهاده** حمی لیه آن باشد که
آید و روزها کند و نهاده آنکه بروز آید و شب رها کند و این بدتر باشد و غایت
باشد که بدق او آید علامه آن سنجیدن ساد و کلند تا و کند یا جلا از خم کامی
فوج نمک نبات و غلایا بخورند و تلین طبیعت بطریق فرا که و همچون خیار
چین کنند و در جبهه های غذا بپاشند خورد اما باید که متلی بخشد بدک بخوابی مناسب
بود و در لیلی غذا روز خوردند و چنان کند که وقت نیت معده خالی باشد **حمی دانه**
قی باشد که در با حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن اضاف و مزاج بود که
و موجب تعفن بطوایات گردد و آن حمی که در غذای و علامات و با آنست که هوا متعفن
و با دانه کم آید و حیوانات را که شل لختل و در حد و قطعات بگریزند و ضایع
بسیار شوند و حرارت و زردین شل عقرب و موش و مار بر روی زمین آید و علامات
اینست که برب و توانش و تشنگی و خشکی دهان و قی و سقوط اشتها و عقیان و جیم
معده و غلظت طحال و غش و هرق و بران متعفن بود علاج آن ضد کنند و هر روز شربت
از تره هندی و نبات یا سکنجبین و کلاب سیاه سره شرب کنند و شراب عذره
از شک و دیاس و صندل و بوم و حاض میند بود و غذا اساق و زرد شک و انار و دانه و فوج
خوردند و غلظت و حرارت و غلظت کنند و اگر بطوایات بدن بسیار بود تسکین و
میوند تلین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که بدن بود اما تسکین بهتر بود از
تحریک **حمی حبه و حیدری** بلکه ماده آید خون است و سبب غلیان حادث شود

دانه

و بهترین وی آنست که سینه شک باشد و اسهال نباشد و بدترین آنست که سیاه شود
و اسهال باشد و علامت ظهور جدی در بدست و خاری بدن بی و کس و اعضا
عین و اضطراب تشنگی و در سینه و خلق و ضیق النفس بود و ماده صندل و
واکو که ترانجید بود و او را شوی باشد بلکه با پوست راست باشد و اسهال
آنست که سرخ باشد و آنچه خفتر میل سینه داشته باشد بغایت بد بود و علامت
آن قریب است به علامات جدی علام آن پش از بیرون آمدن حصه و آید اگر
سرمققی باشد ضلکند اما چون ابتدا بروز باشد شاید و بجز یک طبیعت
نباید کرد و هر روز شراب عنایت نیلوفر یا شکرک تناول کنند و غذا جو باغ و
و عنایت خوردند و خود را گرم دارند و آب سرد بخورند و شکرک در فراش بریزند
تا غم بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق حبه
نرواح قلب اولی باشد و اگر بر بیرون آید بخور و مویز طبعی و عدس بخورند و سیاه
خورد و گرم دارند و بجز انار و بخور و زرد و دو کنند و آید چون تمام بیرون آید
کا و رس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ بدوزند و کا و رس در آن کنند و بر روی آن خفند
و بجز کرد و دو کنند یا بجز کر را بخورند و با کلاب بر اعضا بریزند و باقی
کل حق کنند و بر اعضا مالند و عصا شحم رمان و کشیز تر و ساق در چشم بچکانند
و در عین اله تر کنند و اگر طبیعت نرم باشد و قوی باشد شربت با شراب صندل
بخورند و اگر سره آید شراب شفاش و ششم و در حصه قطعا طبیعت را تحریک نمایند

کره و در تلین طبع غذا شعیب با مغز بادام و صابون شیر بریان با خنجر بریان
کرده تناول کنند و قرص کا قرص با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر
ببوسه بر طبیعت غالب باشد شراب بنفشه و نیلوفر یا آب که چهل گرم در آن باشد
و پستان و بنفشه در جراب اندازند و پیش از این صرف کنند و در تلین طبع
دم می نمایند و اگر سره نباشد شراب دیاس و ضرره و لیمو و شراب کادی میند
تدبیر ناه ناهت حالتی است میان هفت و مرض تدبیر او مشترک باشد
میان تدبیر لیمو و مرض پس باید که نقد حال ناه کنند و احوال و اعراض که او را
حادث شود متعصب باشد پس اگر تدبیرت و در قاعده غلظت و صیغ باشد
و صداع و ثقل سر و جنت نفس و قلت نشاط بود دلالت کند بر آن که بقیتی
مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجتی که ناه از آن مشغول شوند و
علیات غیره و مفعولات تلین و قوی طبع نیز با سکنجبین میوند
و چون چهار روز از نولات بگذرد فوج بد دهند و بتدریج عادت بدان کنند
و چون دوسه روزی بگذرد مروره ها که مناسب مزاج بود با کوشش و سبک
تناول کنند و از استلا و جوع و تناول سخبات احتراز نمایند و چون قوت که بد
استقامت مناسبت و در بیرون آمدن از تمام محافظت واجب باشد تا از تمام
زسد و در مصلح فرا گیرند تا از غیاض تمام زایل شود و بتدریج و ناه با سکنجبین
و از عوارض غش و بدن مانند ختم و غش و مضطرب استراحت کنند و اگر ختم کا بقیتی

طبیعت

و طبیعت نرم باشد معلوم شود که غذا بسیار بخورد و تغذیه غذا کنند و تقویت معده
سکنجبین سفوفی و جوارش صطکی میوند و غذا بیره باج با انار و دانه و
خوند و کوارش صطکی تناول کنند و تا بدن را قوت تمام حاصل نشود صابون کنند و
قوت یکدیگر بر مای بریان ندارد و بتدریج در غذا ها غلظت تعریف کنند و هفتاد
هواست **مقاله چهارم** در امران و بظاهر بدن عارض شود و این مشتمل
هفت بابست **باب اول** در ورم ورم طبعی و ناشی و غلظت باشد که از اعضا
ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده از اخلاط اربعه باشد یا مایه یا ریح اما ورم
ماده او دم باشد از امقوی و کوبید و آنچه ضروری بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون
باشد حمره قهوهی یا قهوهی حمره کوبید آنرا که غالب شد مقدم دارند اما ورم
اگر مایه طبعی باشد و کوبید و اگر حمره بود سلع و ورم سواد که داخل عضو
باشد و ورم باشد سرطان کوبید و اگر مایه نباشد خایه و اگر خایه عضو باشد
اگر ظاهر باشد صلابت کوبید و اگر ظاهر نباشد خند و آنچه از مایه باشد اگر عام باشد
استقاء رقی و اگر خاص بود قله مایه و آنچه از ریح است که طبعی باشد و لیمو
تخم کوبید و اگر جمیع و صلب دانه کوبید و میان هر یک که شربت **طهونه** و در ورم
بود که از ماده صوری حادث شود و علامات آن عدد و در میان و انفعال و تب
و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکوبند مایه باشد علاج آن در ابتدا و ضد کنند
از عرق که مناسب بود چنانچه اگر ورم در احوال بدن باشد و قیال بکشند و اگر در

باشد با سلیق و خارش خسته و نیلوز و عناب یا آبنارین و نبات
باشند تم خرفه و کچنچین و غذای آب خورند یا بنامش و مغز بادام تلخین
طبیعت عطیمخ فرا که یا بنفشه آن کنند و اگر نه در معاین بود یعنی دفعه اعصاب
مثل بیکش و زیر بیل وین و لوان و در ابتدا بود که ماده هنوز تمام نبوده باشد
استعمال بر دات و رادعات کنند مثل صندل و کلاب و قوخل و اناتیک و انی
و مامینا و آب کشنیر و کا پو وستان افزوز در استعمال رادعات نیز به الغنه
نمایند و بعد از چهار روز که مواد بریزد و محلات مثل با بونه و خطی و دیو به ترک
و حبه و کلیل الکاب بار دعات میامیزند و چون ماده ریخته باشد محلات
نقطه استعمال کنند و اگر ماده جمع میشود محلات با استیجات مثل بزرگ
مور شک و حبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد
جمع باشد و چون نفخ یا بد متفر که دانشد با دویه یا با آهن و علامات نفخ
سکون جمع باشد و چون دست بر دهند فرو رود و بعد از آنکه متفر گردد و
بجلی بنفشه مستفرغ شود سر میهای سده استعمال کنند اما ورم اگر مفرغه اعصاب
حادث شود و یا ورم بسبب مزه و سقطه باشد بعد از ضد و ششیه بر
مثل موم و روغن با محلات استعمال کنند و قطعا استعمال میرهات و رادعا
کنند و صفوی از فلفلیون هست که آنرا سفاقلوس و این آن است که ورم مختل
نشود و تجلیل رود و نه جمع شود و اگر از آن ماده جوهر عضو پیدا شود و عضو را

نیم لوز

۷

میراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم باشد و اگر فساد تمام نباشد محتاج
کنند و بیشتر هاد عین و زو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن که سینه با کلاب
طلا کنند **جمله** وری باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت وی آنست که مائل
بسفح جلوه بود و لون آن سرخ روشن بود و براق باشد و چون دست بر دهند
سرمی بود و چون بردارند معاودت کند و با آن تب و شکی و عرق و التهاب
باشد و علاج آن همچون علاج فلفلیون باشد لیکن در و تریه بیشتر باید کرد
و در فلفلیون تجفیف بیشتر **ورم رخ** او را ادویه نیز گویند و از ماده مفرغ
حادث که در آن ورم میبندد باشد و با آن حرارت و آلم نباشد و چون
بر دهند فرو رود و زمانی بچنان غایب ماند علاج آن هر دو و تجلیاتی اینجاست
در این زمان و کلیلین بنا و کند و غذا بخورد آب و شیر و حنکانه خورند و
بعد از نفخ تلخین طبیعت کنند بجا یاره و همچون چنار چنار و مسهلات تلخ
و بونه و لونی و فک و زیت و سرکه برود و حنکانه و سعد و زعفران و باز و تریه
میباشد **جمله** وری غلیظ بود که از اعلاقی باشد و از عضو خارج برود
مقدار آن خودی یا طبیقی باشد علاج آن نفقه بدن باشد بجا یاره و یاره
لوعار یا استعمال بر مداخلیون و اگر تجلیل نرود بشکافند یا دویه نموده مثل
فلفلیون و دیگر بر یک بندند و چون بخیر شود که که غلات دست بمسنان
بر بدن آرد و در سرما مد مدله کار دارند **سرطان** وری سوداوی بود و علا

هر یک سه دم عکس البطم چهار دم بگویند و با بون که کودکان استعمال کنند
آخر سه نمک و رانیق و بول بیشتر جدا سازند و نوعی از خنایز هست که بون
یک خط هر شب باشد و این بدترین خنایز بود علاج آن قطع باشد اما باید که
با احتیاط قطع کنند تا عروق و شریان منقطع نشود و بعد از قطع اگر تریه
باشد فلفلیون استعمال کنند و بعد از آن که حنکانه دارند **ورم صلب**
آز سینه و تریه فرزند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود و یا از ورم حار که
میرات با فراط کرده باشد و ماده مفرغ شده باشد علامت آن صلابت و عدم
وجع باشد و لون او همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او
همچون لون اسهال باشد علاج آن نفقه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال
ادویه محله مثل پی مرغ و بطخ و سر و دیو به و مغز ساق کاه و سقل و اشته
و روغن بابونه و جیر و خاد بزرگ و ورم و شک و خطی از هر یک ده دم حنکانه
اینجاست بست عدد بام بگویند و بوند آخر مقل و اشته و جابو شیر و پی
شیر و دیو به بام بگویند و استعمال کنند **جمله** وری و از اسهال گویند و در تریه
سلف و او آن است که او در میان عضو باشد و از اعلاقی نباشد علاج آن تریه
بدن باشد بلغم و سودا و ورم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بگویند
و قطع اسهال بران بندند و اگر کوچک باشد بشارند تا آنچه در و باشد
بر بدن آید بر اسهال بران بندند و اگر در بدن کوش باشد آنرا و خنک گویند و از اسهال

در آن است که در ابتدا کوچک بود و هر روز که بر آید بزرگتر شود و صلب باشد و
اندک حرارت در بطن آن محسوس گردد و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای
سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا ضد کنند و نفقه بدن کنند از سودا و بلغم
ایستون و غار و تریه و این حسب نیز میبندد بود ایستون یکدم سنجاق اسطوخودوس
از هر یک در روغن حنکانه قابل و سیاه از هر یک در می نمک نطفی و انکی غار و تریه
نیم دم مجموع را گرفته بآب برشند و صلابت و در اول حدود و این ورم
رادعات استعمال کنند و بعد از نفقه محلات مثل روغن کل و جیر و با و تریه
و ورم داخلیون و اگر صلب شد و ادویه در این اثر نکند طمع از آن قطع کنند
منفع شود و تریه شسته و طین محسوم و کل از مغز و ورق کل متساوی بگویند و با و تریه
کل بران بندند و با سرطان تریه بکنند و بشکافند و بوند با سرطان بسوزانند و از
کل استعمال کنند و این ورم زن را حادث شود در ادرا طست سعی نمایند **قارص**
دری بود غلیظه بکس اما این با گوشه آینه باشد و متعدد بود و صلابت از سلف
بود و بیشتر در گردن و بین ران واقع شود علاج آن نفقه بدن بود از بلغم و سودا
و اجتناب از اغذیه و ادویه محله استعمال کنند مثل ورم داخلیون یا از ورم
با بون کودکان یا آرد با قلا و آرد جوار هر یک بست دم و از برسا و زیت و شمع
بط از هر یک ده دم جدا سازند و اگر تجلیل نرود بشکافند و بعد از آن ادویه
نیم لوز دارند و جدا شده و اگر سینه از هر یک دست دم قلا و الحار و ورق غار و مازو

۸

۷

خون و پیه و شکلات که **طاعون** ورمی بود که در اعضا و عضو مثل خضبه و دانه
وین ران و بطن واقع شود و عروق آن از ماده غلیظی باشد که حضور آن سبب کثرت
اور استقر که اند و باشد که از آن صدمه منتهی شود و علامت آن قرصه و غشای و
غش و خفقان بود و هر چه رنگ و سیاه و شبر باشد و قتل باشد و درین ضد کنند
و تقویت قلب مثل شرب جاش و لیمو و صندل و سیب و انار و زردی بود و غذا
عسل و سرکه جویند و در حال خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل و پونه و زعفران
بهینند و در مواضع باره ساکن شوند و صندل و کلاب و کافور بویند و بر سینه
طالع کنند و بروم هیچ طالع کنند اما اگر آن موضع را چسب است کنند و ماده را
کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند مناسب شد **نخفه** ورمی ریجی بود و علامت
وی آنت که همچون چکی بر باد بود و چون آنگشت بروی بندد فرو رود و در
بجاء خود آید و محسوس گردد که در وقت عینت و اگر رنگ باشد چون دست برو
آواز کند علاج آن جالبی از تخم کاسنی و سداب و رازیانه پاک کنند و نباتات
کنند و غذا بخورند آب شیر خشک در آن خورند و زراعی در آن کنند و بجمیع موضع بند
ب شط و روغن بایون و سداب در آن مالند یا تخم کرفس و انیسون و ناخته
هر یک ده دم بجوشانند و صاف کنند و روغن دینت بر سر آن کنند و بجمیع موضع
روغن مایل و استعمال کنند **دیهیم خضام** دیهیم ورمی بزرگ بود و لون او چون
بلند باشد و صلب بود و با آن وحشی باشد و در آن سواد خضبه غریب جمیع شده

باز

7

باشد و خراج آن کرم در سینه جمع شده باشد از او رام و با آن حرقت و عوارض
باشد علاج آن تین طبیعت کنند و استقرای خلط که غالب بود و صفحات بزم
نمند تا صفح بابد و بعد از آن بخیل بکنند و دانه و مواد رویه بپرون کنند و بعد از آن
مرصه با مدله بکار دارند و گویند که بخیل بپایانند و طالع کنند یا دانه
با لعاب خردل بنج و اسهال علم با صواب **باب دوم در شوره**
و این نیز چون او رام بود بعضی دمی بود همچون ماشر و دمل و بعضی صفرا و کرم
نمند و در بعضی بلغمی همچون شراب و بعضی سودای همچون جرب و نالول و در
بزه و زک و ماده آن دمی باشد که با آن رطوبتی فاسده آئینند باشد و از دست
بضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی شود و در بزم وی آنت که در عروق
باشد علاج آن ضد کنند و تنقیه بدن و عطبوخ فو که یا مطبوخ حلیله و از گوشت
و شیرینی احتراز نمایند و علاج او همچون علاج او رام کنند **شوره** بپرون باشد
که مائل بجمرت بود و حکاک و سکر باشد و در وقت حادث شود و سبب آن مجازی
بود که از دم مراری یا بلغم بپورت بر خیزد و آنچه دمی باشد سوزخ فرو کرد و تر
باشد و در روز اشتداد و آنچه بلغمی باشد در سبب حادث کرد و در شب
اشد و در علاج دمی ضد باشد و تین طبیعت عطبوخ فو که یا مطبوخ
یا مطبوخ حلیله و در بلغمی تین تین استقام نمایند و ضد کنند و در آن آب
کرم و سیوس و سرکه و کلاب بشویند **نات القیل** شوری چند خورد باشد که

چند باشد که اندرین آن خون با آب یک باشد و آن از غلیظان خون حادث شود علاج
آن ضد کنند و تنقیه بدن و دم را تین هندی شراب غایب بلغمی و اعتدیه باره
مثل مدس و سرکه و تر هندی یا نار خورند و نقطه را بنج بکنند تا آنچه در او باشد
آید و درم اسید و درم و سنج بپزند و اگر در خشک شود درم قطار استمال کنند **نات القیل**
نات القیل شوره باشد که حادث شود و سبب آن کرم و دانه و آن چون کرم بپرون آید و کله باشد
که با آن احاسم بپرون حرکت کرم کنند و صفت کرم بپرون خود کرمی برود و بپون
دا کرد و اگر بپزند بکشد و آن بغایت بد باشد و بیشتر مساق و ساعد پیدا
شود و این مرض در مدینه و بخارا و خراسان و مصر و حبشه هندی بسیار باشد
آن فضلالی بود که در عروق جمع شود و بواسطه حرارت منفک گردد و طبیعت آنرا
بلین طریق دفع کند علاج آن ضد با سلیق کنند یا زین و تنقیه بدن و عطبوخ فو که یا
و جب قویا یا بعد از تنقیه تناول طریق و کزین استقام معین بود و در ابتدا آنرا
بصندل و کافور و صندل کنند و چون بپرون آید نقطه اسرب بپزند و هر چند روز
با سر بپزند و احتیاط کنند تا منقطع نشود و در آن زمان باب کرم و روغن کزین
و بنفشه و لعاب یکو طالع کنند تا با آسان بپرون آید و خاکستر نیم دم و مرد آنج
بخ دم با دم و روغن بپایانند و با کرم بکشد و بکشد و آنچه باقی
باشد بپرون آید و بعد از آن درم مدله بکار دارند **سحبه** خزه باشد که در
روی حادث شود و در ابتدا اثرات شتر قه باشد و متفرج شود و خشک نشود

در شب حادث شود و با آن غار غیظ باشد علاج آن ضد کنند و بجمیع موضع
و اطام را سیوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تین کنند **سحبه**
سحبه غده بپوری چند صفرا بود که سدید بپون شود و یکدیگر متصل گردد
و مائل باشد بصفت اما با رسیه شوری چند باشد و تبیم بکارد و سبب
سوز بود و سر آن سیند و با آن خارجی بود و سوزش عظیم که علاج این بپون
تنقیه کنند از صفرا و روغن زردک و حوض و عس و قاقیا و صندل و آب کاسنی با آب
دوباه و یک طالع کنند و اگر قرح کرده و قحادی شود زهر اندوز طالع کنند **سحبه**
ماند و کله و سبب شامراز هر یک سدم قلع قیس در طی زراوند ده دم بپزند
و شراب بپزند و قهقش کنند و خشک کنند و بوقت حاجت بکلاب بپزند و
کنند و در عروق صاف زرد و جبه کلنار رز و دند و طویل قلیل بکونید و با موم غلیظ
بپایانند و استعمال کنند **سحبه** شوره چند بپون باشد که بغایت سوز بود و در آن
سوزشی و الی عظیم باشد و ماده آن صفرا بود که با دم قحق آئینند باشد علاج آن تنقیه
بدن کنند از صفرا و بجمیع موضع بنفشه یا شراب عقیق ناموا دستر غ شود و با آن علاج
چون علاج نفع باشد **نات القیل** شوره چند باشد که حادث شود و زرد خشک شود
کرم و با آن حکم معرفت باشد و در انقباض او آبی تنک بود و در ابتدا ظهور آن شعله
سوز و طواصی مانند زباد آتش باشد علاج آن حوض و کافور یا لعاب یکو کله و سداب
و مانده و فلفل یا سرکه نیز معین بود و در انقباض و کوشش احتراز کنند **نات القیل**

سحبه

7

شود و اگر صیاب از واقع شود و آنچه از آن صید آید آنرا شیرین گویند علاج آن اگر
 سن عراج مفتوح باشد و صدق قبال و عرق یا فنج مناسب شد و الا جماعت کند
 از پس سر تنقه بدن بطبخ هیلد و شاه تره کند و از گوشت و شیرینی اختلا نماید
 و بادام تلخ و زرده جوبه از هر یک پست درم یک و پنجاه صم مقل در غل خور کند
 و سر را با نم یا میرین و قهقش ساند و در وقت حاجت آب کبابی و بر وزن کل بپزند
 و طلا کنند و عروق و پوست را فروم و داغ و صغایر میزند و آنچه خشک باشد
 و بدان بخورن پودنی صند بود از ماده سودا بود و عین منبشه و کد و شیر زنان در
 بعضی کنند و آنرا بر وزن کد و اسفغاناج بماند و اگر غلیظ و صلب باشد با سرکه
 و علق بران نهند و صبر و داغ بار و وزن کل و سرکه بپزند و طلا کنند یا غلظت
 سرکه طلا کنند و چیزی بخورن شد ظاهر بود علاج آن شقیه بدن کند و بر بخار و عمل
 طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن طریقی بخورن عسل گوشت آید علاج آن است که
 بخورن بران نهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و کل ارضی و مر داسک و روغن کل
 و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت سرج است بحدی که بسیاری رندی صند
 کاغذ سوخته و اسرب سوخته و از زروت از هر یک سه درم و کبریت یک درم بگویند
 و باغل خور طلا کنند **تالوله** غرض صغیر است که بنایت صلبی شد و سبب حدوث
 آن خلط غلیظ بود که از بلغم یا سودا و علاج آن شقیه بدن کند و بطبخ
 یا غلظت و بیک بر با سرکه طلا کنند یا شیرین اخیر غلام فاشکت با سرکه و آنرا

نکته

قطع کنند و اگر خراشند که قطع کنند دیگر بر دیگر و غلظت بدن یا انسان بنز و
 در هر کار و زنجار و غم خنجر و نوشا در و هک آب ناریس بپایند و آب انسان
 طلا کنند و نوعی است که از اعدای گویند و سنگان سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی
 ظاهر شود و آنرا بوق مورد و آب شوقین طلا کنند یا صغایر بطبخ و صغایر گوشت
 و پوره با سرکه طلا کنند بزرگ باشد که میزج کرده و خشک ریش شود و آنرا صند
 آید علاج آن شقیه بدن کند و آنرا کل ارضی و سرکه طلا کنند یا صغایر و زرد و زنجار و غلظت
 و مویخ و راتنج ساقی گویند و با عمل و نیت و سرکه طلا کنند **قر با** بزرگ خوش
 که در اعضا ظاهر شود و پس کرده و در سنگان سیاه باشد یا سرخ تره و بر روی آن پودنی
 چون فلوسهای باشد علاج آن در ابتدا صند کنند و شقیه بدن از سودا و غلظت
 غلیظ کنند و آنرا بپزند و در صغایر گوشت و روغن کل طلا کنند یا صغایر بطبخ و صغایر
 و کبریت بار و روغن نیت و شمع مرمر ساند و یا لک یا پیم بطبخ و روغن منبشه
 بماند یا مورد و مغاوت و سرکه طلا کنند و در ابتدا جگر صند ضایع و روغن کد
 میزند بود و چون مزمن شود و قودمانا و مویخ از هر یک سه درم و کبریت زرد
 از هر یک یک درم بخورند و خشک بر از هر یک شش درم بگویند و با سرکه طلا کنند و از
 مولدات سودا و اطهر غلیظ اختلا نمایند **نوشه** بزرگ باشد که از اخلاط محرقة
 حادث کرده و اکثر در روی باشد علاج آن شقیه بدن کند و از اشیا حاره حراره
 غایب و مرمر زنجار طلا کنند یا با آهن بخورند تا از آن خون بیاید پس مرمر طعم

میباشد و بعد از آن صند و کلاب بماند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کند
 و دهین روغن منبشه و کد و بادام تلخ و مرمر و ورا سکر از هر یک سه درم و کبریت
 بخورند بگویند و روغن کل و غلظت طلا کنند **حکم اعضا** بسبب بخارات اعضا
 و اخلاط ماری از اعضا حادث شود علاج آن صند کنند و بوق و کد یا تر حندی و تر
 و نبات خورند و روغن کد و روغن منبشه در اعضا مالد و کلاب غلظت خورند و آب خوری
 در اعضا مالد و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که
 تحت الجلد شغف شود علامت آن نقره را تحت جلد بود درین نوع استقام آب دریا
 و آب شور میزند بود و بول کد کان در اضمالم مالدین میزند بود و مغز بادام و خشک
 بگویند و با سرکه بماند و شایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالم حادث شود و علاج
 آن مداومت استقام و تدبیر باشد **باب سیوم در جراحات و قدح**
 جراحات ترقی اتصال است که لم را حادث شود و علاج و وراست که او را از مناره
 روغن صند و اشال آن نگاه دارند تا چیزی در بدن نیند که مانع انضمام باشد و آنرا
 چنان به بندند که یکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود پیادش در حنجره و اگر جرح
 غایب باشد در و رات مجلیه و جفغه استعمال کنند مثل کد و صبر و از زروت
 و زراوند و ابرو و قوتیا و اگر دران و مرده شمع بسیار باشد این ادویه را با کمال
 برشته و استعمال کنند و بنه کندن دران کنند تا از جگر پاک شود و آنگاه در و رات
 و مرمره شقیه استعمال کنند و بر روی گوشت برویاند کد و از زروت ابرو از هر یک

بپزند **باب ثلث** بود که با آن حکم صورتش باشد و آن از سودا و بلغم مالم و اخلاط
 محرقه حادث شود و بعضی خشک شود و استداد یابد و بعضی تر باشد و از آن صند
 علاج آن صند کنند و هر روز جلد از پس سر تنقه و شقیه بدن و کد و نبات
 و غلظت و بومارش و خود و مغز بادام خورند و بعد از وضع تمام بطبخ بپزند و با
 و تربد یا شند یا این بطبخ **ص** آن سمانت درم پست بپزند و زنجار
 درم میزنطانی ده درم شاه تره دسته منبشه و نلوز از هر یک سه درم استغین
 یک درم آوکی کلی و سیاه از هر یک پست عدد غناب ده عدد سیستان عین
 بخورند و چون وقت فراغ باشد اختمون صمت درم در زرقه کلان بپزند
 انظار تا بجوشد پس صاف کنند و پست درم خیار چمن و با زرده درم بخورن
 بر سر آن کنند و یا شند و شاه تره یا هیلد زرد و ماء الجبن با اختمون بران
 را میزند و بپزند و کد و سیاه و تخم شاه تره و صبر و طری از هر یک درم
 سقویله بران کرده نیم دانه مقل و آنکی بگویند و آب شاه تره حیات زنده و بعد از
 نیت ادویه جفغه بر جرب طلا کنند دوا دیگر کبریت زرد و جند درم مویخ و قودمانا
 از هر یک ده درم بگویند و آب سرکه طلا کنند دوا دیگر رقیق مقول خر زهره انقبیا
 فقه قسط و کد و سیاه و بگویند و با روغن کل و سرکه طلا کنند و پوره مشهور
 کمینیت و کد و زهره و قسط و حنا و زراوند و صند ساقی بگویند و با روغن کل
 و ماست و سرکه طلا کنند و در حمام و بعد از آن بانی که دران در قودمانا و زراوند

نکته

و ما قریضا و کندش با سکه طلا کنند و زنت و نقطه میزند و غرق سیاه و سفید میزند
و تم تریب و وصل الفانیز معین بود یا دی و مقهره مثل ذرا بخ و عمل بلاد و نایا
و تم تریب و سرکین کوز و ماز یون با سکه طلا کنند و اگر معین نشود آب با نقطه طلا کنند
پس آب زاج و بعد از آن جوشانید و در آب پوست انار جوشانید و طلا کنند
تا در کمال ذرات شود یا در فاس و سبیل و جوشانید از هر یک در پی و بوره و کبریت
و در پی خراز هر یک چهار دم با سکه طلا کنند **بقی سینه** سینه یا سکه که سبب
طبیعی بر وجه که طبیعت آنرا دفع کند و بقی رو دانی شود بخلاف برص و عکاس
آنست که سخت سینه نشانی و یا غلام راست بود و چون سوزن در و فریاد
براید و سوزن موضع سیاه بود و اگر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز از انار یا
و بالنگ و کلنگ تناول کنند و بعد از نفع اسهال طبیعت اسهال طبیعت بر وجه
و عارضه کندی و قی که در پی میزند و بعد از شقیه او و یک که در پی در کف طلا کنند
و اگر بجز این درشت باشد و بعد از آن شحم حطیل و قطره یون با سکه طلا کنند و میزند
برقی اسود نشانه سیاه باشد که در بدن ظاهر شود سبب مغر و حرمت و این عظم
خدا باشد و علامت و آنست که چون آرا بماند چیزی همچون سیوس آرا بماند
و نکند آن مایل حرکت بود علاج آن در آنکه ضد کنند و یکین طبیعت عطیقون
و جلیان کنند و استخام و ترطیب بدن کنند و پوست چ که بر هر عمل هر پی سیاه و طبع
و زاج و کبریت و ذرا بخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی اند و مایل باشد

سیاه

سیاه و آن سبب بود که عرق با خلط بود علاج آن ضد اسهال کنند و یکین طبیعت
عطیقون و غلابتون و حباباره و بعد از شقیه تم خوزه و حریر و قطره
و غلغل و بادام تلخ یا یک حصه طلا کنند یا بخی و تریب و حریر از هر یک در پی گذش
سه دم بکوبند و با سکه طلا کنند و اگر سخت شود غلغل و قطره و بوره و بخی و سوس از هر یک
سه دم و تم تریب بچندیم بکوبند و با سکه طلا کنند و شی رها کنند و روزی یک یا یک
در پی سیوس و برسیا و شات جوشانید یا شند بشویند یا ریش بجا بکشند و با
بادام تلخ بپایند و با سکه طلا کنند **خیلان و برش و شش** خیلان خالها باشد
در پی خطها خورد سیاه بود که بر روی اند و شش قطعه سیاه سست بر روی
باشد که چون کلف پس شود و سبب کلام محرق بود که از غو هات عرق
آید و شش شود و سبب برش و شش هم سودای و علاج آن ضد اسهال طبیعت
و بعد از شقیه باد و یک که در کف در کف طلا کنند و اگر خال با دویه زایل شود
در روزی یک تا چون آید و یک که در کف بشویند و بعد از آن ادویه مذکور طلا کنند
باد ششم حرقی قح باشد شیه بدون مجرم که در پی ظاهر شود سبب اجتناب
کازم تصاعد شود علاج آن ضد کنند و ارسال علق و یکین طبیعت عطیقون
علیه و تریب و آرا یا آب کم و سیوس بشویند و اگر مزین باشد با این طلا کنند
و یا آب کم و سیوس بشویند و یا آب سرد ترساند و از مسکن باره احتراز نمایند
آثار قریع و آبله آبی که بر بدن از قریع و آبله بماند و با بخی بر بدن کل برده و

تبعین تاد کنند و غذا بنوش و نموز یا شمر مغر بادام خوزه و بعد از نفع اسهال
طبیعت کنند این مطبخ بیلد زرد و کابی از هر یک بچندیم سناست دم سناست
و ترید و ورق کلاه و لوف و تم کاشی و بخی و یک از هر یک سه دم اسطوخودوس چهار دم
الوی سیاه و پستان از هر یک پست عدد عتابه عدد مغر جازا جین و بخی
از هر یک با نوزه دم و بعد از شقیه ترطیب بدن بادام الجوز و کزیت استخام و بخی
برقن بنفشه و کدو و پد مرغ و ساق کا و کنند و از اندیه غلیظ و مولدات
اختلا نمایند و در پی مرض عال کنند تا بخدا مد **باب ششم**
در امراضی که تعلق بخوی دارد **جزا** سوسه باشد که در سر جادش شود سبب
بخارات که از مواد سودای و بلغمی تصاعد شود علاج آن شقیه بدن کنند
اخلط و بعد از شقیه هر روز سه یا چهار خطی سینه و یک چند و آرد با خلط و قی
کیند و آنک بوره یا کشویند یا ستر باشند در پی کا و و آنک که مایلند با بخی
کا و طین قهقهه یا سکه طلا کنند **دانه** علق است که سوزی بریزد و اگر پوست
بتر روی جلا شود آرا دانه کیند و جلاست این مرض از ماده دیر باشد که
سناست شعر است و باید و غذا از موی منع کند و آن ماده اگر دم محرق باشد علق
آن هر لون و عظم و سست بضع و غلظت قاره بود علاج آن ضد کنند و آب
عتاب و آب قیاسن تناول کنند و موضع را با آب زرقه تر بچندیم یا مایلند با بخی
عصل و بر هر عمل بکوبند و با سکه طلا کنند و اگر از بطن محرق بود علامت آن علامت

بخی

مخفی و برکبید ضرور شد و نه هین روغن بنفشه و اگر بسبب حینق مشام بود و یا بواسطه بزرگنشدن جلد علامت آن وجود است و غلط شعر بود و موی را بقوت بر نواز کند علاج آن ملاطعت خام و تلذذ هین بر روض بادام و بادام کند و بادام سوخته و شیج سوخته با زیت سیاه زرد و ملا کند و اگر حینق مشام بواسطه رطوبت بود علامت آن دقت و سرعت اشتها بود و چون موی بر روی بدن آید که قوت کند و حلا شود علاج کتختن استخام بود و دکل موضع بخیزد و شربت و بویان دکل بخاشق و شیج و بادام تلخ بسوزاند و با زعفران و بویان حلا کنند از آن غصه و موی بیاض و اشک را کند و قوت در طعام کند و اگر بسبب غلظت بدن و سست مجاری مشام موی بریزد و رنگه بجاری که ماده موی است مستغرق شود علاج آن استعمال روغن آند و مورد و جلیله و ماشا تا حلا کثیف کرد و **صلح** آنست که موی سر زایل شود و آن اگر در بهری بود علاج بدین ریاست و اگر اوان جوانی بود اسباب علاج آن چنان باشد که ذکر رفت **سینه** **شدن** موی بسبب ضعف حرارت مغزی که زنی بلغم باشد و وقت آن بویان زایل سال باشد اگر پیش از آن سینه شود تبقیه بدن کنند از بلغم و بر شرفه می کند و از آن اغلیه بلغمی اجتناب نماید و قلا با موی بد و کوش برشته و بلکه موی بر کوش و بخیل کوش نهاده و کوش را عین دافد و ایچا از اطریفل و هیلیم می تواند که کنند اما چون **شدن** تمام حاصل شود حضا یا ت استعمال کنند چنانکه گفته شد **تشقق** **شعر** اگر موی شکافته شود بسبب بیوت کثرت استخام میزد بود و روغن بنفشه و کدو و عایب

[illegible]

وہ

لادن در پست دم روغن مورد المازند و شبانه روزی بکارند پس با نشیخ نرم بخاشند
و در روی مانند **آختر** بجا روزه و مثل الیود بسپارند و بار و غن ریت در روی مالند
آختر جز سر و در سر که خویسایه در آورده دم ماری در ریت جوشانیده بپارند
و شب یانی و افاقا و آمل از هر یک شش دم سر سوسنم و پوست جز تر از هر یک
دم سه در گویند و آب برشند و مالند و اگر موی خان غایب که جریست در
و کلاه چوب کند و جودات باید کرد و بعد از آن طریقلین نکند و سر با و آب
نمک و فوزه بشویند یا سوسن و فوشا سر با مورد و بلوط و جوز سر و آب جوشانند
و سر بان بشویند **خطب** اگر خواهنده روی بگل و سیند و هر چه مالند بخین
یا ملرب سیب با غلاب نکند و کتوشه و سبک با بیا ز خورند و از اغذیه عیظه
در حین آخر نمایند و در باغ و خورد و جو تر و سر و غراب نام بخ از هر یک ده دم
کثیرا بخندم بکنید و بشیر برشند و در روی مالند یا جیغ و نیم خورند و پوست
و اشان در اندرون خاگرد و برده مسکوی بکنید و آب جوشانند و اگر
که دیکه روی سر شود گوشت بره و بشیر بشویند و بر سر بپارند و جوز خورند و اشان
نشا و کند و استحمام کنند و روی آب گرم مالند و اسید لاج رصاص که در روی
مسار لون اگر پستانه در مزاج طحال یا کبد باشد علامت صفحت این اعضا بود و علاج
این تقویت آن عضو باشد و اگر بسبب غلبه فضلات و مخمور بر آن علامت آن
شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب غلبه لون و در چنانچه آن کثرت تناول

نگوید دان و مرور سگ ملا کنند و اگر با فراخ باشد ثقیله بدن از سودا باید کرد و ملائم
باب هفتم در اینجی تلقین نیست داد **خطه ششم** اگر خواهند که موی
 شود برین بختد و کند و سپید و روغن مورد و روغن غار بالذ مورد و کل باطله
 بگویند و بر موی ریزند و اگر موی درش را بر کم باشد و ابرو را بدید و غار و خنایا
 و مغز با دم تلخ بنویزند و در آن مواضع نمایند یا غلیظه یا نیمی که که در موی و شویز خوشه
 بالند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل برینا بدینچون سلفات یا یزغ یا خا هر موی
 ملا کنند یا اینون و چ آب کامی نمایند و اگر خواهند که با شتره موی بر شتر آهنگند
 آب نرود و طی خاسته روز و نرغ از هر یک است دم کل خطی دم دم بگویند و آب
 کم ملا کنند اما باید که پیش از آنکه ملا کنند و بعد از آن موضع را دروغ نمایند یا آهک
 با نرود دم نرغ دم دم شیره جریک می کنند و ملا کنند و بعد از آن آب باغلا
 بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرد است که دم دم را ملا کنند و از هر یک بنجیم
 بگویند و آب مورد ملا کنند یا جعد و آله و درق هر روز مایع بگویند و بر موی اند
 و اگر خواهند که موی را بیک نشود با رجو با قلا و تخم خرزیزه بنشیند و اگر خواهند که
 سیاه شود و هم چهل دم خنایا بنجیم بسیار و روغن جرب کنند و آب کم
 بر شتر درها کنند تا جایی بر آرد و شب در موی مانند و با ملا و آب بشویند
آخر شقایق و کل با قلا می کنند و روغن شرع بر سر آن کنند و در افاب کنند
 و هر روز سه نوبت می نمایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن در موی مانند **آخر** بنجیم

نشیند **طریقه عمل** مریض از متعاطی و نفث و عطیث و رطوبت و کثرت و کثرت
بکریزد **طریقه عمل** اگر در شریح کند و بنشیند تا مکنس بخورد میرد و اگر در ریح دود
بجین و از وی کشش بکریزد **طریقه عمل** اگر سیر به کثرت دود کند زبور بکریزد و اگر در
باب غلی و جانی و نیت یا لایند چون زبور بکریزد **طریقه عمل** اگر بر عهد
و کنگد و کشیز خشک دوزنه بسوزاند شیر بکریزد و اگر بوق حنّاد و کنگد حنّاض
بکریزد و اگر آفتابین و دوزنه و پوست ریح در میان جامه برزند سوس دلدان بنشیند
طریقه عمل موش اگر مریض و حریق و بزرالج و حج کرب و وصل الفار و مرکب موش خوش
آمن و رغزلان هکدام که باشد در چیری کند که موش بخورد و میرد و اگر موش و افایه
بکند یا پوست بکند یا گوش دم بریزد و رها کند موشان دیگر بکریزد **طریقه عمل اسوازی**
سداب بکریزد **طریقه عمل** ورق آزاد درخت و خرزهره جمع بهام را بکشد و اگر مرکب
و کک و حرق حریق سیاه بخورند میرزد و خاقق الفریکیا بود بود که بکشد و افایه
الغیب کیای بود که بکشد و بادام تلخ و خرزهره و روباه را بکشد و کک در جای که
عضل باشد زود و از اینجا بکریزد تمام شد فن اول در تبیین طبع کما و حسن و قبح
فصل دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر مقاله **معالمه اول**
در ذکر بعضی ادویه مفیده و اغذیه مشتمل بر بحث باب **باب اول**
در ذکر طبع ادویه و تاثیر آن در کما و حسن و قبح و اثری از کما و حسن و قبح
چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی او متاثر شود اگر صمدان تاثیر زیاده

کتابی

کیفیت که بدن حاصل باشد بکند آن چیز را معتدل گویند و اگر دلو کیفیت ناپاک
اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اگر ضربه
در درجه ثانیه باشد اگر بکثرت رساندین بکشد یا کشد آن کیفیت در درجه ثالثه
بود و اگر ضربه آن بهلاک رسد در درجه رابعه باشد چنانچه ادویه سیه و سیاه است
که تاثیر دوا باشد که در ریح باشد و در داخل نه چون پیا که صدادان مقرحت و کثرت
نه و کثرت این چون اسفند لاج که آن قاتی باشد و صفا آن نه و شاید که تاثیر خارجی
دوا صند تاثیر داخلی او باشد چون کشیز که در داخل تعظیم و تیر بکند و در خارج
و کما که بعضی ادویه را قوی مختلف باشد و شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد
آنرا از تجلیل بزرگ چون ذهب و شاید که آنرا از تجلیل بر دما بطبع تجلیل
نزد چون بایره که در قوت قابضه و محکم است و بطبع تجلیل نزد و محکم
نازل شود و شاید که بطبع آنرا تجلیل بر دما یکین بعضی نازل شود چون عدس که بطبع
قوت محکم بود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت منقبضه او ضعیف بود
چنانکه بعضی نازل شود چون کاسنی که متعصب بود و شستن قوت تقویت و تلطیف
تجلیل بود و تیرید باقی ماند و چون ادویه مفیده بسیار است و معرفت کیفیت
و خاصیت آنرا قرائنی نیست و ذکر آن بطول می آید بلکه بعضی ادویه که احتیاج
باستعمال بیشتر است اکتفا می نماید **ادویه** که در درجه اول از حرارت متاثر
بایرون و انقباض و شذوق و اسفند و مغا و پوست ریح بخورنده زرقه

عاضه موس کل سرخ و تجلیل دار فلفل هزار جان و قوی حله حب بلبلان ایرسا
دم الاوین اسادون پوره اندکوس ریخا سفید بکشت الحوان حبلیا فاناخه
حب البان بلیله آمد استنبین اسفیل و آنچه در درجه سوم از و شتر کند اهل قویا
سیر شونزاقا راسن ایشون قرضل ایتقون بلوط چند پدستر راجی قسط
رغور صر قرد مانا ستر قرح نفا و خشک فوزه زر لوند مارو فراسیون فلفلیک
صاق زندها حاما سر دیزه ناخرا همد کبیت مز بخوش کبریک کرس مسکدر اشیر
و آنچه در درجه چهارم از و شتر کند آهن کشش مویج مایران خردل سداب بری
فلفل **سهلالت** بلیله ندد ترنجبین تر هندی بنفشه اسفین سفید البلب
احاص شاه تره صبر کل سرخ سیر حش **سهلالت** بنم خنظل قطو دیون های
زهر غار بقون حب لیل ترید حرمل بسفایج **سهلالت** بلیله کابلی سیاه
سواد بانکو و ایتقون و اسطوخودوس حمر لاجورد بسفایج غار بقون کثرت
حب لیل آمد **صافات** خم ترب و کبریک کشش کک در بخوش مویج خم شبت
پوست و خم خرزهره مک هندی لویا و سفید آب کدو ما و اصل خم مازنیون
پوره بکینجین **صافات** ادویه که سکه بکشد ترس از خراشه زهر غار بقون زلاله
ایشون قطو دیون اسفین ستر قرد مانا اسطوخودوس و فرایا عود ایتقون
حبلیا ناخاسیون پوره ایرسا ناخا و ایشون کرس راجی رغزلان مز بخوش زرقه
حاما کباب کرسه صاف کثرت حرمل **ملطافات** ادویه که تلطیف و تقطیع غلظت

اسطوخودوس بزرگ لادن شاه تره و آنچه در درجه دوم از و شتر کند پوره ازخ
ایرسا یا سید اطفا را طب حله هزار جان حله فراسیون کندر سلفیام صبر شین
جند قرق شبت و آنچه در درجه سیم از و شتر کند اسفیل غوینز را زانه تره راسن شیم
حب بلبلان قرضل ستر فوزه سر ککینک سعد قسط قرد مانا مز بخوش شکلات
اقحوان سکاسادون طع اهل کویا مز ماهر ایشون حرمل بنفشه ایتقون کرس
دوی زرقه خشک حاما زندها پوره زنجیل کبر رغزلان کبیت بکشت جند پدستر
وج راجی دار فلفل پاز حاشا حبلیا فاناخه سقویا و آنچه در درجه چهارم
از و شتر کند حرف کشش مویج مایران فلفل خردل سداب بری **ادویه** که
درجه اول از و شتر کند بلیله آمد بلیله حیار چنبر اجاص اسفاناج بسد
بنفشه کل سرخ و آنچه در درجه دوم از و شتر کند کلنا زرد رنگ زندها بیکولان
دم الاوین حاضر لاجورد و آنچه در درجه سیم از و شتر کند کاه کثرت حانز بزرگ
زهره کاه مانو صند کافور و آنچه در درجه چهارم از و شتر کند جوزمان ایتقون
بک سیاه **ادویه** که در درجه اول از و شتر کند آلتخود اسفاناج کاه
مغات حیار چنبر و آنچه در درجه دوم از و شتر کند ترنجبین زرقه شمش
بکوزنده آلتخود و آنچه در درجه سیم از و شتر کند کاه قسط **ادویه** که در درجه
اول از و شتر کند ازخ فلفل حله رغزلان اشنا پوره جبهه الحفل اسفند
برسیا و شان و آنچه در درجه دوم از و شتر کند کاه مریوس حاشا صند کل حمار

کند اهل اسقيل حاضر سرکه اسطوخودوس حب البان الحوان انچه بره جلد پست
خردل خلم سیرا خربشکست باورنه دارچین جود و جمع زرقه خشک ستر و دانا
فودنه زرقه خشک حراف حاشا حرم کاهریوس مشک طراشیم ابرسانام سلابانخواه
کیلیج عاق و حاد و **ادویه** که در ادبول و حیض کند اهل الحوان ترس خوشتر
برجاست باورنه اینسون را زیاده انجذان قنطاریون و دمانا قط کباب بر سبوان
جلد پست تر فرامیون عروق عود فایا حنطیا ناناخواه جادویشتر چر داری
جود سلاب سعدیغه سلیمه نام زرقه خشک مشک طراشیم کفش بر پش
کا دیوس حب الحفل **مستادویه** که حبسات بریزند اسارون برجاست
صغ الکوم خور خشک بریبا و شان نخود سیاه حمران بود بادام تلخ سعدیغه
رازیانه **قابضه** **ادویه** که طبیعت را به بندد برنج بلوط سید با قلا جوز سر کاه
بج اندر تخم کل مورد غیر کلنار دم الاخون زعفران و زرد و دق در امر و طبلیا
مصطکی انرا طین محشوم کند که روایان دین ساق عدس نشاسته تخم لیان بارنگ
بن **قللوات** **ادویه** که غلط و صلابات را تجلیل برده کاهریوس کبر جاشا زراوند
احلیل الکک و خردم هزار جشاد جود جادویشتر اشن بریبا و شان اسقيل
باورنه رویه تریک برجاست اندر با قلا اسارون الحوان حلی یفت صغ البطم
لادن نام سوسن ترس قنار الحار بر پش عاق و فودنه خرم **طبقات** **ادویه**
که صلابت دارند که اسطوخودوس مقل سعد و بن خرم دند به بط برنج

مغنی

مغنی ساق کاه و کوسند و زفت و صغ البطم **مستادویه** که اودام و صلابات را
دهد اکلیل الکک بر زرقه غفران ابرسانا صغ البطم لادن صغ مران برنج و تخم
مستادویه که نفع و برنج کند و تجلیل برده اینسون امیتون بسا به شکست
جادویشتر چر زنجیل دار قنطار جادویشتر زرقه خشک کاهریوس کبر جاشا
سلاب ستر سعدیغه قنطاریون **ادویه** که غصوا و برنج کند و سوزان
نخود نراج و اسوخ و سبز حراف البان بنوعات سرکین کبوتر اهل کسطنطینا ده
صابون سداب فودنه راس قنطاریون سیر فاری **ادویه** که تکین و صغ کند اودام
به بط توک حیل و تخم مرغ برنج کفش سلاب صغ اسقيل **ادویه** که کربان
کند و خواب آرد کاهریوس الحوان غفران مرشاقین اسطوخودوس **ادویه**
که کرم کوش برنج کاهریوس کبر جاشا جود زرقه خشک کاهریوس حراف فودنه
قنطاریون خور زرقه خشک تر **ادویه** که ستر رعات و غف و اسهال دم
کند انقدر زرقه بادام بلوط سید کلنار دم الاخون تخم کل حصف کل اشن کاهریوس
کاهریوس لسان الحلی بره مصطکی نفع نشاسته ماد و قنطاریون صغ الکوا زرقه
اسفنج و دق بلوط دم الاخون زرقه زرقه لسان الحلی بره ابرسانا صغ
ادویه که قرقع و سوزان کند اهل زرقه کاهریوس کبر جاشا صغ البطم
ادویه که کوش زیاد و زرقه کاهریوس کبر جاشا اشن اشن مرشاقین قنطاریون
صغ سونخ زرقه **ادویه** که قرقع را خشک کند قنطاریون صغ سونخ زرقه

اشنان عک مرشاقین اسطوخودوس سوخته اهل کسطنطینا **ادویه** که قنطاریون و صلابات را
بود که با یا قنطاریون لاولا لاهود کاهریوس سبام و کسطنطینا کاهریوس
طین محشوم زرقه غفران دارچین کل برنج دودج هلیله سید بالک و بادام حمر
هندی انرا برین سندلین ریاس شقاق قنطاریون دارچین صغ زرقه حمر
عود نفع سوسن سید سعدیغه قنطاریون عود فایا نام بنور مورد انچه
اسطوخودوس ابریشم آید همین سقاچ جود انرا مشک نار پست **برنج** **مستادویه**
مستادویه که برنج آید هلیله بالک و جوز برنج دارچین هلیله کل برنج زرقه خشک
کند که روای مصطکی نفع مشک طراشیم سعدیغه حراف زرقه خشک قنطاریون
اندر سادج هندی **مستادویه** که اشن الطفاط الطیب حب البان جوز برنج
جاما کسوف مصطکی انرا برین قنطاریون قنطاریون **ادویه** که کربان و کسطنطینا
حب الحفل کربان حب البان با قلا نخود لوبیا قرقه حمران دارچین سب
جلغره قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون
سقاچ و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
نار حیل مغنی بادام مغنی **نار حیل** **ادویه** که کربان و کسطنطینا
به کربان و کسطنطینا نانا بره و قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون قنطاریون
و کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
اما سر آرد و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا

از کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
خک کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
سبام و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
مستادویه که کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
بارد یا سبام کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
مستادویه که کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
یا سبام کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
اما نفع بود و صغ اودام و ستر باشد **مستادویه** که کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
و قنطاریون باه و قنطاریون و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
و ستر بود کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
بولاقوی باشد **مستادویه** که کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
بود و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
شکلا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
او شیرین باشد **مستادویه** که کربان و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
باه نافع بود و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
زرقه و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا
و صغ بود و کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا کسطنطینا

شیرین باشد **قلم** حکمانه حار یا سبب سبب بلغم باشد و باد ما بیند **نم دکان**
حار یا سبب است و مقوی قلب و دوار و عاف باز دارد **باب**
سوم در بلغم و البان بهترین گوشتها گوشت کوسند است و خضی بهتر از قزل
بید و نیم از ماده و بسیار موی به از آنکه موی و چرا گنده به از آنکه موی و گوشت کوسند
حار و رطب است و گوشت بزره را رطوبت پیش بود و گوشت بیش را حرارت و رطوبت
کفر بود و گوشت بزغاله سرخ و تر باشد و گوشت بزره و خشک باشد و بهترین براده
یکه بود و گوشت کبش بغایت بد باشد و گوشت کاه سرخ و خشک و غلیظ بود
گوشت کوساله معتدل بود و سزده ضم شود و گوشت شتر کرم و خشک بود و بهترین
جود است و گوشت کوسند آن کوی کرم و خشک است و لغوه و افلاج را میفکند
و گوشت اسب کرم و خشک بود هر دو را بر شتر باید بخت و گوشت خرگوش کرم و تر بود
و غلیظ باشد و آنرا با نایل خورند و گوشت هر کرم کرم و خشک است و قاعین باشد
و گوشت کاه کوی سرخ و خشک و غلیظ بود و اولی است که از آن اجتناب نمایند و گوشت
مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود و گوشت
کبوتر کرم و تر بود و مقوی باه باشد و گوشت یکد و کجکی و فاخته و دجاج کرم و خشک
باشد و مقوی باه و مرغابی و بط کرم و تر باشد و غلیظ ساق ناز سر و تر باشد و گوشت
کروار و مای شود کرم و خشک و شتر بود **البان** شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن
حیوان باشد بکارب و بیش از کارب و تر باشد و غلیظ باشد و بیش تر و سبب کسین

و بزرگ

و شیرین معتدل بود و چرب تر از آن بود **سکه** حار رطبات تلخ کد و تر بود
و سعال و خشونت را میفکند بود **رنگ کرم** تر از آن بود و شیرین تر سرخ و تر باشد و رطب
و شیرین بدن کد و مصلح او شیرینی باشد **خنگ کرم** و خشک و قاعین بود و مصلح
آن جوز و بادام بود **کک** معده را قوت دهد و قاعین بود **دست** سرخ و تر باشد
مفکون حرارت کد و معده و دماغ را مضرب بود و مصلح او کد و نفع او کد باشد و آنرا
شیرین باشد و سینه و ریه را میفکند بود و تر و رطب بدن کد و تر بود و قاعین باشد
و غلظت کد دهد **خام** خایه مرغ مناسب مزاج او بود و بهترین آن خایه مرغ کک است
خصوصا رنده نیم برشت که غذای تمام دهد و قوت باه کد و سینه و قاعین غلیظ و معده
اخلط باشد و سینه کجکی و کبوتر موی باه باشد **باب چهارم**
در فواید و شیرینی **عنب** حار رطب است خرد یک از آن حاصل شود و فواید کد و تر
ماه دهد و بهترین آن کوه سینه بود که پوست او تنک باشد و آنچه دو را از سینه او کد
باشد و فواید آن کد و تر و بادام آن کوه سرخ و خشک باشد و آب آن کوه کرم و تر و پوست آن
سرخ و خشک است **زیتون** به پوست مایل باشد معده و کمر را میفکند بود و کشتن از او
لطیف تر بود **غوره** سرخ و خشک است و کسین صغیر کد و حب طبیعت **انجیر** کرم و تر
باشد غذای بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادراک کد
و نفیس پدید آید و مصلح آن جوز و بادام بود و آنچه خشک را رطوبت کد و تر بود **غوره** و سر
و قصب کرم و خشک باشد و مقوی معده و کد و قاعین بود **رطب** کرم و تر بود و قوت

باه و معده و دماغ و شیرین بدن کد و غذای بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشک سرخ
و حرما کرم و خشک باشد و مقوی باه و مانع برود و از او سود آنرا کد
و مصلح آن کسین است **قند سرخ** و خشک بود و کسین صفرا و کسین و دفع خار
و صفرا و تشنگی کد **رمان حلو** از شیرینی کرم و تر باشد و مقوی قلب و مقوی بود
و دفع سعال کد و مجاری پاک کد **انار ترش** سرخ و خشک باشد و مقوی معده
صفرا و دفع عطش بود و اگر با تخم بیشا رند سبب صفرا بود **ترش** بارد یا سبب است
و سفره و مقوی معده و دفع خار و قاعین بود و تولید توابع کد و آنچه شیرین باشد باه
اقرب بود **سبب شیرین** او معتدل بود و مقوی قلب و معده و دفع کد و مانع عفونت
باشد و یا حویم مقاومت کد و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کد و قاعین باشد و سرخ
خشک بود **سود** بارد یا سبب است و از سبب به غذا بیشتر دهد و ادراک کد و مقوی
دل و معده و کسین عطش و تشنگی کد **شکلات** بارد رطبات دفع حرارت و تشنگی
کد و دیگر کد و مولد حیات معده و بلغم بود **زاد** بارد رطبات دفع حرارت
و بجز تلخین صفرا کد اما در معده فاسد شود و خرد بد از او حاصل کد **زاد** بارد
رطبات تلخین کد و معده را مضرب بود **قرا سیاه** آبی مایل را کوبند بارد یا سبب بود و آنچه
شیرین بود تلخین طبیعت کد و آنچه ترش بود معده را میفکند بود **نوت** بارد رطبات
کسین عطش و خرد و دفع خار کد و در معده فاسد شود و معده را مضرب بود **نم**
است و پوست آن حار یا سبب بود و مقوی معده و سفره بود و پوی هضم خوش کد و گوشت

و غلبان دم را میزند و جیس و تقیظ دم کند **چهارم** بار در طب بود و ملین سینه
و سهیل سودا باشد **نهم** بار در یاس است تقویت معده و کبد و تقویت شکم
عطش و منع قی و اسهال و سوء بکشی این **نهم** بار در یاس است تقویت معده و مانع
آن و سکن صفرا بود **دهم** بار در یاس است تقویت معده و مانع آن و سکن صفرا بود
و تقویت باه کبد و آنچه بیشترین باشد بار در طب بود و تولید طویات فضلی که در معده
آن سبب این است **یازدهم** بار در طب بود و تقویت قلب و معده و کبد
و کرم او میزد و معده را میبرد **بیست** بار در طب است محرق و حرکرم را میبرد
و معده را میبرد و معده آن شریقی باشد **بیست و یکم** بار در طب است خلق و وسینه و
را میبرد و او را در تقطیع بلغم کند و اگر بدان می کند دفع بلغم کند **بیست و دو** بار در طب
تغیبه آلات سینه و مثانه و مجاری کبد و موله صفرا بود و تشنگی آورد **بیست و سه** بار در
و باد و بلغم را میبرد و **بیست و چهارم** از سه لطیف تر باشد و **بیست و پنجم** معده است حرارت
و برودت و طب است بدرجه دوم سعال و خشونت خلق و امراض بیه و آلات
میبرد و سهیل صفرا و دفع عطش باشد **بیست و ششم** در حرارت از ترنجبین کمتر است
و در ملین بیشتر **بیست و هفتم** بار در طب و معوی معده و تقطیع بلغم بود و تقویت مجاری کبد
و باد تشنگی **عسل** طبع آن حار و یاس بود و بهترین آن عسل سینه خوش بوی بود و
آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مصرت آن احداث سحوت و تولید صفرا
بود و معده آن خصوصیات باشد **بیست و هشتم** حار و یاس است و فایده آن همچون فایده

عسل

عسل است بلکه اقوی در کسبه دماغ و افتتاح قوای نافع بود **باب بیستم**
در بقوله **کا هو** بار در طب است تشنگی بکشد و زود خام شود و خون یک از آن
ستود شود و خواب آرد و منع تولید می کند و چشم را میبرد **کاسنی** بار در یاس بود **نهم**
و با بلغم بیست و دفع تشنگی و تشنگین صفرا و کسر حرارت کک کند و فاشسته معده بود
اسفناج بار در طب بود غذا می خورد و زود کوارد و خشونت خلق و وسینه و سودا
میبرد **کرک** حار و یاس است آب آن سهیل و معده است و ملین آلات معده
و مانع خمار و حریم آن قایم بود و میزد و موله خون و معده آن گوشت فربه بود **سرخ**
بار در طب است تقویت سکه و تولید طبیعت و منع یرقان کند **بقعه الحقا** و کک باشد
و بقعه الماکینه تر کند بار در طب بود و دفع تشنگی و حرارت بود و الوهات میاوت
محرر را میبرد و معده و باه را میبرد باشد **حرخوش** حار و یاس است محلل و معنی
سک بود و معده آن کرکین عقرب را میبرد **باک** حار و یاس است تقویت
و معنی و مانع خفقان و مایه خویا و دفع سودا بود و بوی دهن می ترکند و
را پاک کند و اندک **فراساد** بوی اروست معوی معده و دفع بلغم بود **شاه** حار و یاس
است و معوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم بکشد و تقویت باه کبد
طرخون حار و یاس است و تشنگی طویات کند و آلات معده و وسینه را میبرد و جس دوق
ناجی کند **سندل** حار و یاس است و او را در یول و طشت کند و معده را میبرد **کرس**
حار و یاس است و معنی و معده و معوی معده بود و مع و مع را میبرد **کثیر** بار در یاس است

از نه نفع صحت

تقویت دماغ و منع مجاری است که در حلقه کرم را میزند بود و به راضی باشد
کند تا حار یا سیر است مقوی و معضم و مقطع بلغم بود و صداع آورد **صداع و سردی**
کرم و خشک است و تقویت مده کند و بادها را میزند **شلم** حار رطبت
مقوی باد و صمغ بود و آلات صدر و مفاصل و نفوس را میزند بود و غذا را میزند بود
حار رطبت است مقوی باد و مقطع بلغم بود و غذا را بسیار دهد و او را در بول کند
و سینه را ملحق را میزند بود اما در کولارد و ردی الکیموس باشد **رب** حار رطبت
آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و منع و مقوی است و جرم آن در کولارد و زود متعفن
شود و موی بود **حشمت** در طبع او خلالت کرده است که در طحال را میزند بود و کل
و ملین و منع بود و بواسطه بود و قی که در دست آمدی الکیموس بود **پان** حار
است مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باد و صمغ و مفاصل را میزند
آب و هوای نظیر است **سیر** حار یا سیر است بادها را میزند و او را در بول و قی
طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن بدن بود و مقاومت با ضرر محوم کند و جرم را میزند
کن حار رطبت است تقویت باد و تنقیه بدن و مجاری و آلات صدر و آلات بول
و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش کند **پاس** بار یا سیر است متکین صفرا و حرارت
و تشنگی و منع غشای قی و مجاری و اسهال کند و مقوی مده و قلب بود **کدو**
ماید و رطوبت بود و ترطیب بدن و دماغ کند و طبعیت را نرم کند و مده را زیاده
یا **تجارب** مختلف الاجز است آب آن حار یا سیر مطلق است و جرم آن بار یا سیر و

سنگ

دعوی

و مقوی مده بود و مقویت آن خاد لون و احداث امراض سودای و بکتر و طحال را
دیان دارد **کرم** حار یا سیر است محکم بود و عرق الفطال را میزند بود و او را در بول
کند و کرم شکم بکشد و تریاق محوم باشد و آنچه محکم باشد سده طحال بکشد و بلغم را
را میزند و اشتها آورد **باب ششم** در ثواب **کد** حار یا سیر است خلیل و
بجفت رطوبات و منع رطوبات و تقویت مضم کند و کثر استعمال آن مصنف باد
و بصرفه **سیر** بار یا سیر بود و مع صفرا و منع عفونت و تنقیه حرارت و متکین مضم
تشنگی کند و اعصاب را میزند و راضی بود **طلیل** حار یا سیر است حکم مده و تقویت
و بادها را میزند **ما** حار یا سیر است بادها را میزند و بلغم و رطوبات را از بول کند
و مده را میزند بود و دفع ضرر محوم کند **تجلیل** حار یا سیر است بختی و ملطف
اخلاط و تقویت مده و تنقیه مضم کند **زهره** حار یا سیر بود بادها را میزند و بلغم را
کند و مقوی مده باشد **پان** حار یا سیر است رطوبت مده کم کند و حکم کرده و مجاری
بول را میزند بود و او را در بول کند **زهران** حار یا سیر بود قطع بلغم و کسر راج کند و حیات
را از بول کند **کد** بار یا سیر بود و قی و مانع مجاری و صداع بود و قی و حیات
حاض را میزند بود **پان** حار یا سیر است بادها را میزند و سده بکشد و مقوی صمغ بود
باب هفتم در ریاحین و طوبوب **کل** سرد و خشک است و مقوی
اعضاء باطن و بوی آن مقوی قلب دماغ بود **سوسن** حار یا سیر است صمغ
لقوه و قی را میزند بود **شاه** کرم و خشک باشد و بوی آن خواب خوش آورد و دل

دماغ را قوت دهد **کس معتدل است** و مائل بحار است صداع بارد و سده دماغ را میند بود و چشم را روشن کند **نصفه وینا** و **نار** دارد رطب اند صداع کرم را میند بود **سود** بارد یا بس بود و روغن او موی سیاه کند و میند بود **بستان** **افز** ز بارزوس بود و روغن او موی سیاه کند صداع را میند بود و صفرا و خشکی بپاشند و کزینت عتیکوت را میند بود **سک** حار یا بس بود و مقوی دماغ سرد و مغز و مقوی قلب و مزاج زهرها بود و من را نیز کز و خفقان باز دارد **عور** حار یا بس بود مغز سده و مقوی قلب و دماغ و مغز بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و در آن رطوبات معده کرم کند و قابض باشد **عنه** کرم بود و در رطوبت و میوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مغز بود **غالبه** مغز است بوسیدن آن سکوت و صرع و صداع را میند بود **معدل** بارد یا بس است خفقان و حیات حاره و کرم و صداع کرم را میند بود **لادن** حار یا بس است موی بر روی و وجه بخورند و در آن بود که در چنین میت بیرون آرند و طعم را مثل کند **زباد** کرم است بدیهه سیوم و در رطوبت و میوست معتدل بود **مقاله دوم** در ادویه مرکب و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب **باب اول** در ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان بلکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه یک تراز حاصل کند و از آن خاشاک و عیار پاک کند و ادویه که از آن پاکیزه است جدا بکند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند به پزند و وزن سه درست کرده اند و بعد از آن در هاون محق کنند

آمیخته شود و اگر بعل مجنون بکند غسل خوش طعم خوش بوی پاکیزه کند و ادویه در آن ریزند و یک نیم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف محلو باشد و سر ظرف بهوش تاسر شود تا هفته هر روز یکبار سر ظرف بر میدارند تا بخار آن بیرون رود و از غلبان این شود و اگر زهر سازند اگر چنان صرع باشد بخورند و ادویه در آن بشند و زهر سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز بکوبند و تا کرم نگیرد و اگر مطبوع سازند مثل عذاب و اگر را بشویند و گیاهها و چغرها پاک کنند و اول چغرها و چغرها و نیم کوفته در یک ریزند بعد از آن چغرها بعد از آن فواکه و در عقیق آن گیاه ریزند و بنفشه و نیلوفر و پسیا و شان و شکوفه در آخر سه باید ریخت و اگر آفتاب در مطبوع کند آنرا در ظرف کتان بپزند و در وقت زکرفتن در یک ریزند و از آن تا دو جوش زند پس بپاشند و ترنجبین و سرخشت و خیار چرب را بجوشانند و بکوبند آب کرم بکشد و بعد از آنکه مطبوع را فروز کرد و صاف کنند و بر سر آن کنند و اگر با مطبوع سردار بود مثل ایاره و صبر و تربل و سورنجان و سقونیا و آنرا بکوبند و بر سرشند و حب سازند و فروز برند و در عقیق آن مطبوع بپاشند یا کچک از آن مطبوع بردارند و سردار در کوفته در آن ریزند و بپاشند پس در عقیق آن مطبوع بپاشند و اگر چغرها چند بریان کنند و در ظرف فروز بریان کنند یا تاوه یک کرم کنند و از آتش فروز بکشد و بکشد در آن ریزند و بریم میزنند چغرها و بوی او بد و بد پس فروز برند و ادویه چری مثل قتیاق و کل و لاجورد و فوشا در و مثال آن در هاون بکوبند و آب

محق کنند پس دهانند تا خند نشیند پس آب بریزند و خشک کنند و بعد از آن بایند
و غسل در دهر جوی مثل مذکور است و اقلعیاء و جث الحید بین طریغ غوبند
واده که بایند سوخت مثل بر طایر و بد و کله با دگر کوزه آب رسیده کنند و در کله
گیرند و در تنور بنهند و بر طایر اول دست و پای جدا کنند و شکم بکاشند و آب
و نمک و خاکستر بر بنویسند و بعد از آن با بر خط الصبر بنویسند و آنگاه استعمال کنند و اگر
چرا آب بر بخورند و در یک آن نوازند و اگر خطا کنند و آگهی بسوزانند و مکره نهند
کرم شود چنانکه نزدیک کلاه حق باشد پس بردارند و در آب قلیله افشانند و بعد از آن
ببایند و صدف و شیخ را چون سوزانند در کل گیرند و در تنور بنهند و عقرب را که
سوزانند زلفه بگیرند و در ظرفی مسین بنهند و سر طایر بخورند و در تنور بنهند
و اگر مس سوزانند آنرا تنگ سازند و طلیله و طلیله و آمل بخورند و صاف کنند
و آن آب در دیک مسین جوشانند و آن صفایج مس که میکنند و درین آب می
افشانند تا بپزد و یکبار چینی کنند و بعد از آن فرو گیرند و آنچه راست شده باشد
بر گیرند و باز بر سر آتش بنهند و قدری بول کاه بران بریزند و بپزد و یکبار دیگر
صفایج را که میکنند و در آن افشانند و در مسوبین را با آن رسوب هم کرده بپایند
و فولاد را چینی سوزانند **آه سوزن** قه چنان بود که نقره را بسوهان بپایند
و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و در کجی آهین کنند تا محرق شود و اگر شود
الذی کبریت در آن افشانند که سوخته شود و سر بر آتش چینی سوزانند و اگر در

سوزانند از آب سوهان بپایند و باره سرب نیز با آن بپایند و باره یکد از آن پس بپایند
تا سه شود و باره بپایند و باره دیگر سرب با آن بپایند و آب نمک در کجی آهین
کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس سوهان کنند و بپایند **آه** مقدار آن
بقایه قوت او و بر کیم و وقت استعمال آن بقایه مزایای کیم بعد از پنج سال تا هفت سال
استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکب بلا مغرب بعد ازین مدت بظهور می آید
و تا می مال قوت او در تریاید و بعد ازین قوی باشد اما نقصان بنذیرد تا هفت
سال رسد آنگاه چون معاجین کیم **آه** تریاق نوبخت قوی باشد و استعمال
آن در معجم و ادویه قاکم و بنشیند و ام افغانی کند و تریاق غده و شود و بطوریکه
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و قوی افغانی و
اندو خون و غشیل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال مؤثر باشد و فلوئید
روی و فارسی و بر شش بعد از شش ماه استعمال کنند و تا پنج سال باقی باشد
دوا الملک و پنج و نوش و ماده الحیم و طریقیلات از دو ماه تا سه سال باشد
و نیکو بود و خوب و معاجین و جوارشات مسهل مثل مخون نیبا چینی شیر
نار و سوسه علی الحال که مرکب کنند استعمال بفرموده و تا هفت ماه یک باشد و قوت
سفوف تا آنگاه یک باشد و قوت قریبها تا شش ماه و سیم نیز چینی بود و در قریبها
تا شش ماه باشد یا استعمال بفرموده که یکی چون سوسه شش شود و هیچ کار نباید
از روغن طیان و سوسه ای که هر چند که نرسد بهتر بود **آه** اسریم در روز که

بازند استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی باشد و مطبوخ و الحاکم کبیر
 استعمال کنند و چون دوساعت بروی بکند ضعیف شود اما **اما** تریاق بکند
 تریاق بکند بدان کند که کسی دوازده سحر قوی مثل سقونیا و تخم حنظل بخورد و بعد از آن
 نیم دم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق یک
 باشد و نیم دم بخورد و هر دو روز هندی دوازده بار یکی از حوام قانکه بروی بکند
 اگر خرمس نیمه تریاق بقرت است و الا ضعیف یا معشوش بود و تریاق را
 استعمال کنند و قوت و ضعیف آن ندانند استعمال نباید کرد اما **مقدار** تناول آن
 در کزین مدارق و کلک یک شقال و در کزین عرق نیم دم و در کزین تریاق
 دانی نیم باسکه و کسی که دوازده روز بخورد باشد نیم شقال تا یک شقال بخورد و کسی
 را که در سینه و معال مزین باشد یا در معده و امعاء و احشا و شهوت کلبی
 و نافض که بی تب بود دوازده بار بخورد و کسی که صرع و سکته و فالج و نفق بود نیم
 دم تا یک دم بخورد با آب سداب و کسی که قریح بود نیم دم و در استسقا شقال
 و در اسهال و قریح امعاء نیم دم با آب حماق و در هینق النفس دانی نیم با کچین
 عنصلی و در عیال شقال با آب انیسون و کافور و در حصباء کلبه و مثانه
 نیم شقال با آب کرفس و در هیضه دانی نیم با شارب و در ضعف شهوت و شهوت
 کلبی یک شقال با شارب و در حبس سوط یک شقال با آب مشک طراشیم نافع بود
باب دوم در تریاقها **تریاق کبیر** و آنرا تریاق فاروق گویند

و تریاق حلیل القدر عظیم المنفعه باشد و مقایست بارهها و ادویه قنار کند
 و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قریح امعاء و اسهال و نفق و بواسیر و بعضی قریح
 و در معده و استسقا و کرم شکم و صلع و هم و در ریه و نفق و نفق و نفق
 و جنون و جذام و برص و بقر و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را
اخذ آن اقراض منصل چهل و هشت شقال قریح امعاء و قریح امعاء و قریح
 از هر یکی پست و چهار شقال فلفل و در فلفل از هر یکی پست و چهار شقال قریح
 بری سیرین و ورق کلایرسا غاریقون رب سوس و روغن بلسان از هر یک دوازده
 شقال و غفران زنجبیل و یونند فلفل سالیون فلفلانیون بود نیم جلی فراسیون قط
 مر اسطوخودوس فلفل ابیض کنگر و مشک طراشیم فلفل از هر صغ البطم سیخ
 سنبلی الطیب جده از هر یک شش شقال میسرانکه کرم کرفس سلسالیوس صریح
 کادریوس ناخواه کاجاطوس حصاره لجه انیسون ازین انبلیط شج جلی ساج قو
 را زانان طین مخموم زاج محرق حماحب بلسان و صغ صغ صغ قریح و دانا انیسون
 افاقیا از هر یک چهار شقال و در قریح فلفل الیود حاد و سیر سیکینج جده پستریه
 قنطاریون با ریک راوند مدح و طویل از هر یک دو شقال عسل کف کف کف کف
 شارب ریحان و عیش سه طل آنچه کرمی باشد بکوبند و صغ و معصارات را خوب
 واد و یک کوفته و بخت را بروغن بلسان مخلوط گردانند و در عسل و شارب بپزند
 و در طریق قریح یا چینی کنند و ظرف را محلول سازند و هر روز سه بار بپزند و بعد از

یک سال استعمال کند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال
قرص اسفید و آنرا متصل بترکوند طریقی و آنست که متصل تازه در چتر گردید و باین
کند براندان از جنزیکری و آب آنرا صحت کند و با چندان دقت که سینه بیا سینه زد
بر وزن کل بماند و آنرا قریب سارند **قرص اند و غرض** مصطکی و اریشندان قصبه القدره
بسیخه فراسارون عود بسان از هر یک شش شقال نقاح از خر و غفران از هر یک
شقال الخوان بست شقال و در چینی هم از هر یک بست و چهار شقال بگویند
و بخوبی بریزند و بنظایب ریختن بر شند و دست بروغن بسان چوب کرده آنرا
قرص سازند **قرص نافع** ای حیوان ماده سرهین حاصل کنند و ماده از آن بمانند
او را چهار نیش بود و زو او را در نیش و جواز از بیدان بماند که بغایت سحر باشد
و سر برداشته و چشم او سرخ بود و باینکه در بهار صید کنند و در روز از سر و دینال
او مقدار چهار انگشت بیک دفعه جدا کنند و بیندازند و باقی را پوست کنند و بشویند
و پاک بشویند و در یک کوره بنهند و آب درویند و نمک و شانه و شیت در آن
انداوند و بچو شاند تا ممتز شود و گوشت و استخوان از آن جدا کنند و گوشت خاص
در مایه سکین یک بگویند و باینکه یک بیا سینه و بام بمانند و با آن موی
و دست بروغن بسان چوب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون در
مذاق نمایند در طریقی آگینه کنند و بکند دارند **تریاق عنوره** قیام مقام تریاق کثیر
ص آن جاما سنبل سادج بندوی لک مایشا قرنفل و در چینی قیویا قطه جویا

از هر یک

از هر یک دوازده شقال نقاح از خر عصاره لحنه القیس مقل از رقی از هر یک بست
شقال عاقر قرحا از زبانه کبریت خام نیم شیت اسارون قردا تا قریب **نظر سادج**
اینون ناردین شکونه و زکل با قلاکم کمن دو قراستون سنبل الطیب از هر یک
شقال کثیر اشخاش سیند فلفل از هر یک سی شقال زرا بلیج بست و شت شقال نیم
مطلب یک شقال و آنرا ترنج سماق شامی از هر یک دو شقال بروغن بسان بست و چهار
شقال نقاح مرچا و شقال و نیم عصاره قیصوم بست شقال و رقی ترنج سیرده
ایچه کوئی باشد بگویند و صمغ بار در شایب هر کند و با سجدان عمل بر شند
و بعد از شش ماه و نیم شقال تنا و کلا کنند **تریاق اوجیه** زده ها و بادها و غلیظ
و صرع و لقوق و یرقان و خفازا نمید یود **ص** آن خطیبا تا حبا العاقر را
مرصتا وی بگویند و با سجدان عمل بر شند شربتی یک شقال نافع مانند **تریاق**
نافع فلفل ایچین و نیم شقال اشرا از هر یک ده دم مر اینون حبا العاقر از هر یک
بست دم خطیبا تا زرا از طویل و غفران و دوزار متصل از هر یک چهار دم
دین عاقر قرحا از جنزیکری دو دم بند پدستر یک دم بگویند و با سجدان
مصل بر شند و بعد از شش ماه استعمال کنند **شر و طوس** از تریاق و بزرگ است
و منافع بسیار دارد **هلل** سیخه قرنفل فلفل سیند و سیاه و سورجان و جود
سیرری دو قرا کلیل الکک خطیبا تا بروغن بسان مقل از هر یک بست دم
سنتقور چهار دم و نیم سنبل کدر خرقل سیند عود بسان اسطوخودوس از خر

قسط سیاه یون کا فیطوس قند دار فلفل عصاره لیمو القیر چند پست و ستر جاو شیر
 ساج هندی بعد از هر یک هشت دم زعفران غار یون تخم سداب زنجبیل دار
 عکال بطم کثیر از هر یک دو دم فلفل نادرین مصطکی صمغ عربی قودمانا ایون
 برزاینج ورق کل شکله شمع از هر یک پنج دم ادویه را بگویند و صمغها را کثیر
 حک کنند و بچندان عمل بشنند و شقال بعد از شش ماه بخورند **در کدو**
 شبیه است بر باق و منافع او بسیار است **در** آن زعفران برزاینج سینا دار
 چهار دم فلفل سینا دو دم ایون فوینون از هر یک پست دم منیل بعه
 سایه از هر یک پست و هشت دم ساج قرین از هر یک چهار دم لودلو تاشه
 نو شاد رخ سداب بری شک کافور قاقله دار چینی سلیمه از هر یک ری تخم
 سینا دار عافرقا دار فلفل از هر یک چهار دم سبکینج چند پست و ستر جاو شیر
 هر یک دو دم رزباد صمغ عقیق روغن مسان قسط از هر یک هشت دم
 چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه شقال بخورند **در تریاق** که در فترها
 کند انجیر خشک پنجاه دم ورق سداب خشک سی دم سیرری پست دم نکهه
 دم مر را بگویند و با انجیر بپایزند و سه دم تنا و کنند و تا حینری **آخر** ندانند
 طویل و صمغ از هر یک دو دم ایون مر سینا دار ریزه از هر یک در می شونینج
 دم جنطیانا سه دم سداب دو دم بگویند و اصل و آب جیز برینند و شقال
 تنا و کنند **باب سیسم** در مضرهات **مفرج** صد لودلو ناسفته

سبد عود خام کا و زبان از هر یک ده دم کبریا تخم کاشی کشین از هر یک پنج دم صد لودلو
 طباشیر از هر یک هشت دم فرخنگا فیتون ورق کل سرج از هر یک شش دم قودمانا
 زعفران عین از هر یک دو دم ساج هندی رزباد بالکوشا شش بنفشه کل از هر یک
 چهار دم کافور یک دم شک نیم دم بگویند و شراب سبب برینند و شقال تناول
 کنند **مفرج باقون** لودلو ناسفته هشت دم سید چهار دم باقون رمان دو دم
 بالکوشا صد لودلو سرج همین سینا کل تخم دیووند چنی از هر یک دو دم ورق زعفران
 چهار لودلو شقال نیم لعل عقیق کبریا نیلوفر رشک کشین تخم کل عود پوست قرینج
 کا و زبان همین سرج تخم کاشی کافور عین شهاب از هر یک سدهم طباشیر صد لودلو
 ورق کل از هر یک پنج دم ساج رزباد دیوچ از هر یک در می نیم تخم شقال شک
 ابریشم سوخته یک دم آله بیلله کالی از هر یک پست دم کل از هر یک شش در شراب
 سبب و آب انار شیرین از هر یک پست دم **مفرج** دار قرین فلفل دار چینی سنبل
 فرخنگا صمغ از هر یک ده دم رزباد کباب قاقله از هر یک پنج دم نار شک عود
 انسه ساج از هر یک سه دم زعفران مصطکی از هر یک شقال عین شهاب در شک
 نیم شقال ورق رزین دم آله در آب میوزو شایند و خشک کرده با رزده دم مجموع
 را کوفته و بچخته بصل پیله برینند **مفرج باقون** ورق کل طباشیر همین سینا کا و
 از هر یک در می کشین خشک و صد لودلو از هر یک یک دم تخم نوک نخر تخم خیارین و کدو
 از هر یک دو دم رشک دانه برون کرده سه دم لودلو ناسفته کبریا کا و زبان کل

روغن بادام صندرم ادویه را بگویند و بعل برشند **مجموع** که در کله و شانه را
 بکشد که اندک و اندک بکشد **مجموع** آن هم خمره و جادین و کدو و جوع را معطر کند
 کاکج از هر یک بچندم هم را بود بخانه صندرم بگویند و بعل برشند شرقی بکشد
 باشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن عقرب
 سوخته درم و نیم جنطیانا یکدم و نیم زنجبیل یکدم فلفل و دار فلفل از هر یک
 دو صم ج کاکج پنج صم چندید ستر چهار صم بگویند و بعل برشند شرقی
 دانی باشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن عقرب
 آن حلیف مردوق سلب ستا و بگویند و بعل برشند شرقی بکشد که اندک
مجموع که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن بزرنج تخم کرفس را زیاده
 از هر یک سه صم صم کاکج پست صم و پنج عدد لیمو چهار صم بگویند و بعل
 برشند شرقی بکشد باشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
مجموع آن زنجبیل قندهار چینی جوز بوا مصطکی فلفل سیخ سنبل قانله بکشد
 از هر یک چهار صم و نیم سنبل سیاه سه صم ترید بکشد از هر یک هشت صم
 سکر سینه هشت صم بگویند و با سجدان عمل یا برشند شرقی و شقال
 باشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن بزرنج تخم کرفس را زیاده
 دیاج و اجاع پست و معاصر دفع کند و بکشد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 را بفرماید **مجموع** آن فلفل دار فلفل زنجبیل دار چینی بلبله آمد شیطیح هندو

مدحج اصل با بون جلقوزه جوز هندی حنظل الثعلب از هر یک ده صم و نیم بکشد
 می صم مجموع را کوفته با سجدان عمل که کشته برشند **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 ورم و اسنان را میزند **مجموع** آن فلفل سینه سیاه از هر یک پست صم و نیم
 البنج و ایون مصری از هر یک ده صم زعفران بچندم فلفل سیخ سنبل قانله قرحا
 از هر یک شقال بگویند و با صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن عقرب
 و بعد از آن چهار شقال بخورند **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 بکشد **مجموع** آن سکه سنج سنبل سیخ هندو که بگویند چینی جنطیانا از هر یک
 دو صم زعفران نازخه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه صم عود فلفل مرار
 نیم صم بگویند و با سجدان ادویه عمل یا برشند شرقی یکدم **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 او را صم صم بکشد و بکشد **مجموع** آن و بکشد چهار صم سوسن آسمان کوفت
 درم و نیم چینی که مفسول از هر یک سه صم و نیم مرعوفان از هر یک نیم صم
 را کوفته و بکشد بعل برشند شرقی بکشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 میزند بود و قرحا بکشد **مجموع** آن مصطکی و دار فلفل زنجبیل جوز بوا سنبل
 سداب قرحا قندهار و بگویند و بعل پاک کرده اند **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 بود **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند **مجموع** آن بزرنج تخم کرفس را زیاده
 ستا و بگویند و بعل برشند و شقال تناول کنند **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند
 قوت باه دهد و کله و شانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی بکشد **مجموع** که در کله و شانه را از صندرم و بعل پاک کرده اند

آن مغز بادام و جرز و صلبوزنه و حب از لم و قد قر و شقاق و نار و جمل و قد ریخ
 و سپید و خشکاش و تخم کز و جرجیر و تخم باز و شلغم و آبست و بهمن و زنجبیل
 و دار فلفل و کباب و فلفل و قریه و دار چینی و شقاق و جویان و تخم بلیون
 بکوبند و با سبزدان غسل برشند و شقال تا دو شقال تنا و کند **مهرن**
باب طبع مزاج سرد و او جاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را میندود و تخم
 و حیض را بکشد و شقیه بدن از اخلاط غلیظه کد و بادها بکشد و سده بکشد
 و صندق النفس و او جاع سینه و صداع و صرع و صلام را میندود **آن صبر**
 اسقطری پانزده دم غار بقون پست دم زعفران دار چینی و ج و مصطکی
 بسان روغن بسان فرمون فلفل دار فلفل خطیبا تا مر قحاح از خرقا
 از هر یک دو دم قسط مرکا دیوس انیمون از هر یک چهار دم اسارون سلخه
 سقونیا از هر یک شش دم سبیل سه دم و نیم مجموع را بکوبند و با سبزدان
 برشند و بعد از شش ماه چهار شقال تنا و کند **مهرن سورجان** او جاع
 مفاصل و فقرت و عرق النساء را میندود **آن سود بخان سیند شش**
 مایه و هره پوست بچ کبر دیزه کرمانی شیطرح از هر یک دو دم پوست هلیل
 زرد هفت دم تخم کرخس را زیاده و ورق حنا غلظتی سحر از هر یک دو دم و نیم
 ورق کل کشیز خشک محمود زنجبیل از هر یک سه دم ترد چیدم روغن بادام
 هست دم غسل صد چاه دم باشد **مهرن دلا در** رسته و فالج و سکنه

و جیم امراض بارده را میندود **آن زنجبیل عاقر قرحا شونیز قسط فلفل و ج**
 از هر یک ده دم ورق سداب صلیت خطیبا تا زراوند حب الفار جید پست
 شیطرح خردل از هر یک پنج دم غسل بلا در پنج ادویه را بکوبند و بصل برشند
 بشرقی یک شقال باشد **مهرن** جیم امراض بارده و دیاج غلیظه و سودا و انهم
 الاسمز و قریخ و عسوی و او جاع اسنا را میندود **آن پدستر ایند**
 دار چینی اسارون دو قر مر از هر یک دهی فلفل دار فلفل شط قه از هر یک شش
 دم زعفران نیم دم مر را بکوبند و بصل برشند و بعد از شش ماه نیم شقال
 کند **طریقی کبر** دیاج و اسیر و بروقت معده را میندود و سکنه و سکنه
 و باد پیغاید **آن پیلد سیاه** و کبابی و بیلد و آمله و فلفل و دار فلفل
 از هر یک سه دم زنجبیل یونان سیاه شیطرح مندی شقاق تو در ریخ
 و سیند و لسان العضا پتر کجند خشکاش بهمن از هر یک دهی بکوبند و بروغن
 بادام ملوث کرمانی و بصل برشند شش دو دم **طریقی صفر** پیلد زرد
 سیاه و کبابی و بیلد و آمله و منسا وی بکوبند و بروغن بادام ملوث کرمانی و بصل
 برشند و شقال بخزند نافع بود **طریقی کشیز** صداع و بخارات معده را میند
 بود پیلد کبابی و بیلد و آمله و کشیز خشک منسا وی بکوبند و بصل برشند
طریقی انقرون امراض سوداوی را میندود و معوی سیاه دارد و دیر سیند شود
آن پیلد کبابی پیلد آمله از هر یک ده دم سنا و تکی افقون ترد از هر یک

بچندم شطیج سه درم بسفای درمی اینون یک هندی از هر یک دو درم بگویند
 و بعد سرشدن شقی شقای باشد **طریقی** براسه را میزند بود هلیله کابل بیلد
 آمد از هر یک دو درم بگویند و مثل شش درم در آب حل کند و با غسل برشد
 وادویه لابلان بیا میرند **طریقی** که برص و امراض بلخی را میزند بود **ص** آن طریقه
 کابل پست درم بیلد و آمد از هر یک ده درم برنج کابل پانزده درم شطیج
 سعد ساوج زنجبیل از هر یک بچندم بسفای اسطوخودوس از هر یک هفت درم
 قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی اینون قرغل جزیرا چیز پرا از هر
 دو درم فلفل دان فلفل نار مشک از هر یک چهار درم بگویند و بعد سرشدن
 و چهار درم تنا و دکنند **آخردکم** دراز و کدو دانه بکنند **ص** آن برنج کابل
 مقدر ده درم تربد قسط حب الیل از هر یک بچندم قبیل ترمس شیخ افقون
 اصفین علی قطی حردل سید شحم خنظل راسن سعد از هر یک سه درم بگویند
 و بعد سرشدن شقی دو درم باشد **آخر** عرق مدین را نافع بود **ص** آن
 هلیله کابل آبلد تربد زنجبیل قبیل متساوی بگویند و بعد سرشدن شقی سه
 مثقال باشد **باب پنجم** در اشربه و عرقاقت و مرئیات و ترب
 و سبکیجات **شراب شقی** صفراوی و سعال و ذات الحجب و ذات الصدرا
 معین بود و تلین طبع واد را بر لکند **ص** آن سرخشته تازه بکون در چهار
 آب بچوشاند و صاف کند و هر یک من آب را دو من قد بچاشنی نهند و قلم

آند **شراب زهره** و ترب بود و صدام و سعال اکرم و حیات صفراوی را معین
 و صفت آن همچون صفت شراب بخت است **شراب غنای** غله دم و ما شرا و حبیه
 و جدری را نافع نافع باشد **ص** آن عناب کرکائی یکی بطل در چهار طل آب
 بچوشاند و صاف کند و با قد بقوام آند **شراب** مقوی قلب و معده و قاض
 بود و تشنگی باشد به ترش رسیده باره کند و دانه بر وزن آند و در هاون شکن
 بگویند و بچوشاند و با قد بقوام آند **شراب حبیب** مقوی قلب و معده و مفرج
 بود و قی و اسهال بار دارد و آنرا به چین ترتیب دهند **شراب انار** صدام و تشنگی
 وق و صفراوی را میزند بود و مقوی معده باشد آب انار میگیرند و با قد جدا کنند
 میزان را خوش آید بقوام آند **شراب ورد** حیات صفراوی را میزند بود و تشنگی
 عطش و تلین طبع کند **ص** آن وری کل تازه چهار من خمر کند و ده من آب
 کرم بر سر آن بیزد و یک سیار روز بگذارد پس یک بدست مالند و در یک بیزد و
 بچوشاند تا طعم و بوی کل آب دهد پس صاف کند و هر یک من آب را دو من قد
 بچاشنی نهند و بقوام آورند و اگر بخواهند صاف کنند چهار من صبر و ورق کل و
 آب بیزد و صاف کنند پس با قد بقوام آند شراب مکرر بگویند و اسهال و قاض
 او پیش بود **شراب فوکر** مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را میزند با
ص آن به و بیب ترش و سماق و امرو و انار ترش و در شک و زهر و و بیب
 بگویند و آب آن بگیرند و با قد بقوام آند **شراب بیاسهال** صفراوی و حیات

حاره و تشنگی و باده را میندود و مقوی معده باشد ریاس برکوبند و آب آنرا بکوبند و با
قد بقوام آرند **شراب نوش** اوجاع خلق را میندود و مقوی معده باشد و از ارام
چنین سازند **شراب ششمار** سعال و زلزله و قروح سین و ریه و سهر را میندود و ششها را ترمیم
و مدخره کفایت میکند و صد یک سنگین بخوشاند و هر دم پرده آرند و بخت
تا شیر آن پرده آید پس باقد بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی قلب و معده بود و
تشنگی بشتاند و قد را جلا دهد سازند و بقوام آرند و زمانه مفر و کبریا بسیار چنگ
احتیاج باشد بدان بریزند و بریزند و فیکرند و شراب حاضر و غایب نیز چنین سازند
شراب صندل صندل مقاصد ریاسوهان بساید و بچاه دم از آن در یک کلاب یک
شیا نروند بخوبی بپزند پس با شکر نرم بخوشاند و بدست میمالند تا به نیمه باز آید
کنند و با یکدیگر قد بقوام آرند **شراب خضاع** عفیان و قی و فراق را میندود و یک
تازه در سر طربا بخوشاند تا به نیمه آید و با دو رطل قد بقوام آرند **شراب فاضل**
انفس و ربو و سعال را میندود و سین و ریه را از اخلاط پاک کند **شراب آن** اینچنین
بست عدد و مویر طایفی بچاه عدد بنفشه چهار دم بریبا و شان هفت دم تخم
بچند دم تخم کتان و فاضل از هر یک هفت دم مجموع و در دهن آب بخوشاند
تا با نیمه آید پس صاف کند و با یکدیگر قد بقوام آرند **شراب نیاری** این شراب بسیار
منفعت است سده بکشد و برقان و عوارض کبد را میندود و ادرار و بول و طین
طبع کند **شراب** آن پوست کاسنی با نروده دم پوست چرخ کرس بچند دم پوست چرخ را

کافور و صندل و
در دهن آب بخوشاند
تا با نیمه آید

ده دم تخم کاسنی با نروده دم تخم سر تخم با نروده دم ورق کلاه دم ربو و سعال
سه دم مجموع را تخم کوفته در دهن آب بخوشاند و ربو و سعال را کوفته در خرقه کفایت
و در یک کلاب از آن با چهار کلاب آید پس با دو رطل قد بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بپزند
آید ربو و سعال کوفته بران بریزند و آخری بود **شراب بروری** پوست چرخ کرس تخم
پوست چرخ کاسنی بست دم پوست چرخ دانه ده دم تخم کاسنی هفت دم تخم
را نروده بچند دم تخم سر تخم دو دم مجموع را تخم کوفته در دهن آب بخوشاند تا با نیمه آید
و با یکدیگر قد بقوام آرند **شراب خوره** آب خوره بکبریا و بخوشاند تا با نیمه آید
و دو دم قرضه در آن اندازند و باقد بقوام آرند **شراب انجیر** اسهال و موی و
دم و ترش دم را میندود و کبد و معده را تقویت کند **شراب** آن انجیر است شقال
قرطخ شقال صندل سینه و سرخ از هر یک چهار شقال صندل را بسوهان بساید
و باقی ادرار را بکوبند و بخوشاند و با یکدیگر قد بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** بکبریا
بلغمی و سوداوی را میندود **شراب** آن اسطوخودوس بریبا و شان از هر یک ده
دم عود و صلیب پنج همک و کا و زبان و راز نانه و تخم کرس و تخم فاضل از هر یک
ده دم در شش رطل آب بخوشاند تا با نیمه آید و با سه رطل قد بقوام آرند **شراب حری**
صم و صده و صمغ را میندود **شراب** آن اسطوخودوس ده دم صمغ بچند دم با یکدیگر
کا و زبان بچین قد یا غسل رطل **شراب استین** سقوط اشتها و ضعف معده را
میندود **شراب** آن افنتین صد دم در دهن آب بخوشاند تا با نیمه آید و

عقلی ده من شرب صافی دوم غسل سه من در طریق کنند و زنجبیل و رازیانه و
 و حلیم و عاق و زعفران و فودنه و سداب و فلفل از هر یک ده درم تخم کرشم و کون و
 زردمان از هر یک پنج درم تخم کوفته در میان آن ریزند و صفت در آب شایب کنند و بپزند
 صاف کنند و نگاه دارند **عقل** عقل را یکبار در جویین بشکافند و خارج و داخل
 آنرا پاک کنند و لیکن از آن آب باره من سه شصت روز در آب شایب کنند **عقل**
عقل حیات محرکه و کبد و معده را معین بود **عقل** آن آب را مار میخ من آب کز
 یا غوره یا ریاس یا سرکه محبت اراده لیکن کلاب می درم نام یا بنزد و سرکه
 من از آنرا لیکن فندک با شنی کنند و بقولم آرند **عقل** او جاع و سده کدرا
 معین بود و طبیعت را نرم کند **عقل** آن ریزند چهار درم غار یقون زرد بسفای تخم
 کاسی از هر یک صنت درم زنجبیل یک درم و نیم در چهار رطل آب بخوشا کنند تا بد
 رطل آید و با چهار رطل شد بقولم آرند **عقل** سعال و خشونت خلق و یه
 را معین بود و طبیعت را نرم کند **عقل** آن سپستان دویست عدد مو ز طایفی دانه
 بهرون کرده چهل درم مغز خیار چنبر با زرقه درم در سه من آب بخوشا کنند تا لیکن
 آب و با رطلی شکر بقولم آرند **عقل** رجو و سعال مزمن را معین بود و سینه
 و ریه را پاک کند **عقل** آن زوفا و ایرسا از هر یک پست درم در سه رطل آب بخوشا کنند
 تا با رطلی آید و با رطلی شد بقولم آرند **عقل** سعال بلغمی را معین بود و قطع
 بلغم کند **عقل** آن حب و ده درم تخم مهک چهار درم رازیانه و اینسون از هر یک درم

و نیم در دو رطل آب بخوشا شد تا با رطلی آید و با رطلی غسل بقولم آرند **عقل** سعال
 سل و قرصه ریه را معین بود و صغ عرب قاقله از هر یک شش درم نشاسته کز از هر یک
 ده درم طباشیر چهار درم جلفوزه صنت درم تخم خیار صنت درم قند صفت
 درم بکوبند و با رطلی غسل و پست درم روضه ایدام یا بنزد **عقل** سعال
 و خشونت خلق را معین بود **عقل** آن صغ عرب کز پنج مهک نشاسته از هر یک ده درم
 مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر از هر یک پنج درم حله چهار درم قند صفت
 درم بکوبند و در میان رطلی فندک کنند **عقل** سعال قطب و ریه را معین بود
 بریان کرده سه درم یا سه درم فراسیون زوفا از هر یک صغ بکوبند و در میان
 رطلی غسل کنند **عقل** قرقه ریه و نفث درم و سعال بلغمی را معین بود **عقل** آن
 جلفوزه مقشر کز ایرسا صغ عربی از هر یک ده درم بزک بریان کرده خرمالو دانه
 بهرون کرده از هر یک خنک درم نام یا بنزد و روضه کاج و جرب کنند و در میان سل
 گرم ریزند **عقل** سعال مزمن را معین بود **عقل** آن رب موس کز قنده
 مغز بادام تخم رازیانه ششوی بکوبند و در میان غسل بریزند **عقل** سعال
 و صغ و استسقا و او جاع مفاصل را معین بود **عقل** آن پوست تخم کرشم و رازیانه از
 هر یک ده درم تخم اخروخ درم تخم کرشم و رازیانه از هر یک ده درم مصطکی و سل
 و ففاح اخروخ و بلسان و سارون و خطیانه از هر یک ده درم عوینسان و
 از هر یک سه درم سیخ تخم سندان از هر یک سه درم مو ز طایفی دانه بهرون کرده پست

ظریف کند **باب ششم** در جوارشات **در جوارشات** صفقان و سودا هم
 و اوجاع رحم را معین بود **در جوارشات** آن قاعده صفار و کبار و سیاه و در چینی از هر یک
 چهار دم زنجبیل دار فلفل قرمز قریقون زعفران از هر یک ده دم اشنه صندل
 از هر یک دو دم جوز بلوط **در جوارشات** یک دم بکریه و به به نه و بصل برشته
 شرفی یک شقال باشد **در جوارشات** سه سل و موی معدود بود و قریقون را بکشاید
 و باد ها بکشد **در جوارشات** آن به رسیده و یک بطل پاره کند و در دهن خل خرابه
 بخوراند و بعد از آن بکوبند و میشتانند و صاف کنند و باد و طبل عمل بقوام
 آنگاه زنجبیل و دار فلفل و دار چینی از هر یک دو دم بصل و قاعده و زعفران از
 یک دم صندل یک دم مقویا ده دم تردی ده دم بکریه و دلف بیان
 تا بام آغشته شود آنگاه فرو کردند و بر سر منگی یا تخمه کبریا این کار باشد پس کند
 بعد از آن که در او را چوب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس کار پاره کنند و قریقون
 پنج شقال باشد **در جوارشات** به رادر چوب کزکند و در میان آتش بگذارد تا بریان شود آنگاه
 چهار دم از آن بایک دم مقویا و نیم دم زنجبیل بکوبند و بصل برشته
 و شرفی از آن یک دم باشد **در جوارشات** و قریقون و صندل را معین بود **در جوارشات**
 آن به رسیده و دهن گرفته در خل خرابه بخوراند و بعد از آن که در او را چوب کرده باشند
 و بایک دم مقوام آرد و زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک چهار دم نیم گرم نافع
 از هر یک و دوی زعفران دو دم بکوبند و با آن بیاورد چنانچه گفته شد و شرفی

شقال باید خورد **در جوارشات** قریقون و اوجاع معدود را معین بود **در جوارشات** آن بزرگاری
 در هر یک قریقون و اوجاع معدود را معین بود **در جوارشات** آن بزرگاری
 که به پست دم شال روزی در خل خرابه بخوراند تا حاصل شود پس با لایند و با غشک
 و باد و به برشته شرفی پنج شقال بکوبند **در جوارشات** صندل و سودا و قریقون
 غلیظ را معین بود فلفل قرمز و زنجبیل و دار چینی سیاه قرمز نارنگی و بکریه
 کاغذ زعفران است و بکوبند و بصل برشته شرفی یک شقال بود **در جوارشات**
 بروقت معدود و کبد را معین بود و قریقون بکشد و طبع نرم کند **در جوارشات** آن قریقون
 زنجبیل و دار فلفل قاعده صفار و کبار و قریقون ساج هندی سیاه صندل و دار چینی
 صندل سیاه نیم گرم کفش را زیاده اینسون از هر یک شش دم ایتقون زرد از هر یک ده
 دم مقویا ده دم قند شست بکوبند و بصل برشته شرفی یک شقال بود **در جوارشات**
 بروقت معدود و کبد را معین بود و قریقون بکشد و طبع نرم کند **در جوارشات** آن شیطرح
 زنجبیل و دار فلفل قرمز قاعده صفار و کبار و قریقون ساج هندی سیاه صندل
 دار چینی صندل سیاه نیم گرم کفش را زیاده اینسون از هر یک شش دم ایتقون زرد
 از هر یک دوازده دم مقویا ده دم قند شست درم بکوبند و بصل برشته
 شرفی یک شقال بود **در جوارشات** و جمع و بروقت و صندل معدود را معین بود **در جوارشات**
 آن فلفل و دار فلفل قریقون و زعفران از هر یک ده دم کدبانزده دم زنجبیل و جویان
 از هر یک دوازده دم شکر سینه شل بکوبند و بصل برشته **در جوارشات** شست

درم فلفل دار فلفل از هر یک ده درم زنجبیل و زنجبیل از هر یک دوازده درم جوزبیا
قرنفل از هر یک پنجم درم سنگ بن درم **جراثیم فلا فلی** برودت و اوجاع معدی بود
استرا و جشاء ترش و شتوت کلیه و ریاح غلیظه را معیند بود **درم** آن فلفل سیاه
و سفید و سیاه و دار فلفل از هر یک پست درم سیبایوس و طبعان از هر یک
درم جاما سنبلیله از هر یک چهار درم زنجبیل نیم کفش سلیمه اسارون دامن از
هر یک درم و عسل برشته شری دهنم **باب هفتم** درم صها و صله
و غیرها **قرطیا شیرین** طبیعت را نرم کند و نرم دامن و حیات مرده و
و تشنگی را معیند بود **درم** آن طباشیر و درم زنجبیل و زنجبیل و کدو و کدو
درم و نیم نشاسته صمغ عربی خشک شینک کثیر از هر یک نیم درم بکوبند و طباشیر
یکو برشته شری شالی بود **آخر** و ورق کل سرخ زنجبیل از هر یک شش درم
طباشیر کثیر از هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و آب زنجبیل برشته
قرطیا شیرین حیات چاره و لیب و عطر را معیند بود **درم** آن طباشیر
رزشک و ورق کل سرخ از هر یک درم و نیم زنجبیل و کدو و کدو و کدو و کدو
نوک و صندل از هر یک نیم درم کافور نیم درم بکوبند و طباشیر یکو برشته **درم**
لبا شیرین و ورق کل سرخ پنجم حاض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته
صمغ عربی از هر یک سه درم بکوبند و بکلاب برشته شری بکثقال بود **آخر**
صمغ عربی نیم حاض بریان کرده از هر یک دو درم ورق کل سرخ سه درم طباشیر شری

درم

رزشک کل ارغی از هر یک درم و نیم **قرص رزشک** کسر حیات بلغی و اورام کبد
و معده را معیند بود **درم** آن عصا رزشک مغز سه تخم ورق کل زنجبیل از هر یک
شش درم نیم کشتوت رب سوس طباشیر نیم کاشی مصطکی سنبلیله غاف رونال
کدو و کدو چینی از هر یک دو درم زعفران یک درم بکوبند و آب زنجبیل برشته
نخ **درم** رزشک دانه هر دو کرده پاره درم بکوبند تخم کاشی نیم خیارین
هر یک سه درم و ورق کل خیل درم برودت چینی سنبلیله از هر یک درم بکوبند و زنجبیل
برشته **قرص کهر** لفت و قفص درم را معیند بود **درم** آن خشکاش سنبلیله
مصطکی کهریا از هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و آب برشته **درم**
کله اسهال و ترف دم را معیند بود **درم** آن سلیمه و طین صمغ عربی
متساوی بکوبند و آب کله برشته **قرص بکشت** سه کدو و طحال را نافع
بود تخم زنجبیل و تخم کاشی و تورک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و بکشی
قرص اضمین سه کدو و طحال و صندل و اسرار بلغی را معیند بود **درم** آن اضمین
تخم کرش اینسون اسارون مادام تلخ متساوی بکوبند و آب قراح و صندل
قرص ورد حیات بلغی و صغراوی را معیند بود و ورق کل صفت درم عصا
غاف طباشیر سنبلیله رب سوس هر یک بکوبند و آب برشته **آخر** اوجاع معده
و حیات بلغی را معیند بود **درم** آن ورق کل شش درم نیم کدو چهار درم سنبلیله
یک درم **قرص ریون** حیات مرده و امراض کبد و طحال را معیند بود **درم** آن ریون

درم

چشم شش دم زونا س که از هر یک سه دم تخم کرفس اینون عصاره عافیت از
دو دم بگویند بر شند **قوس کا فور** حیات حاره و دق را میزند بود **ص**
آن ورق کل شش دم صغ عربی شیر از هر یک چهار دم مغز تخم خیار کدو تخم
تورک و تخم مکه از هر یک هشت دم نشاسته سه دم زعفران ده دم کافور نیم
دم بگویند و بلعاب بگویند بر شند **قوس شش** سهیل صفر و بلغم بود و
صداع و رمدا میزند بود **ص** آن تخم سه دم ترد یک دم پنج مکه یک دم
بلبله زرد نیم دم سقونیا و بریان کرده یک دم بگویند و باب بر شند و برنج
شرقی باشد **قوس کا کج** قروح کلیه و مثانه را میزند بود **ص** آن کرفس شندانه
از هر یک شش دم زاربان ده دم زعفران حب انصوب تخم حاض مغز ایلام
اینون از هر یک سه دم حب کا کج بست و پنج عدد تخم حنای این مقطر شش
سه را بگویند و باب زاربان بر شند شرقی مثقال باشد **قوس شش** قروح
سینه و در سینه را میزند بود **ص** آن ورق کل صغ عربی از هر یک چهار دم نشا
کتیرا پنج مکه از هر یک دو دم زعفران دو دنگ خشخاش سهند و سیاه از هر یک
سه دم طبایع بچیدم **قوس که سل** و نفث دم را مانع بود **ص** آن کل ارضی
نشاسته کل سرخ از هر یک شش دم سلطان سوخته ده دم کینر طبایع شیر شادنج
از هر یک بچیدم پنج مکه سه دم بگویند و باب کافور یک نیم بر شند شرقی دو
آخر تخم خایین مقطر نیم تخم تورک پنج مکه از هر یک چهار دم طبایع بر طار

السنی ل...
و بر نه ده
خمر از ا...
عشده و کافور
کافور

السنی ل...
و بر نه ده
خمر از ا...
عشده و کافور
کافور

کافور

سوخته از هر یک دو دم نشاسته کثیرا از هر یک درم قوس سازند **باب ششم**
در حب **حب ایاره** تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکت و سبب
را میزند بود **ص** آن ایاره فقر ازید سینه حب ایلیل از هر یک درم عاریقون اینون
از هر یک نیم تخم خطل عک هندقی از هر یک داکلی و نیم بگویند و باب زاربان
و این شرقی باشد **حب حب** اوجاع معد و امراض دماغ و ظلمت عین را مانع بود
ص آن حب قوطری بست دم بلبله زرد ده دم کل سرخ بچیدم مصطکی
سقونیا زعفران از هر یک سه دم بگویند و باب قراح بر شند شرقی دو دم یک
حب شیار صبر قوطری سه دم ترد مصطکی پوست بلبله زرد و فکل از
هر یک درم بگویند و باب بر شند شرقی مثقالی باشد **حب قو قایا** صبر قوطری
مصطکی عصاره فستقین از هر یک دو دم سقونیا تخم خطل از هر یک درم بگویند
و باب کرفس بر شند شرقی یک مثقال بود **حب صبر** اوجاع مفصل و تفرع فالج
و لقوم را میزند بود و تنقید دماغ و معد و کند از بلغم **ص** آن صبر قوطری مثقالی
ترید یک دم حب ایلیل عاریقون اینون از هر یک نیم دم ملح هندقی از هر یک
داکلی و نیم مقل و کینر از هر یک داکلی بگویند و باب کرفس حب سازند **حب سوزان**
مفاصل و عرق النساء را میزند بود **ص** آن صبر قوطری ترید سینه مای زهره از هر یک
درم سوزان یک مثقال کثیرا تخم خطل از هر یک داکلی حب ایلیل عاریقون از هر یک نیم
ملح هندقی داکلی و نیم بگویند و باب کرفس بر شند و این شرقی باشد **حب نشه**

السنی ل...
و بر نه ده
خمر از ا...
عشده و کافور
کافور

السنی ل...
و بر نه ده
خمر از ا...
عشده و کافور
کافور

نتیجه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را معیند **صب** آن بنفشه دودم
 ترید یکدم رت سوس هلیله درد از هر یک نیم درم اینسون داکلی سفونیا بران
 کرده نیم دانه هم را بگویند و آب قراح برشند و این شریقی باشد **حب سطرود**
 صرغ مایه زلیا و اوراق بلغمی و سوداوی را معیند بود **صب** آن هیله درد و کابلی
 از هر یک نیم درم ترید معنت درم صبر سطرپی شش درم اسطوخودوس اینسون
 سبغای غاریقون از هر یک سه درم نیم خط یکدم و نیم قرنفل فودنه از هر یک
 بگویند و آب برشند و حب سازند شریقی سه درم باشد **حب مقل** بواسیر
 اوجاع معقد را معیند بود **صب** آن هیله سیاه آمد از هر یک دودم بگویند و قنفل
 شش درم در آب کنند تا حل شود و او به بیان برشند شریقی دودم باشد **حب**
غافق حیات بلغمی و سوداوی را معیند بود **صب** آن صبر سطرپی هیله درد و عصا
 غاضت متساوی بگویند و آب برشند شریقی بکفتال باشد **حب سکنج** قریح و
 اوجاع امعاء و بواسیر را معیند بود و حیض کشاید **صب** آن سکنج نیم گرم کرفس از رت
 هیله درد از هر یک نیم درم ترید است درم نیم خط سه درم بگویند و آب برشند
 شریقی سه درم باشد **حب صندل** صداع یار د را معیند بود و نتیجه دماغ از بلغم کند
صب آن هیله کابل شش درم آمده استین غاریقون سفونیا از هر یک سه درم
 اینسون پنج درم ایاره فیقر ترید از هر یک هفت درم قرنفل یکدم نیم گرم کرفس اینسون
 از هر یک دودم بگویند و بصل برشند شریقی بکفتال باشد **حب ترید** و

درم صبر سطرپی حب الینا از هر یک درم نیم خط سفونیا از هر یک دودم غاریقون
 ترید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس سبغای از هر یک درم بگویند
 و آب را زیاده برشند و این شریقی باشد **حب آخر** سبغای و ایاره از هر یک سه درم
 اینسون سه درم غاریقون نیم درم اسطوخودوس هفت درم نمکندی سه درم
 شریقی سه درم باشد **حب قاصد** قریح کفایه و باد ها بکشد و طبیعت نرم کند
صب آن زنجبیل قرنفل و ارچنی فلفل فلفل نار مشک مشکلی از هر یک درم نیم گرم کرفس
 سه درم مجموع را بگویند و بشکر برشند و حب سازند بقدری بخوردی و هر یک
 اذان یک توبت اسهال کند **حب شیطیج** اوجاع مفاصل و لقوه و ناله را معیند بود
 کشاید **صب** آن ترید دودم صبر سطرپی پست درم زنجبیل حردل سفید
 شیطیج بندگی و ج از هر یک دودم فلفل دار فلفل عاقر قضا از هر یک درم نیم
 چهار درم بگویند و آب کنند برشند شریقی سه درم باشد **حب ایاره** اعلا سر
 معده را معیند بود **صب** آن ایاره فیقر شش درم هیله درد چهار درم نمکندی
 دودم نیم گرم بگویند و آب کرفس برشند شریقی دودم و نیم باشد **حب آخر** ترید ایاره
 فیقر از هر یک درم نمکندی نیم درم سفونیا داکلی نیم خط داکلی و نیم بگویند و آب
 برشند و این شریقی باشد **حب صندل** صالی را که از حرارت بود معیند باشد **صب** آن غر
 بادام مقشور شسته صمغ عربی خشخاش از هر یک درم رب سوس دودم با قنفل
 درم بگویند و بلعاب بشکر برشند و حب سازند و در زیر زبان بندند **حب آخر** صالی

که از بردنت باشد مینداندند آن مغز بادام تلخ برسیا و شان رب سوسنم کز
 بچ داربانه متساوی بگویند و بلغانی برشند **آخ** که بوی دهن را خوش کند جزو
 فاقه فلفل کافور دارچینی خرفه ان از هر یک درمی بگویند و مشک دانی بکلاب حل کنند
 و ادویه بلدان برشند و حب سازند پوست ترنج و دق ترنج و بختک سنبل و فلفل
 جوذبیا نار مشک پیل ریجیل کبابه سیاه سعد از هر یک ده درهم مشک یکدم
باب نهم در ایاریات **ایاره میترا** امراض سر و معده و قوی
 و اوجاع مفاصل و فالج و لغوه را معیند بود مصطکی زعفران حب بلان سنبل
 اسارون سیخه دار فلفل دارچینی عود بلان از هر یک دو درهم صبر مقطر پنج گره
 اصم آنت که ضعف ادویه باشد مجموع را بگویند و بام یا سیرند و یک مثقال اران
 استعمال کنند و بقولی از دو درهم تا دو مثقال حب مزاج **ایاره جالینوس** فم خنجر
 غاریقون بصبل الفار بریان کرده اسق سقونیا و فینون غاریقون از هر یک یک مثقال
 درم بسفاج ایتون مقل کا دروس سیخه فرامیون از هر یک سه درهم کینج
 طویل فلفل دار فلفل دارچینی جابو شیرجد بدسترو فل سالیون از هر یک چهار درهم
 بگویند و دو مثقال اران شربتی باشد و در نیمه دیگر مثل و بسفاج و ایتون و کافور
 و سیخه مس و نایات از هر یک چهار درهم و شربتی بکینک است **ایاره لوغانا** تفتید
 بدن از فضلات غلیظه را بکینکند و فالج و لغوه و رعشه صرع و جذام و داء
 و داء العین را معیند بود و اوجاع مفاصل و برص و بوق و سقمط و ورم و داء و بوق و فلفل

و دوسوس و امراض بکینه و شان را معیند بود و فم خنجر درم اسقل بریان کرده
 سقونیا حاشای حریق سیاه سیرجی هو فاریقون فرامیون جعد سیخه فلفل کینج
 و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفاج کینج جعد بدسترو فل سالیون زرد
 طویل ایتون فرامیون سنبل جابو شیرجد بدسترو فل سالیون از هر یک ده
 مقل ایتون کا دروس صبر مقطر از هر یک درمی بگویند و بصبل برشند شربتی
 چهار مثقال بود یا جلاب از ایتون و بسفاج و زرد فاقه و پیت یلیله کا بلی کافور
 و اسطوخودوس **ایاره دوسوس** داء الخلب را نیز معیند بود و شقیه بدن از سوسن
 و بلغم کینج **آخ** فم خنجر کا دروس از هر یک پست درم صبر مقطر پنج
 قویجان کینج جابو شیراز هر یک هشت درم فرامیون زرد و مدح فلفل
 سلیند سیخه دار فلفل دارچینی زعفران زنجیل جعد و از هر یک دو درهم و جابو
 گفته شد شایع هفتی شربتی و شقان تا چهار مثقال بود **ایاره ارکا غایب**
 امراض مزمنه و دوار و اوجاع مفاصل و جرب و کیک و قنچ و قویجان را معیند
آخ فم خنجر پست و دو درهم فرامیون و اسطوخودوس و سقونیا و فلفل
 و دار فلفل و خرق سیاه از هر یک پست درم بصبل الفار بریان کرده کا دروس
 صبر فرامیون جلیبا نازعفران خطا سالیون اشتو جابو شیراز هر یک دو درهم جعد
 دارچینی کینج مرسنبل از خرفه و زنجیل زرد و مدح از هر یک دو درهم بگویند
 و بصبل برشند بعد از شش ماه شربتی چهار مثقال باشد **ایاره شیخ الرئیس** خرق

سیاه یکدم تخم حنظل شقالی برنجیدم ملح هندی درمی و نیم غار بقون شقالی چای
نیم شقالی و رقیق کل سرخ درمی فلفل سفید شقالی زنجبیل و معقال و ج جاما اسارون
حاشا حب بلسان ستر تخم کرفس و قرقم کز از هر یک سه دم کا و دینان ده دم
تخم ریحان تخم فنیجک بالکون تخم اترج نفع از هر یک ده دم ایون درمی و نیم بکونید
و عسل بسزند و شری بکشتال باشت و دلازش شاه **ایاره** که معقوی بهر باشد
و صناع و عسل معده و کبد و طحال را میندود **ص** آن تخم حنظل ده دم بکا در پی
سیخ فلفل سفید و سیاه از هر یک دو دم صبر سقوطی و عرق غفران از هر یک ده
سفونیا شدم عصا اصفهین دو دم بکونید و عسل بسزند و شری بهر باشد
باشد **باب دوم** در معقوی **معقوی نار دانه** ضعف معده و اسهال و
وقی و اسهال را میندود آن انار دانه بریان کرده پانزده دم ریزه کرمان در
سر خنیا ریزه بریان کرده که در بطوطه حاق دانه مورد ریزه مصوف سببیت
کنار کشیز بریان کرده خرقوب از هر یک یکدم سک دانه دو دم و نیم **معقوی**
تعلیقا اسهال و بقص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را میندود **ص** آن حوت
بریان کرده و نیم مصوف ده دم بکونید تخم کندا پیلله در ریت جوشانید
از هر یک یکدم مصطکی دو دم جوع را بکونید و شقالی آب زرد بخورند **معقوی**
نفا اسهال و جوع را میندود **ص** آن بکونید و رشک تخم ریحان جوع را بریان کرده
شسته صغ عربی کل از هر یک ده دم بکونید و تخم بکلاب تناول کنند

معقوی اسهال و تشنگی را میندود **ص** آن حاق انار دانه رزقک هر سه را بریان
کرده از هر یک ده دم دانه مورد یکدم خرقوب سی دم صغ عربی و کلان از هر یک
در می بکونید و شقالی بخورند **معقوی** که معقوی معده و بواسیر بود **ص** آن زرقک
انار دانه حاق بریان کرده ناخواه زنجبیل و آرد سس از هر یک ده دم بکونید
معقوی با دها را بکشد **ص** آن ناخواه کرمانیا سون از هر یک دو دم تخم
قاقا صغار زنجبیل دار فلفل از هر یک نیم دم قند بیت شقالی **آخر** اشتها
و زک روی بکونید زان آبش را میندود **ص** آن رزیا و تخم کرمان از هر یک
در می ناخواه کدر از هر یک ده دم جندب ستر نیم دم ریزه کرمان دو دم بکشد
ده دم قند بیت **ص** **آخر** سرعت معده که از حرارت بود میندود **ص**
آن بکونید دو دم تخم لوز که سه دم کشیز یکدم بکونید و شقالی بخورند **آخر** لدغ
عقا رب را میندود **ص** آن ریوند چغنی پنج کبر زلف و کونید طبل عاق و قضا از
هر یک ده دم بکونید شری سه دم باشد **آخر** تقریر و اوجاع مفاصل را میند
بود **ص** آن نفع قاقا سور بخان ده دم قند پنج دم زعفران دانه **آخر**
ضعف معده و اوجاع را میندود **ص** آن نفع قاقا سنبل مرعوز سودا از هر یک
دو دم مصطکی تخم کرفس و زرقک کرمان از هر یک سه دم سک دانه از هر یک ده
بکونید و سه دم بخورند **آخر** فواق که از اسهال بود زایل کند **ص** فلفل سیاه و
سودگون از هر یک سه دم **آخر** سده صلابت طحال را میندود **ص** آن تخم

کاسی که از هر یک بچیدم تخم فرج شک یکدم و نیم بکوبد و سه درم از آن بخورد
باب یازدهم در مطبوحات و نقوعات **طریق فوکه** سه درم صغیر
 و اخلاط رقیق بود و سمیات حاره را مینداختند آن ساد که منت نشد
 بچیدم تخم کاسی نیلوفر از هر یک سه درم عناب ده عدد پستان آوی سیاه
 آوی کی از هر یک پست عدد ترهندی ده درم و در کل چهار درم ترنجبین خوار
 چیر از هر یک پانزده درم **طریق** سه درم صغیر بود آن سنا بچیدم پنج مکه
 سه درم هلیله نرد و کابلی از هر یک منت ده درم تخم کاسی نیلوفر بنفشه از هر یک
 ده درم موین طایفی ده درم عناب ده عدد پستان آوی سیاه از هر یک پست
 چهار چیر و ترنجبین از هر یک پانزده درم **طریق** سه درم صغیر بود و اخلاط
 باشد و لراض سوداوی را نافع بود آن سنا پست هلیله نرد و پست طایفی
 کابلی و در کل ایتقون از هر یک منت ده درم بنفشه نیلوفر تخم کاسی از هر یک چهار درم
 بالکوکا و زبان بلبله آمد اسطوخودوس بسلج پنج مکه تخم کشوف شاهره
 از هر یک سه درم تربید دو درم موین طایفی ده درم مجموع را عین از ایتقون در پنج مکه
 آب بچو شاند تا با دو طلا آید و در وقت فرو رفتن ایتقون در خرقه کشان بزنند
 و در آن اندازند تا دو سه جز بزند پس ترنجبین پانزده درم و چهار چیر پست ده درم
 حل کنند **طریق غلیظ** سه درم صغیر غلیظ باشد آن پست هلیله نرد
 ده درم پست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک منت ده درم بلبله و آمد از هر یک

چهار درم موین طایفی ده درم آوی سیاه ده عدد کای زبان بالکوکا غایت اسطوخودوس
 از هر یک سه درم بسلج پنج مکه کوفته دو درم غار یقون یک درم ایتقون ده درم
 پست هلیله کابلی و سیاه و ترهندی از هر یک ده درم بلبله آمد غایت ایتقون
 کای زبان بالکوکا از هر یک چهار درم آوی سیاه پست عدد موین طایفی پست ده درم
 سنا و مکه منت ده درم اسطوخودوس و کافیلوس بسلج پنج مکه از هر یک سه درم از زبان نقر
 ایتقون ساد چندی از هر یک در می تخم فرج شک دو درم ایتقون منت ده درم
 و صاف کنند و غار یقون و صبر سقراطی از هر یک در می تخم غلیظ لا جورد از هر یک دو
 تخم خنظل و اقل و نیم شکر ده درم بر سر آن بزنند و بیا شاند **طریق** سه درم صغیر
 و صغیر و در دفع کده **طریق** آن پست هلیله نرد منت ده درم ترهندی موین طایفی
 از هر یک پانزده درم آوی سیاه عناب از هر یک ده عدد و در کل بچیدم چهار چیر
 پانزده درم **طریق** ذات الحجب و او جاع صد درم صغیر را مینداختند آن
 سنا بچیدم عناب ده عدد پستان پست عدد اخیر مینداختند عدد موین طایفی
 پانزده درم پنج مکه سه درم پرمیاوشان تخم خنظل نصف جانی از هر یک چهار درم
 جو مقشوم کوفته شش درم شکر ده درم **طریق** سه درم صغیر و اخلاط محرقه و بلغم لریج دفع
 کند و او جاع مفاصل را مینداختند آن سنا منت ده درم پنج مکه سورجیان نرد
 ترکیب از هر یک بچیدم تربید از زبان تخم کاسی بنفشه از هر یک سه درم اخیر عناب
 یک ده عدد پستان پست عدد کله خنظل چهار چیر ترنجبین از هر یک ده درم **طریق**

حیات هر فرد و ذات الحیات را میگوید **دم** آن ساء می باشد از هر یک یک **دم** نیم
چهار **دم** عتاب ده عدد پستان پست عدد تخم کاسی خیار از هر یک سه **دم** نیم
ترنجبین از هر یک پانزده **دم** **طبیخ صبر** صدای سوداوی را میگوید **دم** آن است
ده **دم** صبر و طریق شش **دم** یک بند و با سه **طلاب** کم در طریقی کند و روزی **طلاب**
نهند و شب در جای کم و بویاز سه روز صافی کنند و پست **دم** از آن با ده **دم** غن
بادام بیاض اند **نفع** **هیلد** سهل صغرا بود و صلاع کرم را میگوید **دم** آن پست
بیلد رند ده **دم** آوی سیاه عتاب از هر یک پست عدد پستان سی عدد **نفع**
پست **دم** بنفشه تخم کاسی تخم کایوان از هر یک سه **دم** خیار چتر ده عدد **دم** نیم
ده **دم** در **طلاب** کم شیرازی بویاز سه روز و **طلاب** از آن بیاض اند **نفع** **نفع** **نفع**
سهل صغرا بود آوی سیاه آوی یکی از هر یک پست عدد عتاب ده عدد **نفع**
پست **دم** بند آوی خشک سی **دم** ترنجبین و نبات از هر یک ده **دم** در یکین آب
خوبی اند **نفع** که ادربول و طث کند تخم خزازه کوفته هفت **دم** تخم کرفس
ایسون رازیانه از هر یک ده **دم** و نیم بکوبند و با سه **طلاب** در طریقی کند و سه روز
در آفتاب نهند و چهل **دم** از آن بیاض اند **نفع** بقایا با امر حاره را میگوید
و عروق را از فضول پاک کند **دم** آن آوی سیاه پستان از هر یک سی و نه **دم**
طایفی پست **دم** تره هندی پست **دم** تخم کاسی کشور کینتر مر را نیم کوفته از هر
سه **دم** در طریقی کند و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند و شب جای کم نهند و بویاز

سه روز چهل **دم** از آن با ده **دم** نبات یا ترنجبین بیاض اند باغ باشد **باب**
دوازدهم در حقیقت **حقیقه** که در امراض حاره استعمال کنند **دم** آن پنج ده عدد
عتاب پست عدد سناعت **دم** پستان سی عدد و نیم کوفته ده **دم** نیم
خشک از هر یک سی بنفشه نیم **دم** بویاز سه روز و **طلاب** تا نیمه آید و صافی کند
و شکری بخورد ده **دم** در آن حل کنند و آب کاه و روغن بنفشه با یکدیگر بر آن ریزند و
استعمال کنند **نفع** که وجع پست و قروح را میگوید **دم** آن حلیه رزک از هر یک
ده **دم** عتاب و اخیر از هر یک ده عدد پستان پست عدد خطی خشک با بونه
ثبت از هر یک سی ناخاره رازیانه از هر یک سه **دم** در چهار **طلاب** بویاز سه روز
تا باغی آید و صافی کنند و بویاز سه روز و **طلاب** در مقل نیم **دم** و غسل و روغن
کجد از هر یک ده **دم** با آن **نفع** که ورم و برودت اعضاء سفلی را میگوید
دم آن مقل اشق سکینج از هر یک نیم **دم** جاش چتر بدست از هر یک در نیم ناخاره
رازیانه تخم کرفس سیالیوس از هر یک ده **دم** حلیه خشک ثبت با بونه از هر یک هفت
دم در سه **طلاب** و سه **طلاب** شیر بویاز سه روز تا باغی آید و صافی کند و با روغن
کجد و روغن کاه و غسل از هر یک ده **دم** یا بیزند و استعمال کنند **حقیقه** که حیات
حاره را میگوید **دم** آن جو مقشر نیم کوفته خطی بنفشه از هر یک سی عتاب ده عدد
پستان و میوز طایفی از هر یک پست دانه روغن کجد و بنفشه و ترنجبین از هر یک
ده **دم** عک و بویاز از هر یک نیم **دم** **حقیقه** که نفوس و معانی را میگوید **دم** آن

شاه تره قیصم زرادند چ که قطریون ورق پندلان ستر سورجان حاشا از هر یک
 ده دم شمع خطل مازنیون از هر یک نیم دم روغن کچند بست دم **حشمت** که قریح
 را میند بود **آن** خشک **باب** اکلیل الکلی شست از هر یک کن حبل علیها از هر یک
 نیت دم کدم پیدا بجز خشکانه جمیع نیم کوفته از هر یک ده دم زانیا نیم کرفس
 از هر یک درمی سوسون خطلی قطریون از هر یک نیم دم اخیر ده عدد سداب مسق
 از هر یک درمی غسل و روغن زیتون چیزی آبکامه از هر یک ده دم پوره ارغنی یکتار
 سکنج یکدم جاوشیر نیم دم **حشمت** که سح و روغن امارا میند بود **آن** پوست کنار
 بلوط از هر یک ده دم کنار دانه مورد ورق کل از هر یک نیم دم و روغن مورد
 دم بجوشاند و آب لسان الحمل دوازده دم و زردۀ تخم مرغ بریان کرده **ده**
 داروین کرده دم نشاند و آقا یکدم و بدو کاغذ سوخته از هر یک درمی نشاند
 بریان کرده و دم الاچون از هر یک نیم دم عصا کینه التیس نیم دم بکوبند و آن
 ضم کنند **حشمت** که قریح ریخی را میند بود **آن** شمع خطل یکدم قطریون باریک نیم
 دم ورق سداب نیم از هر یک شش دم ستر نیم دم بجوشاند و صاف کنند
 ده دم چند بدست و سکنج و جاوشیر از هر یک یکدم با آن ضم کنند **آخ** با پونه و
 از هر یک ده دم سداب خشکانه و سوسون ریزه و پدایخ از هر یک هفت دم
 سکنج سد دم مقل چهار دم شمع خطل یکدم پوره دم آبکامه ده دم روغن
 زیت پانزده دم **حشمت** که در اراض حاره استعمال کنند عذاب ده عدد بست

بست

بست عدد نیشتر چهار دم اخیر ده عدد خطلی و سوسون از هر یک کنی بجوشاند
 و آب چغندر سرد دم و روغن کچند بست دم آبکامه ده دم با آن ضم کرده استعمال
 نمایند **باب** در شیاها و فزنها **حشمت** که قریح را کشفاید **آن**
 چند بدست و فخره کاد و پوره و قشاق الحار متساوی بکوبند و شیا ف سازند **آخ** پوره
 ارغنی یک هندی شمع خطل متساوی بکوبند **آخ** ریاح غلیظه را میند بود **آن**
 زردۀ کاد و پوره قشاق الحار از هر یک دو دم بکوبند و یک مرغ برشند **حشمت** محوری
 ریاح را میند بود و در عجب سهیل که التفسیر کند **کاد** دارند و تخمین پنج دم پوره ارغنی
 صابون خطلی یک از هر یک دو دم بکوبند و یک مرغ برشند **آخ** قریح را میند
آن سکنج مقل پوره شمع خطل متساوی بکوبند و یک مرغ برشند **حشمت** در عیال
 و امراض حاره بکار دارند یک هندی پوره خطلی متساوی بکوبند و آب کشیر برشند
آخ خیره روغن خرفه از مقعد باز دارد **آن** مراغیون کندر و غفران
 متساوی بکوبند و آب کشیر برشند **آخ** مراغیون برزایخ ضم عربی برنج بریان
 کرده از هر یک درمی بکوبند و آب مورد برشند **حشمت** که چشمت کشاید و اوجام
 رحم که از پودست نافع باشد **آن** کندر مقل قند از هر یک دو دم جاوشیر
 اشق زعفران چند بدست از هر یک درمی مصطکی میوه روغن سوسون با پونه و غار
 و پیر مرغ و بطازمه یک دم صمغیا بجوشاند و پد بکازند و باقی را بکازند و باقی
 را بکوبند و با هم بیا میزند و بصوفه بر دارند **حشمت** که حشمت رحم را سودمند

بود **مسکن** به مرغ و بطرغ غفران سنبلیله جاما مصطکی از هر یک درمی روغن بلیان
و سوسن از هر یک سه درم شمع شفت درم **فرغ** که خون رفتن را میندود
آن مرا قاتی از هر یک دو درم صدف سوخته کلنا رشتا سه قطه سوخته شنبلیله
غفران از هر یک درم اینون نیم درم بکوبند و آب بپزند و درند **آخر** مرا قاتی
پودند و در غفران کاغذ کل از می خنیا و می بکوبند و آب لسان الحل بپزند
فرغ که دم طفت باز دارد **مس** آن ورق کل پوست انار مورد و میخ طلق
بجوشاند و با عصا نه لخته التیسل **بشمال** کنند **فرغ** که صفت بجم را میندود **مس** آن
حب بلیان روغن ناردین از هر یک سه درم قرنفل هر دو گندان سوخته از هر یک
درمی ریزه دو درم چند پد ستریم درم **فرغ** که ریاح را میندود **مس** آن تخم
شبت و کرفس و قنبره و سیکنج و مصطکی و ریزه و سروجها و منط و میسم سایه و شل
و عکله ابناط و اشق و چند پد ستریم و می بکوبند و با روغن شبت و بابونه **بشمال**
کنند **فرغ** که دم طفت را باز دارد **مس** آن شنبلیله بچندم برآید و اینون
هر یک دانگی **آخر** زاج مرداب و کلنا رطین محنوم کل از می سه درم بکوبند و ساقه
و بردارند **فرغ** که قرحه کم کند **مس** آن تخم ما زیزین گرم دانه بکوبند و روغن
دنبق بپایزید و بردارند **فرغ** که کفر را نکند و جز نکند **مس** آن شکوفه غفران در
شراب بجوشاند و خرفه و کلان دران اندازند تا آب آن بجود بچند و خشک شود
آنها پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از آن بردارند **بشمال** از جماع **فرغ** که قرحه

تنگ کند **مس** آن ققاج از هر یک درم مار و دو درم بکوبند و قرحه شراب بپزند
و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره از آن بپار میدارند **فرغ** که رطوبت فرج باز دارد
مس آن مار و تخم حاض از هر یک دو درم سه درم صفت الحید از هر یک نیم درم بکوبند
و جفت و کلنا بپوشانند و قرحه بدان ترکند و بیالایند و استعمال کنند **باب**
چار **دهم** در روغنها **روغن ناردین** شافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض
بارده را میندود و شراب و خما و آن اوجاع است و در آن نافع افتد و احتیاق **روغن**
آنرا و در حلیل چکاییدن کینه و **بشمال** را **مس** آن صفت المذیر و ورق غار و سگ
لسان ساذج از هر یک اسن اهل مورد قرحه و ناردین و تخم از هر یک پست درم بکوبند
و در دیک کنند با شراب و آب **بشمال** که بر آن بایست و روغن رطل روغن کچد بدان
و با آنش بجوشانند پس صاف کنند و سنبلیله و روغن و قنفل و میسم از هر یک سه درم نیم
کوفته کنند و با آب شراب و این روغن صافی بجوشانند پس صاف کنند و روغن بلیان
شفت درم با آن هم کرده بجوشانند تا آب بروغن گردد **روغن قسط** معقور و صفت
و اوجاع بارده را میندود **مس** آن قسط قرحه استه ابر یا سبب ساذج از هر یک ده
درم مرغی درم مجموع را نیم کوفته کرده شوی در سر که خوب باشد و در روغن رطل آب بجوشانند
تا با آنجا آید و روغن رطل روغن کچد بر آن ریزند و بجوشانند تا روغن ماند **آخر** قسط
ده درم سلیمه شش درم ورق مرچ و شفت درم نیم کوفته شوی در شراب خوب باشد
و رطل نیم روغن کچد بر آن کنند و بجوشانند تا شراب بروغن گردد و پس صاف کنند

روغن مورد می را بر ویاند و تقویت کد و ورق مورد تازه دوازده من بگویند و در
 ده من آب بجوشانند و روغن بکشد و روغن بپزد و بر سر آن کشند و بجوشانند تا روغن باقی
 بماند یا مورد خشک هشت رطل بگویند و در شراب شیاره و روغن بپزد و بجوشانند و بعد از آن
 بجوشانند و صاف کنند و با چهار رطل روغن بجوشانند **روغن بابر** با بوی تازه
 بشویند و در ساینده خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن بکشد و انقدر که
 آفتاب بیند و روغن بافتن بچین بکشد **آرد** با بوی تازه خشک بکند در چهار من
 آب بجوشانند تا با یکین آید صاف کنند و با یکین روغن بکشد و بجوشانند **روغن کل** و روغن کل
 تازه بکند و با دلم مقشر با کج مقشر چهار من در کسب کنند و در زیر آتش بپزد تا روغن
 کل خشک شود آنگاه با دلم را روغن بکشد و این را روغن کل با دلم گویند و بعضی رطل
 کل در دست مالند و با یکین روغن بکشد و در شست کنند و بافتن بکشد **روغن زیتون**
 تازه بکند با دلم با دلم چنانکه گفته شد سازد و روغن بنفشه و روغن شقایق
 بچین بکشد **روغن کدو** کدو را پوست بپزد و مغز آن را بکشد و بگویند و آب
 آن بکشد و چهار من از آن آب بر یکین روغن بکشد و بجوشانند **روغن بصل** بصل
 معده و اولاد را میزند و صلابت نم کند **ب** آن یک رطل صقل در سه رطل
 بکشد و شش رطل آب بجوشانند تا کلاه خسته شود **روغن آمل** تقویت و تنویر چشم
ب آن آمل و پوست بجز صغیر را مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند آنگاه
 با روغن بکشد و بجوشانند **روغن غار** داو الثعلب و اوجاع بارده را میزند **ب**

آن و روغن غار در روغن شیره بجوشانند و در ظرفی کشند و بختی بپزند
روغن فک عسل پرده کرده را میزند **ب** آن زنجبیل چهار دم در رطلی آب
 بجوشانند تا نیمه آید و رطلی روغن بکشد بر آن برزند و بجوشانند تا روغن بماند **روغن**
زنبق امراض بارده را میزند **ب** آن کل زنبق با روغن بکشد در قینه و در ثقاب
 نمند و روغن یا سمن و جنری و از خرچین بکشد **روغن سمن** اولاد را بخیل پرد
 و صلابت را نرم کند **ب** آن سیلخه شط آب ان مصلک از هر یک ده دم فرغش
 فرد از هر یک بچندیم و غلغلان سه دم نیم کوفته با سوسن کل سوسن آسمان کون و روغن
 کرده در روغن بکشد و رطلی بجوشانند و در ظرفی کشند و در سایه بپزند و بعد از ده روز
 استعمال کنند **روغن حباب** برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و بیاج
 را میزند **ب** آن نیم من و روغن سحاب در چهار من روغن بکشد و چهار من آب
 بجوشانند تا روغن بماند و روغن مرزنجوش بچین بکشد **روغن** که می بپزد و در آن
 کند **ب** آن ساج یا ماز و قسط از هر یک سه دم لا دین یکدم و غلغلان یکدم
 و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و با نیم رطل روغن زیتون
آرد دانه مورد هم کرفس یک مورد نیم جفته کل شقایق پوست جوز بر سیاهوشان
 لا دین مساوی بگویند چنانچه گفته شد بپزند **روغن** که بواسیر و امراض بارده را میزند
 بود **ب** آن مثل ده دم اشق جاویش و بنفای حب بلسان مغز بادام تلخ از هر یک
 بچندیم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی روغن بجوشانند تا آید

باند واسطه علم با کف و آب **باب** با نرد **هم** در سوطات و عوطات و غواض
و سونات **سوطی** که سرود ماع کرم را میند بود **ص** آن آب کا بود و غرض
یا نیکو و شیرین را از متساوی بکوی دوام یا نیزند و در پی کشتن **آخر** صداع
کرم را میند بود طباشیر دود **هم** نشاسته کا جز را زهر یک نیم درم بکویند و بار و غرض
بر پی کشتن **آخر** صداع بارد و لغو را میند بود **ص** آن چند پدستر جاوین غرض
زهر کرم متساوی بکویند **آخر** فالج و لغو را میند بود صبر و شیرین و پوره متساوی
بکویند **آخر** خنک را میند بود **ص** آن فلفل بایران شیطان از هر یک درم یک شکر طریح
چکشت از هر یک **ص** هم بکویند و بار و غرض کجند بر کشتن **ص** که لغوه و فالج را
میند بود **ص** آن شیم خنک اسطوخودوس چند پدستر کدس متساوی بکویند و در
حزق آنگان تنک بندند و بویند **آخر** شونیز پوره چند پدستر شیم خنک فلفل از هر یک
یکدم کدش صبر از هر یک دود **هم** مرزنجوش **هم** **آخر** کدش فلفل زنجبیل عاقر قوا
پوره نیشا در صبر دار چینی مرزنجوش جزین سیند چند پدستر متساوی بکویند **آخر**
سبات و صداع را میند بود **ص** آن خرق سیاه مرزنجوش از هر یک ده درم ایشان کدش
خزله شونیز نیم کل از هر یک چند **هم** شکر داکل فلفل دار فلفل از هر یک **هم** **هم**
که مضلات از دماغ فرود آرد **ص** آن عاقر قوا زنجبیل دار فلفل از هر یک دود **هم** خردل
فلفل از هر یک چهار **هم** امارانه چند **هم** بکویند و با سکنجبین عسل یا نیزند و بدان
غرضه کشتن **هم** که خنک و زنجیر را میند بود **ص** آن عدس کنی غناب ده عدد و باه

تیک یکدم بچو شاند و با ده **هم** آب کشتن یا نیزند و ب سوس ده درم دران حل
کشتن **هم** که زنجیر و خنک و خنک و خنک دهد و بچو کراند **ص** آن شیرین **هم** مرزنجوش
چند **هم** **هم** که سقط لبات و اوجاع خلق را میند بود **ص** آن شنت ورق کاه
لطیفه ایتس در با اسفل بچو شاند و بدان غرضه کشتن **هم** که قلاع را میند بود **ص** آن
کشتن خشک عدس از هر یک ده **هم** طباشیر یکدم بکویند و آب کشتن یا نیزند و بدان
مضغه کشتن **هم** که عفونت لثه و دهن را میند بود **ص** آن شب بانی مار و از هر
دو **هم** نیم کل چهار **هم** مر کلام بکویند و با ماء الفسل یا نیزند **هم** که فلفل بایران
میند با شد **ص** آن زنجبیل عاقر قوا فلفل خردل متساوی بکویند و آب کرم و سرکه
یا نیزند **هم** که دندان را میند بود **ص** آن ورق عاقر قوا در هر یک بچو شاند
و بدان مضغه کشتن **هم** که دندان را از چرک پاک کند **ص** آن شاخ کا و کوی خسته
نبدالجمرا از هر یک چند **هم** و سیواک در دندان باند **هم** که دندان سید شده
با پاک کند **ص** آن فلفل ده درم فلفل چهار درم جاماسه **هم** سادج دود **هم** مار
سوخترشت **هم** **آخر** صدف شاخ کا و کوی سرطان مجموع را سوخته زراوند و صرغ
از هر یک چهار **هم** نمک اندرونی سوخته **هم** **هم** بکویند **هم** که بوی دهان خوش
کند و لثه را خنک نماید و دندان را پاک کند **ص** آن شیخ جوب رز جوب سوخته نمک لادن
زبدالجمرا از هر یک ده درم عاقر قوا کبابه نمک کز از هر یک چند **هم** شب بانی دود **هم**
قرنفل یکدم حاق چهار **هم** **هم** که لثه را خنک کرده اند و رطوبات آن را ناکند

فصل آن کلنا روزه نمک سوخته از هر یک ده درم نوشا در دو درم مویز سر درم
 مانده یکدم **سیر** که قروح نشه و سیلان خون از آن باز دارد ثمرة کن سکه از هر یک
 درم طبعه التیسرین محترق امهل از هر یک درم دارچینی نیم درم **آخر** فو زده درم
 شب یاقی بخندم **سیر** که دندان متحرک را سفت کند **فصل** آن شاخ کاکولی
 سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم نعنائان حرسینل مصطکی سداب از هر یک ده درم
 ساق کلنا از هر یک درم **سیر** که بر دندان را محکم کند **فصل** آن نم خود کن مایز
 ارمی رنبا بخر متساوی **سیر** که درد دندان را از روست بود مینداخت **فصل** آن
 فلفل ده درم بوره ارمی شش درم عاقر قرحا مویز زنجبیل از هر یک چهار درم **آخر**
 سیر شونیز از هر یک دو درم نمک یکدم بگویند و بر دندان نهند **مویز** پنج
 قسط **سیر** که قلع اسنان بکند **فصل** آن شب یاقی و مرستای بگویند و بران
 نهند چنانکه بقا نماید دیگر زرد زمانی صبر کنند که براید **آخر** غشتر بر اطراف فرو روند
 و علاج دندان و مویز شب یاقی و عاقر قرحا بسایند و بنظران برشند و بران نهند
 عاقر قرحا در سرکه خربانه چهل روز و بعد از آن بسایند و بنشر در جوانی دندان خوبند
 و این دو اینند و اسرار علم بالصواب **باب** **فصل** در لطیفه و مضادات
 و نظرات **فصل** که کف و نمک را میندود **فصل** آن پوست پشم و اسنان جاب
 حریزه پودره و آرد جو و پودر پوست عدس آرد با قلا فلفل و بنابا کاسیران بخورند و بادام
 تلخ متساوی بگویند و بآب تربت شیر درختان برشند و طلا سازند **آخر** زمره قلا

جو خرد کرسته نیم حریزه از هر یک چهار درم قسط بلوالم تلخ ابر صاحب بشان زردالنجور
 زرافند مدح از هر یک دو درم فلفل نیم ترب کدش از هر یک درم سرکه کجفتک
 از زردت از هر یک درم نیم بگویند و بآب میوس برشند **فصل** که بهق را میندود
فصل آن زرنج ده درم کدش شیطرح از هر یک پنج درم بگویند و بدین دیت برشند
فصل که بهق را میندود **فصل** آن شیطرح خرق سیاه پوست بچ کبرکیم ترب رومال خردل
 متساوی بگویند و با سرکه و بآب مود طلا کنند **فصل** که بهق سیاه و سفید میندود
 بود **فصل** آن کدش خرق سفید مویز سفویا از هر یک ده درم شقایق پست درم
 رومال شیطرح خردل مانده نیم نیم شح خطل از هر یک هشت درم بگویند
 برشند **فصل** که جرب را میندود **فصل** آن کبریت فلفل مر داسنجرک نقره رزق
 خزه متساوی بگویند و بنیق در دیت بکشند و بعد با بام میا میندود و طلا کنند و تر
 شش ساعت ده کنند و بآب اسنان بشویند **فصل** که جرب و فربار میندود
فصل آن زرنج اقلیمه رزمیر قاقیا سود حصن شبات ماینا نعنائان کلارنی
 بگویند و بآب کشن برشند **فصل** که اورام حاره کبود را میندود **فصل** آن صندل
 باورنه اکلیل الکک از هر یک سی درم ورق کل فلفل شفته آرد جو از هر یک چهل درم
 و بدین کل برشند و بران نهند **فصل** که ضعف کبد و استسقا را میندود
 آن سفید و مصطکی فستقین صبر حصن قیل زهره لادن از هر یک دو درم عود
 بگویند و بدین کل برشند و بران نهند **فصل** که ضعف کبد و استسقا را میندود

آن سنبه و مصلک صرغض مثل زهره لادن از هر یک دو دم عود چهار دم بگویند
و شمع ده دم بگردانند و او به بدن برشند **ضماد** که حرارت قلب و کبد را سکن
کند شمع سینه سی دم روغن کل بنفشه از هر یک پست دم بام بگردانند و دهان
کند و کلاب و آب انزک و آب کشنیزه و کاسنی و سبتان افزه و غل خرنوبیک
و بران موضع نهند **ضماد** که صلابت طحال را میندود **ضماد** آن مثل ازرق پست
دم اشق ده دم با قند سر کرسنه و آکیل الکلی جلیب بزرگ با بونه سنبه از هر یک
بچندم بگویند و طلی بخیر در سر که حویا نند داخل شود و این ادویه را با آن بشیند و انگ
روغن شیب و با بونه با آن ضم کنند و طلائک نند میندود **ضماد** انجیر سیاه پنجاه عدد
و در سر که حویا نند و قطب چهار دم با دام تلخ ده دم و پنج کبر سه دم بگویند و بارغ
خبر می و آن سر که و انجیر برشند و در حال غل موده طلائک نند و دو ساعت بگذرانند
ضماد که نفخه و اوجاع مفاصل را میندود **ضماد** آن بنفشه و صندل و سبند و صندل
و غلی و بیک و آرد جو و سورجیان متساوی بگویند و با روغن کچند و سینه پنجم
سر که برشند **ضماد** سلویه که اگر برغم نموده نمند و آرد و اگر بر نافت نمند و اگر در
نمند ادرار بود کند **ضماد** آن برنج کاهلی و قنار الحار از هر یک سه دم خربزین سبند و در
از هر یک چهار دم بر بچندم دردی نیت ده دم شمع بچندم بام بیایند و استعمال
کند **ضماد** که کسر و خلع را میندود **ضماد** آن مغاث کل از مری از هر یک پست دم
مرضی از هر یک ده دم اتاقیا بچندم بگویند و با سینه پنجم مرغ بشیند **ضماد** آخر

مغاث

مغاث کل از مری صبر از هر یک ده دم شیب یا قنار کندر یک زعفران از هر یک بچندم
بگویند و آب مورد برشند **ضماد** مغاث پست دم لادن کل از مری از هر یک ده دم
زعفران سه دم بگویند و آب کزمار و سر که و کلاب برشند **ضماد** که پستان را بر
خود بگذارد و بزرگ نشود **ضماد** آن آرد جو و روغن سوخته متساوی بگویند و سر که برشند
و هر ماه سه روز طلائک نند **ضماد** که شیر از پستان کم کند **ضماد** آن سر که و آکیل آرد
با قلاب آب فرو نه برشند **ضماد** که سبغا مرزنده را میندود و نمک سوخته را چ شسته
کبریت مانده در جوب مرده است که زبانه **ضماد** که سهر و زکام کم را میندود **ضماد** آن
بنفشه تخم کاه از هر یک بچندم بنفشه پست خشتا ش و روغن کل با بونه از هر یک بچند
در بران فرو د آرند و بر سر برزند **ضماد** که صداع باردار را میندود **ضماد** آن با بونه
اکلیل الکلی مرزبوش از هر یک پست دم خام و روغن غار شمع از هر یک چهار دم **ضماد**
ما یخو یا را میندود **ضماد** آن بنفشه بنفشه و غلی و قنار مید کا و بخاری و دیاه بزرگ
تخم خشتا ش کل سبید با بونه از هر یک بچندم پستان پست عدد جو شاند و سر
بخار آن دارند و آب با آن داده دم روغن بنفشه بر سر برزند **ضماد** که صداع زگی
را میندود **ضماد** آن با بونه اکلیل الکلی تخم کزمار از بانه زهره مرزبوش شسته
متساوی بگویند و بخار نند **ضماد** که قویخ و عسر یول و دیاخ بارده را نافع بود چنگ
با بونه اکلیل الکلی شسته حیدر و دیاه بزرگ غلی با زیاده بنفشه پست خشتا ش از هر یک
کنی جو شاند و در لادن نشینند **باب هفدهم** دراد ویر عین **ضماد** که کدر

نفل و انتشار و صفت بصر و سلاق و عشاوه را میندود و مقوی بصر باشد و رطوبت
عین را از آن کند **آن** قلیا وندی تو بال مس سوخته لوه لوه ناسفته بعد ساج
اقلیاء و زر صبر مطهری سلطان بوی نغفران سنبلیله از هر یک دو درم شادنج مغز
شش درم فلفل سفید و دار فلفل نیشاد از هر یک درم و نیم مشک و آنکی کافور نیم
کحل الجواهر مقوی بصر بود **آن** انداخته هم و مار قیشتا بخندیم اقلیاء
ذهب مغز لوه لوه ناسفته از هر یک سه درم نغفران نیم درم شادنج دو درم
کحل ساج تقویت عین کند و مژه بر ویاند **آن** سرشش درم مار قیشتا
چهار درم اقلیاء و ذهب دو درم نغفران و سید از هر یک نیم درم ساج یک درم
و نجشک فیترالی لوه لوه ناسفته و آنکی و نیم **کحل قلیا** خلط و صدمه را میند
بود **آن** شادنج دو درم خون سیا و شان قاقه مشک از هر یک دانه مس سوخته
ما زو از هر یک درم ساج دو دانه سنبلیله و دار فلفل از هر یک نیم درم کافور یک دانه
کحل قلیا بیاض را از آن کند **آن** نخل الجواهر اقلیاء و ذهب سرکه و سحران
مرقیثا سلطان بوی از هر یک چهار دانه انداخته بخندیم شادنج لوه لوه ناسفته
از هر یک نیم درم تو تیا و هندی سه درم زنجار نیشاد و فلفل و دار فلفل سنبلیله و نفل
از هر یک دانه و نیم مایران نکه هندی از هر یک دو دانه **کحل قلیا** حریب و قریح
را میندود **آن** تو تیا سه درم اندر سه درم تو بال مس یک درم و نیم شیخ سوخته
لوه لوه اقلیاء و زر و نغفران از هر یک درم **کحل صمدی** مقوی بصر و ناشف طبعیت

نفل و انتشار و صفت بصر و سلاق و عشاوه را میندود و مقوی بصر باشد و رطوبت
عین را از آن کند **آن** قلیا وندی تو بال مس سوخته لوه لوه ناسفته بعد ساج
اقلیاء و زر صبر مطهری سلطان بوی نغفران سنبلیله از هر یک دو درم شادنج مغز
شش درم فلفل سفید و دار فلفل نیشاد از هر یک درم و نیم مشک و آنکی کافور نیم
کحل الجواهر مقوی بصر بود **آن** انداخته هم و مار قیشتا بخندیم اقلیاء
ذهب مغز لوه لوه ناسفته از هر یک سه درم نغفران نیم درم شادنج دو درم
کحل ساج تقویت عین کند و مژه بر ویاند **آن** سرشش درم مار قیشتا
چهار درم اقلیاء و ذهب دو درم نغفران و سید از هر یک نیم درم ساج یک درم
و نجشک فیترالی لوه لوه ناسفته و آنکی و نیم **کحل قلیا** خلط و صدمه را میند
بود **آن** شادنج دو درم خون سیا و شان قاقه مشک از هر یک دانه مس سوخته
ما زو از هر یک درم ساج دو دانه سنبلیله و دار فلفل از هر یک نیم درم کافور یک دانه
کحل قلیا بیاض را از آن کند **آن** نخل الجواهر اقلیاء و ذهب سرکه و سحران
مرقیثا سلطان بوی از هر یک چهار دانه انداخته بخندیم شادنج لوه لوه ناسفته
از هر یک نیم درم تو تیا و هندی سه درم زنجار نیشاد و فلفل و دار فلفل سنبلیله و نفل
از هر یک دانه و نیم مایران نکه هندی از هر یک دو دانه **کحل قلیا** حریب و قریح
را میندود **آن** تو تیا سه درم اندر سه درم تو بال مس یک درم و نیم شیخ سوخته
لوه لوه اقلیاء و زر و نغفران از هر یک درم **کحل صمدی** مقوی بصر و ناشف طبعیت

بود و جرب و سبیل را نافع بود **دوم** آن اند توتیا هندی تو بال مس سوخته
از هر یک چهار دم مایران یکدم یکدم **کلی** که سبیل را میندود پوست پلید
ند زنجیل از هر یک پنجدم فلفل سیندو دم نوشا دم یکدم شاد نه مغول
ده دم **برود حصم** جرب و سبیل و سلاق و زعفران میندود **دوم** آن توتیا
کرمانی و پوست پلید زرد از هر یک پنجدم زنجیل دار فلفل از هر یک سه دم و نیم
الچ مایران از هر یک دو دم بگونید و آب عوزه هفت نوز به پرورند و بعد از آن
خشک کنند و بپایند **آرد** توتیا و زرد چوب از هر یک ده دم پلید زرد زنجیل از
هر یک دو دم و نیم نمک هندی یکدم **برود** که حرارت عین را ساکن کند **اقلیای**
ذهب چهار دم توتیا هندی و سرمه از هر یک پنجدم بپایند و بجلد آب و قنغر
برشند و صخره کنند و می شوند و می لاند و بعد از آن خشک کنند و با عدد آنک کافور
حق کنند **برود** که دمل را میندود **دوم** آن ساج هندی مس سوخته اینون بسا
از هر یک هفت دم صمغ عربی دم اقلیای چهل دم اسفنداج شصت دم
بپایند **برود** اسود او جاع چشم را میندود **دوم** آن اینون ده دم کافور دو دم
سک یکدم دم زعفران دو دکم برنجی دم مس سوخته صمغ اقلیای ده پنجدم
صمغ عربی چهل دم توتیا هندی فلفل مر قشیش از هر یک درمی سه پست دم
نبات دو دکم حنظل چنه کلانار ساج از هر یک داکفی **برود** کافور توتیا و کر
مغول پنجدم کافور و صمغ **برود** که ریاض و رمد را میندود **دوم** آن اقلیای

شازده

شازده دم اسفنداج دوازده دم اینون کینال صمغ شاسته از هر یک دو دم
هشت دم **دور** صمغ کینال او جاع عین لکه از رطوبت بود میندود **دوم** آن
از زوت بیشتر پرورده پنجدم مایشا دو دم صبر کل زعفران از هر یک یکدم
اینون چهار دکم **دور** صمغ صغیر مدو حنظل و میندود **دوم** آن
انزعت پرورده پنجدم شاسته دو دم نبات صمغ عربی از هر یک درمی **دور**
صمغ صغیر و مدعیان زرد و ریاح و درج را میندود **دوم** آن از زوت پرورده
ده دم شیاف مایشا دو دم شاسته چهار دم **دور** صمغ کیر سه دم با هم
بپایند **دور** که رمد را میندود **دوم** آن اسفنداج اقلیای و فلفل از هر یک
ده دم شاد نه مغول مس سوخته از هر یک سه دم و نیم کینال شش دم سبیل
از هر یک دو دم صمغ عربی چهار دم اینون نیم دم لود و دینا بحر نبات شاسته
از هر یک چهار دم **دور** که دمل و غلظت و جگر را میندود **دوم** آن آب ازایانه
پنجاه دم فلفل زهره و زهره کلک و خرفس و یک از هر یک سه دم مشک و کافور
از هر یک نیم شقال بپایند و آب ازایانه به پرورند و خشک کنند **دور** که دمل
ملک یا رمد را میندود **دوم** آن از زوت پرورده شاسته نبات مشک و کافور
و بپایند **کیران** قروح عین را میندود **دوم** آن شاد نه مغول لود و آب
تو بال مس برنج مس سوخته اقلیای و ذهب از هر یک دو دم سرمه مر قشیش از هر یک
البحر از هر یک درمی **دور** که قروح عین را میندود شاد نه مغول شیخ سوخته

روز مقدار پست دم تا می دم بخورند **سفر** که فربه کند با دام فندق مغز
 کج خفاش از هر یک پست دم کیلا ده دم نایز مثل مجموع بگویند و پست
 دم بخورند **سمنه** که محرومی را میند بود آن خود سید شبا زورده در شیر
 کا و خوبانده می دم از آن با برنج نشسته و خفاش و کدوم و جو مقش و کبک
 و قد از هر یک می دم با دام مقش بچاه دم بگویند و هر روز می دم تا چهل
 از آن در شیر بچوشاند و بخورند و بجام روند **آخر** بخود با قلا حریق پیسکه
 از هر یک ده دم کیلا چهار دم زیره کرمان فلفل از هر یک می بگویند
 و با مثل آن آرد سید برشند و بنای بزند و با شیر قلح سوزند **سهم**
 مفادش جز کدوم بهمن زنده کنش خفاش که با از هر یک ده دم بگویند و با آرد
 کدوم و شکر بامیزند و هر روز پست دم از آن با شیر و شکر و روغن حیوانند
سمنی که هزاران از اکل طین حاصل شود باز در خفاش کثیر امین زنده
 و با شیر و شکر حوسازند **حقنه** که فربه کند کله میش فربه بستاند و بگویند
 رطل دانه و دو رطل شیر و بخورد و برنج نشسته و کدوم از هر یک دو رطل و نیم کوفته کنند
 و بچوشاند تا مجموع متر شود و بچاه دم از آن آب صاف کرده با روغن بادام
 و جود از هر یک ده دم بامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع برآرد کرده باشند
 و بخواب روند و در مایع نج نوبت چمن کنند موجب فربهی شود و اسلام **اصفا**
باب **سیتم** در متفرقات **حایات** **وفا** کاغذ سوخته شاخ

کا و کوی سوخته از زروت کلنا رخون سیا و شان کدر زاج فلفله صبر اقا قاقیا
 هر مازو سوخته شب یاق از هر یک در می کا فور دانی بگویند و در پیچ دند **آخر**
 پوست پخته سوخته پوست انار اقا قاقیا کاغذ سوخته از هر یک دو دم بگویند و با
 سورد برشند و فلفل سازند و در پیچ نهند **آخر** کاغذ سوخته اقا قاقیا شب یاق
 کا فور از هر یک بچند دم زاج دانه لسان الحل مازو سوخته بکره باز نشاند از
 هر یک ده دم عصاره حبه القیس ساج سوخته از هر یک پست دم بگویند و با آب
 لسان الحل برشند **حایات** **قی** او ویکه قی صغری با ز دارد **ص** آن زرشک
 انار دانه سماق کلنا ربطا شیر ورق کل دانه غوره از هر یک در می پست پست نیم دم
 بگویند و شقال از آن با آب سبک به بخورند **آخر** قی بلغی و سودای باز دارد **ص**
 آن ورق کل چهار دم زرشک ده دم نفع پست فلفل مصطکی حود خام سبیل
 سعد قرنفل و فلفل زرشک زیره کرمانی در سرکه خوبانده از هر یک دو دم بگویند
 و دو دم از آن با سبب خورند **ادویه** که قی همیشه را میند بود **ص** آن انار دانه
 زرشک ده دم مصطکی نفع از هر یک در می در رطل آب بچوشاند تا بایینه آید صاف
 و عود و سکا از هر یک در می بایند و بر سر آن برزند و بخورند **آخر** سک قرنفل بعد
 از هر یک ده دم کر بلخ مازو پست انار کدر از هر یک بچند دم اینون دانی بگویند
 و برت به برشند شربتی یک دم باشد **ادویه** که اشتها و کل خوردن قطع کند
 زیره کرمانی ناخواه اینون کم که خض از هر یک ده دم فلفل دو دم و نیم قرنفل

دم بگویند و مثقال بخورند **آخر** فاقه صفار و کبار و قزقل و نیره که مانی در که
 حویا بنده از هر یک سه دم بگویند و چهار دم تا پنج دم بخورند **آخر** مصطکی و دو دم
 عود خام در می نیره که مانی نیم دم بگویند و با ده دم کلکین برشند و بدو نوبت
 بخورند **ادویه عرق** اگر بوزه ارمی بروغن با بونه کل کنند و در بدن مالد عرق بپزند
 و آب بنشکر نیز چنین بود **آخر** عاقر قرحا و دو روغن کجی بخورند و ببالند **آخر** زنجبیل
 و آب سیر و پیاز و اگر مار ذوق کوفته سوخته با روغن کل بپزند و مالد عرق به بندد **آخر**
 کل ارمی مرد اسب بروغن پرورده بپزند و آب مود در بدن طلا کنند عرق با ز
 دارد **آخر** کلنا و مورد دستای بگویند و با روغن مود ببالند **ادویه حمل** بهمن
 کثیرا سقنور زهره کا و زنباد در بیخ از هر یک مثقالی و ده لوی ناسفته خردل سفید
 از هر یک نیم مثقال بگویند و بعسل برشند و سه روز هر روز مثقال بخورند و بعد از آن
 مجامعت کنند که موجب حمل شود **در نیمه** مقل چهار دم بروغن بیان دو دم جاو
 از هر یک یک دم بیخ نکس یک دم بگویند و عسل سه دم با هم بیا میرند و بصوفه بردارند
آخر پیرمایه خرگوش و سر کین او و سماق و عرو زعفران و عود از هر یک در می بگویند
 و بعسل برشند و بر دارند **آخر** زعفران ها ما سنبل سادج اکلیل اللمک از هر یک
 در می بگویند و بعسل برشند و پودر کنند سه دم قود ما نامعت دم به مرغ و شمع و
 سنبل از هر یک دو دم با سینه مرغ بیا میرند و بعد از ظهر بر دارند **بخوری** که نافه بود
 می که گوش سدایت در شیشوعان متاوی بگویند و بروغن کا و برشند و در مجمره

آتش نهند و بریزند **آخر** زرنج جوز سر و بیعه مروج بارود از هر یک چند دم طغی
 هشت دم بگویند و بنشاند و برشند و جب سازند و بعد از ظهر بدان بخیر کنند
دوائی که چون استعمال کنند چنین سقط کنند **د** آن زنباد در بیخ مار و جندبیک
 حلیت طباشیر از هر یک در می زنجبیل ده دم قند دوازده دم مشک مثقال استند
 و بعسل برشند و دو دم تا دو مثقال بخورند **فرمان** که درین باب نافع بود
 فیما فیون شیخ از هر یک دو دم ایون نیم دم مقل کل از هر یک در می بگویند
 و بعسل برشند و پیش از مجامعت بردارند **بخوری** که در استعمال آن استدلال بخورند
 با آنکه زن آبستن خواهد شد یا نه **د** آن که در جب بلسان از هر یک دو دم و نیم
 دارچینی قزقل بیعه از هر یک در می سنبل چهار دم سادج هندی نیم دم بگویند
 و برشند و جب سازند و در مجمره آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی و بخار آن از
 دهن و بی بیرون آید آبستن خواهد **ادویه** که مسکر باشد و گاه باشد که حبه
 اخراج بیکان یا داعی که در حالت شیار لطافت بی آرند بدان محتاج باشند **د**
 آن ایون چند دم خنخاش سیاه ده دم تخم کاهوسیت دم در سه رطل آب بخورند
 تا با رطلی آید و با نیم رطل کدوم پاکبوشانند تا آب تمام نیست شود پس کدوم خنک
 کنند و بگویند و مثقالی از آن هر که بدهند بخورند شود **آخر** خنخاش سیاه تخم کاهوسیت
 از هر یک پنج مثقال بزرابنج و دو مثقال بخورند و صاف کنند و با قند بقول آرند
 و مثقالی از آن مسکر باشد و اگر آشنه در شراب بخورند بخورند و چون خواهند

و باروغن بچند بر دگر ملاکند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر
تفتیب بچیزی درشت بماند و بعد از آن زفت روی و روغن یا همین طلا
کنند همچنین شود و اگر عاقر قرحا دودرم داده دم آب غصیل بپایند و بزرگ
ملاکند همین عمل کنند و اگر شیر ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و حرقه چند
در آن افلازند و بر بیکریند و بر دگر می نهند و چون خشک می شود دیگری روی
دارند و بکتر اینچنین کنند ذکر بزرگ شود و اگر هود و سعد و مورد و راسن
و قرنفل و رامک از هر یک در می مشک دانگی بپایند و صوفه بشرب تر کنند
و بکتر بدین ادویه بیالایند و زن بچند بر بکتر درخ را تنگ گردانند و اگر کباب یا
در دهن گیرند و بخایند و آب آن بر قضیب لند موجب لذت شود و اگر
و زنجبیل و مقویا با عسل بر دگر مالند همین عمل کند و اسد اعلم بحقایق الامور

تم هذا الكتاب بعون الملك الوهاب بيد الفقير
المعترف بالجزع والتقصير توفيق جلاله
تخيراتي واسط شهر ربيع الثاني ١٢٩٥ هـ
على كاتبه وعلى نائب الهدى المحدثين

که اتفاق بشود شبت بخوشا نند و بدهند یا را از نانه در شراب بخوشا نند و بپزند
و اگر از آن شادی شود تریاق کبیر یا تریاق اربعه بدهند و اگر خواهند دست زد
پشیا ر شود سر که کهنه یا ملا بپزند یا دفع کاد با برن یا شربتی از شراب
غوره بر سر کرده بدهند و اگر چهار روز نان در شراب خویسانند و از آن ترش
کسی بدهند دشمن شراب کرده و اگر مکر خشک شده دانگی بپایند و در میان شراب
کنند همین عمل کنند و اگر سبکبخت و عقل از هر یک شقایب شب یانی و شیخ و کعب
خوک و را دینان از هر یک شقایب شقایب سوخته بام بپایند و آب را از نانه برشند
و بر اخیل ملاکند و بگذارند تا خشک شود با هر که بجا معیت کند موجب دوستی
شود و غسل و زنجبیل بر قضیب مالند همین خاصیت دهد و اگر اسیداج و
مایران و دندان پلنگ سوخته و سر کبک کبوتر و دهنه حرس و اشنان سوخته از هر
کدام که باشد دانگی بپایند و زن بچند بر بکتر موجب دشمنی گردد و اگر با لنگو و کاد
و لؤلؤ و مایران و مرما حوز و مرزنجوش و سحتر فارسی و عود خام و سب از هر
یک شقایب بخوبند و بشرباب میب شامی برشند و بنا شتا شقایب کسی بدهند
که عاشق باشد عشق از او زایل شود و اگر بهمن سرخ و تالیسفر و بنان افروز و
تخم غام و کشوف و نجکشت و فرا میون و فزایا و قیصوم و کدش از هر یک شقایب
بکوبند و با آب جبارنی برشند و قهر سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن
بپایند و کسی بدهند که عاشق باشد عاشق و محزون گردد و اگر هلق و خراطین را بکوبند

سموت

برای تطویل فکر مجرب است
زود زینت دورم پستان ملک دورم خوشانند
در قفس طبل کندن و فرقه بیوشانند دراز شود
و آفر با سرکه بشویند باز خوشان شود

